







سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی  
مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی

## دیپلماسی دیجیتال

---



مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی

## دیپلماسی دیجیتال

جمعی از صاحب‌نظران

ناشر: انتشارات بین‌المللی الهدی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶ هـ. ش

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، مقابل مصلی، مجتمع امام خمینی (ره)،

ساختمان ۱۴

صندوق پستی: ۳۵۱۶ - ۱۵۸۱۵

تلفن: ۸۸۱۵۳۳۳۸ - ۸۸۱۵۳۳۹۵ - ۰۲۱

نمبر: ۸۸۸۴۹۲۷۹ - ۰۲۱

رایانامه: Cultural@icro.ir

کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی است.  
مطالب این کتاب، نظرات پدیدآورندگان آثار است و لزوماً نظر مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی به شمار نمی‌آید.

www.motaleaat.ir

## مقدمه

تحولات سریع در حوزه روابط بین‌الملل و توسعه فناوری‌های نوین در حوزه‌های مختلف، سبب شده بسیاری از مفاهیم سنتی این حوزه دستخوش تغییر و دگرگونی گسترده‌ای شوند؛ به نحوی که ماهیت برخی از مفاهیم روابط بین‌الملل تغییر کرده و مسائل جدیدی جایگزین رویکردها و روش‌های سنتی شده است. توسعه فناوری‌های ارتباطی نظیر ماهواره‌ها، اینترنت، تله‌کنفرانس و... باعث شده است شکل سنتی ارتباطات میان دولت‌ها اساساً مورد تغییر قرار گیرد به نحوی که سفارتخانه‌ها به عنوان مبادی سنتی انجام ارتباطات میان دولت‌ها، امروزه بسیاری از کارکردهای خود را از دست داده یا تغییر ماهیت داده‌اند.

در سال‌های اخیر گسترش رویکردهای دیجیتال در سیاست خارجی، چیزی کمتر از انقلاب در رویه دیپلماسی نبوده است. فناوری‌های دیجیتال، روابط اجتماعی افراد و روش دولت‌ها را در اعمال حاکمیت بین‌المللی تغییر داده، اما دولت‌ها دریافته‌اند که این فناوری‌ها دارای ظرفیت تغییراتی زیادی در روابط بین‌دولتی هستند. مفهوم دیپلماسی نیز مانند دیگر مفاهیم مهم در روابط بین‌الملل دچار تغییر و تحول بسیار شده است؛ آنچه امروزه به عنوان دیپلماسی عمومی، دیپلماسی فرهنگی یا دیپلماسی دیجیتال از آن نام برده می‌شود، مفهومی مدرن و متفاوت از دیپلماسی سنتی است که نیاز به تولید ادبیات بیشتر و تحدید تعریف آن وجود دارد.

امروز ما نه تنها شاهد انتقال پیام از طریق فناوری‌های نوین بین ملت‌ها هستیم، بلکه دولت‌ها نیز از همین طریق به انتقال

پیام خود به افکار عمومی کشورهای هدف اقدام می‌کنند تا اهداف خود را به بهترین شکل محقق سازند. اما توجه و بازگشت به مفهوم و فلسفه دیپلماسی دیجیتال و اینکه از چه راهی می‌توان این مسیر را طی کرد، هنوز ابعاد آن به لحاظ نظری شناخته شده نیست؛ پس این نیاز در کشور ما وجود دارد و همه مراکز تحقیقاتی و پژوهشی، مراکز دانشگاهی و اساساً نخبگان کشور باید به این موضوع بپردازند. کتاب حاضر شامل مجموعه مقالاتی با موضوع دیپلماسی دیجیتال است؛ هرچند قطعاً نخستین اثر در این موضوع به شمار نمی‌رود، اما تلاش دارد تا ضمن تئوریزه کردن ماهیت دیپلماسی دیجیتال این شکاف تحلیلی و کمبود ادبیات را پر کند.

**مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی**

## فهرست

- درک معنای دیپلماسی دیجیتال.....۹
- دیپلماسی دیجیتال و مدیریت تغییرات بین‌المللی.....۲۵
- دیپلماسی دیجیتال؛ بین‌انتظارات و واقعیت.....۶۱
- رسانه‌های اجتماعی و دیپلماسی عمومی.....۹۵
- قدرت دیپلماسی؛ معانی جدید و روش‌های درک دیپلماسی دیجیتال...۱۱۷
- آینده دیپلماسی دیجیتال.....۱۴۹





## درک معنای دیپلماسی دیجیتال

کورتلیو بیولا

### دیپلماسی به عنوان ابزاری برای مدیریت تغییر

دیپلماسی به عنوان یک روش زمانمند برای همکاری بین‌المللی، اغلب با پرسش‌هایی پیرامون «رمز و راز» نحوه عملکرد آن و موفقیت‌ها یا شکست‌های آن مواجه بوده است (شارپ ۲۰۰۹، ۲). دیدگاه بول در قبال دیپلماسی، به مثابه «هدایت روابط بین دولت‌ها و دیگر نهادها در عرصه سیاست جهانی توسط کارگزاران رسمی و به واسطه ابزارهای مسالمت‌آمیز» (بول ۱۹۹۷، ۱۵۶)، همچنان، رایج‌ترین تعریف مورد استفاده در میان پژوهشگران حوزه دیپلماسی باقی خواهد ماند، که بسیار نزدیک به تعریف واتسون از دیپلماسی به عنوان فرایند «مذاکره بین نهادهای سیاسی‌ای که استقلال یکدیگر را تصدیق می‌کنند» (واتسون ۱۹۸۴، ۳۳) است. بر اساس هر دو تعریف مزبور می‌توان به شایستگی یک خصیصه بنیادی دیپلماسی، یعنی رویکرد غیرتخاصمی آن در قبال آشتی‌دادن منافع بازیگران بین‌المللی، به خصوص دولت‌ها، را به وضوح درک کرد. به طور همزمان، هر دو تعریف مذکور محققاً در پرده برداشتن از «رمز و راز» دیپلماسی در جریان شکل‌دهی به درگیری و همکاری در عرصه سیاست بین‌الملل، راهگشا خواهند بود. ریشلیو قبل از واتسون بر این باور بود که «مذاکره مستمر»، عامل کلیدی است (بریج ۲۰۰۴، ۱۱۶). جالب توجه است که ماکیاولی در نصیحت خود به یک دیپلمات جوان، «صداقت و رک‌گویی را واجد اهمیت بسیار» قلمداد کرد (بریج ۲۰۰۴، ۴۱). سر ارنست ساتو بر «کاربرد هوش و درایت در

جریان هدایت روابط رسمی» اصرار داشت (ساتو و بلند ۱۹۵۷). در یک مورد متأخرتر، کیسینجر از نیاز به درک صحیح از درس‌های تاریخ سخن گفت (کیسینجر ۱۹۹۴، ۲۷)، در حالی که هیلاری کلینتون به ستایش از فضیلت «گفتگوی بی‌پرده» در جریان پیشبرد طرح دیپلماتیک، پرداخت (راداتز ۲۰۰۹، پاراگراف ۵). نکته کلیدی‌ای که این پژوهشگران و دست‌اندرکاران در پی بیان آن هستند عبارت است از این که دیپلماسی در اصل، نمودی از یک روش پیچیده برای مدیریت تغییر است. مسلماً همان‌طور که بول و واتسون استدلال کردند، دیپلماسی شامل نوع خاصی از رفتار در میان بازیگران بین‌المللی است، اما موفقیت یا شکست این روابط عمدتاً منوط به توانایی دیپلمات در تشخیص درست موارد زیر است: پویایی تکاملی قدرت (و بنابراین درک اهمیت «مذاکره مستمر» مد نظر ریشلیو)، تفسیر منطقی تمایلات فرد در پرتو شرایط زیربنایی (و بنابراین درک اهمیت درس‌های تاریخی مد نظر کیسینجر)، ارزیابی دقیق محدودیت‌های قابلیت فرد در سازگاری با تغییر (و بنابراین درک اهمیت تأکید ساتو بر هوش و درایت) و مطالبه فعالانه حمایت دیگران در جریان تقویت تغییر یا مقاومت در برابر آن (و بنابراین توجه به تأکید کلینتون بر شفافیت و صراحت ارتباطات). نکته اصلی این استدلال عبارت است از این که مدیریت تغییر، جنبه‌ای بنیادی از روابط دیپلماتیک است، تا حدی که می‌تواند به خوبی ما را از رمز و راز پشت برتری دیپلماتیک آگاه سازد. این ملاحظه، یک مسئله حیاتی را مطرح می‌سازد. اگر کارکرد جامعه بین‌الملل، امری مربوط به ساخت، مشروعیت‌بخشی و تعدیل مستمر اصول مشترک و انتظارات چندجانبه در جریان رفتار بین‌المللی است (وندت ۱۹۹۲؛ هال ۱۹۹۹)، آنگاه دیپلمات‌ها دقیقاً به چه صورت به چالش‌های پیش‌روی وضعیت موجود رسیدگی می‌کنند؟

مسئله تغییر بین‌المللی، عمدتاً در پژوهش‌های نظری پیرامون دیپلماسی نادیده گرفته شده و در عوض ترجیح داده می‌شود که، اغلب بنا به دلایلی مقبول، روی درک نحوه تعریف، هماهنگ‌سازی و حفظ وضعیت موجود

بین‌المللی توسط دیپلمات‌ها، تمرکز شود. برای نمونه، یک پیکره دانش غنی، به‌منظور تشریح موارد زیر توسعه یافته است: نقش و اهمیت شیوه دیپلماتیک سنت‌های تاریخی مختلف (بریج ۲۰۰۴؛ شارپ ۲۰۰۹)، اصول قانونی (بلوسکی ۲۰۰۷؛ چترجی ۲۰۰۷)، روش‌های مذاکره (کرمیوک ۲۰۰۲؛ ویلکنفلد، یانگ، اسل و کوئین ۲۰۰۳)، روابط قدرت (فریمن ۱۹۹۷؛ ملیسن ۲۰۰۵)، اجلاس‌ها (میتزن ۲۰۱۳)، و معیارهای رفتار حرفه‌ای (نیکلسون ۱۹۵۷؛ ساتو و بلند ۱۹۵۷). در این پژوهش‌ها تصویر عمیقی از بنیادهای عقلانی و اجتماعی روش دیپلماتیک ارائه می‌شود، اما این امر عمدتاً از این چشم‌انداز صورت می‌گیرد که دیپلمات‌ها به چه صورت می‌توانند خود را به گونه‌ای بهتر با قواعد بنیادی جامعه بین‌المللی، همراستا و سازگار سازند. حتی در پژوهش‌هایی که در آن‌ها به بررسی عناصر بدیع‌تر شیوه دیپلماتیک پرداخته می‌شود (ملیسن ۱۹۹۹؛ کلینر ۲۰۱۰)، به جای تمرکز روی نقش بالقوه دیپلماسی در هدایت تغییر بین‌المللی، بر کارکرد انطباقی آن تأکید می‌شود. بنابراین می‌توان سؤال کرد که آیا بررسی تغییر بین‌المللی می‌تواند موجب یک تفاوت نظری در درک ما از نقش دیپلماسی در سیاست بین‌الملل شود؟

نهایتاً، تمایل پژوهشگران حوزه دیپلماسی نسبت به ساختاردهی پژوهش‌های خود، حول پرسش‌های مربوط به وضعیت موجود بین‌المللی، تا حد قابل توجهی از لحاظ نظری قابل دفاع است. همان‌طور که هدلی بول اشاره کرد، دیپلماسی یکی از پنج نهاد اصلی جامعه بین‌المللی است که نقش اصلی آن عبارت است از حفظ نظم بین‌المللی. بنا به نظر بول، حفظ نظم بین‌المللی، «یک اولویت برتر در سیاست جهانی» است (بول ۱۹۹۷، ۹۳) و بنابراین واجد گرایشی به سمت وضعیت موجود در راستای کار روی حداقل‌سازی اختلافات و حفظ اجماع بین‌المللی، به خصوص در میان قدرت‌های بزرگ است. ماهیت کثرت‌گرا و احتمالاً مستعد درگیری سیاست بین‌المللی، یا همان‌طور که مارتین ویت عنوان می‌کند، «قلمرو بازپیدایی و تکرار» (ویت ۱۹۶۶، ۲۶)، اساساً دیپلماسی را به گونه‌ای هدایت می‌کند

که به عنوان روشی برای حفظ وضعیت موجود از طریق پیش‌بینی تنش‌ها و ممانعت از برهم خوردن نظم بین‌المللی، به دلیل آن تنش‌ها عمل کند؛ هدفی که در درک ما از خاستگاه‌ها و شیوه‌های مدرن حکمرانی جهانی، بازتاب می‌یابد. بنابراین می‌توان مسئله تغییر بین‌المللی را در جریان تحلیل نادیده گرفت، اما این امر هزینه بسیاری را در پی خواهد داشت.

اولاً، امر مزبور سبب می‌شود که ما در جریان تشریح رابطه بین دیپلماسی و تغییر بین‌المللی، صرفاً ابزارهای مفهومی فاقد عمومیت را در اختیار داشته باشیم که عمدتاً از پژوهش‌های مربوط به حوزه روابط بین‌الملل، وام گرفته شده‌اند. برای نمونه، نظریه‌های پویایی هنجار بین‌المللی (فینمور و سیکین ۱۹۹۸)، نظم‌های سیاسی نهادی (مارچ و اولسن ۱۹۹۸)، یا تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی (ولش ۲۰۰۵)، بینش‌های ارزشمندی را در رابطه با موضوع تغییر بین‌المللی فراهم می‌آورند، اما چنین بینش‌هایی عمدتاً پیرامون حاشیه‌ها یا حتی موارد خارج از حیطه شدیداً اجتماعی و هنجاری تعامل دیپلماتیک هستند و این واقعیت، ارزش تحلیلی آن‌ها را تا حد چشمگیری محدود می‌کند. (۱) به علاوه، مشکل‌آفرین‌ترین مسئله در این رابطه این است که گرایش متدولوژیک فردگرای غالب در رویکردهای حوزه روابط بین‌الملل - که خروجی‌ها به واسطه آن‌ها و از طریق تعامل بازیگرانی که پیشاپیش به طور اجتماعی تعریف شده‌اند، تشریح می‌شود - به ویژه در تضاد با درک شیوه دیپلماتیک، به مثابه ساختاری از روابط اجتماعی است که نه قبل از تعامل بازیگران، بلکه از طریق تعامل دیپلماتیک، ظهور می‌کنند.

دوماً، در حالی که تغییر در سیاست جهانی در نتیجه عوامل نسبتاً پیچیده و حتی غیرقابل پیش‌بینی، مهم‌تر از همه عواملی نظیر درگیری‌های نظامی، پیشرفت‌های تکنولوژیک و یادگیری اجتماعی (مادلسکی ۱۹۹۰؛ تیلی ۱۹۹۲؛ گروبلر ۱۹۹۸)، بروز می‌کند، اما سمت و سوی تغییر به طور کامل خارج از کنترل انسانی نیست. دیپلماسی به خصوص برای مدیریت تغییر بین‌المللی مناسب است، چرا که دیپلماسی در اصل نمودی از یک

حالت ادراکی است که در آن، ویژگی متکثر وجود انسانی در ارجحیت قرار می‌گیرد و این ایده که روابط بین گروه‌ها متفاوت از روابط موجود درون آن گروه‌هاست، به عنوان یک اصل موضوعه قلمداد می‌شود (در درین ۱۹۸۷؛ شارپ ۲۰۰۹، ۱۰). این شرایط، جدایی علاج‌ناپذیر بین گروه‌های مختلف دیپلماسی راه، اساساً به عنوان روشی برای ارتباطات نهادی به منظور نزدیک کردن دیدگاه‌ها و برطرف کردن اختلافات، مطرح می‌سازد (بیولا و کرنبرووست ۲۰۱۳). در واقع، کلیه نظم‌های بین‌المللی وضع‌شده در دوران مدرن، نتیجه تلاش‌های دیپلماتیک مداوم و آگاهانه به منظور بازیابی ثبات بین‌المللی و همکاری پس از دوره‌های تحول سیستماتیک بوده‌اند (ایکنبری ۲۰۰۱). همان‌طور که وندت عنوان می‌کند، دیپلماسی احتمالاً تنها ابزاری است که به واسطه آن می‌توانیم به جهت‌دهی به تغییر در امتداد مسیرهای خاص، امید داشته باشیم، به طوری که از خروجی‌های واقعاً بد اجتناب شود و احتمالاً شمار معدودی خروجی خوب حاصل شود (وندت ۲۰۰۱، ۲۱۱).

سوماً، بررسی دقیق‌تر رابطه بین دیپلماسی و تغییر بین‌المللی می‌تواند از لحاظ نظری برای درک بهتر این که دیپلمات‌ها اکنون چه کسانی هستند، مفید واقع شود. (۲) ظهور بازیگران جدید واجد جایگاه بین‌المللی و گذار تدریجی به سمت یک مدل حکمرانی چند-قطبی (شولت ۲۰۰۸)، پیشاپیش در حال شکل‌دهی مجدد به کارکردهای دیپلماتیک سنتی در عرصه نمایندگی، ارتباطات و مذاکره است و به این ترتیب، وضعیت خود دیپلمات‌ها را نیز تغییر می‌دهد (هوکینگ و دیگران ۲۰۱۲). امر مزبور این پرسش را مطرح می‌کند که آیا دیپلمات‌ها همچنان به طور نهادی و به واسطه وضعیت وابستگی‌شان به دولت تعریف می‌شود یا این که جنبه عملی نقش آن‌ها و شیوه تأثیرگذاری‌شان بر تغییر در سیاست جهانی نیز در تعریف آن‌ها لحاظ خواهد شد؟ به واسطه تغییر الگوهای متعارف تعامل دیپلماتیک و ظهور معانی، چشم‌اندازها و تفاسیر جدید پیرامون مصداق‌های درگیری یا همکاری در امور جهانی، دگرگونی بالقوه مذکور در وضعیت

دیپلمات‌ها ممکن است واجد الزامات قابل توجهی در رابطه با پی‌ریزی و گسترش روابط قدرت‌ها در سیاست بین‌المللی باشد. در مجموع، بررسی رابطه بین دیپلماسی و تغییر، الزامات نظری و هنجاری، واجد اهمیتی را برای پژوهش پیرامون سیاست بین‌المللی در پی خواهد داشت.

### دیپلماسی دیجیتال: منادی تغییر، یا پشتیبان وضعیت موجود؟

اخیراً اجرای طرح‌های دیجیتالی در وزارتخانه‌های خارجه گسترش یافته است؛ امری که شاید بتوان آن را به عنوان انقلابی در شیوه دیپلماسی قلمداد کرد. این امر، فرصت بسیار خوبی را برای پر کردن شکاف «مدیریت تغییر» در نظریه دیپلماتیک فراهم می‌آورد. انقلاب مزبور از جهاتی تقریباً پشت‌سر گذاشته شده است، چراکه تکنولوژی دیجیتالی پیش از این، شیوه‌های شرکت‌ها برای مدیریت کسب و کارشان (و بر ۲۰۱۱)، شیوه‌های افراد برای تنظیم روابط اجتماعی‌شان (کلدری ۲۰۱۲) و شیوه‌های حکمرانی دولت‌ها (مرگل ۲۰۱۳) را تغییر داده است. دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی اکنون تشخیص می‌دهند که رسانه اجتماعی همچنین یک عامل بالقوه تغییردهنده بازی در رابطه با نحوه پیگیری روابط بین‌المللی است. به ویژه، بکارگیری دیپلماسی دیجیتال که ما در کتاب حاضر، آن را به عنوان استفاده از رسانه اجتماعی در راستای اهداف دیپلماتیک تعریف می‌کنیم، می‌تواند شیوه‌های نقش‌آفرینی دیپلمات‌ها در مدیریت اطلاعات، دیپلماسی عمومی، برنامه‌ریزی راهبردی، مذاکرات بین‌المللی یا حتی مدیریت بحران را تغییر دهد. علی‌رغم امکانات بالقوه‌ای که دیپلماسی دیجیتال برای هدایت روابط بین‌المللی فراهم می‌آورد، اما از چشم‌انداز تحلیلی، شناخت چندان پیرامون نحوه کارکرد آن، میزان موفقیت آن و محدودیت‌های آن، وجود ندارد. در کتاب حاضر، پژوهشگران برجسته و دیپلمات‌های باتجربه گردهم آورده می‌شوند، تا شاخه‌های مختلف پژوهش پیرامون دیپلماسی دیجیتال را به طور سیستماتیک شناسایی کرده و در این رابطه با یکدیگر گفتگو کنند. هدف ما در کتاب حاضر عبارت است از: تئوریزه کردن چپستی

دیپلماسی دیجیتال، ارزیابی رابطه آن با اشکال سنتی دیپلماسی، بررسی پویایی قدرت پنهان مندرج در دیپلماسی دیجیتال و مشخص کردن شرایطی که تحت آن دیپلماسی دیجیتال می‌تواند در حوزه سیاست خارجی مفید واقع شود، یا آن را ضابطه‌مند یا محدود سازد. به بیان دیگر، ما در پی درک این امر هستیم که دیپلماسی دیجیتال تا چه حد، نمودی از یک نقطه گسست حیاتی از نحوه تعامل بازیگران بین‌المللی با یکدیگر و در مقابل، گرایش به سمت یک شکل مدبرانه‌تر از حفاظت از وضعیت موجود است. دیپلماسی دیجیتال نیز به مانند هر حوزه پژوهشی جدید دیگر، فرصت‌ها و چالش‌هایی را پیش روی پژوهشگران قرار می‌دهد. حوزه دیپلماسی دیجیتال از یک سو، عرصه بکری را برای پژوهش پیرامون این‌که تکنولوژی‌های دیجیتالی چگونه به شیوه دیپلماتیک شکل می‌دهند و به طور بالقوه آن را بازتنظیم کرده و تأثیری مثبت یا منفی بر آن می‌گذارند، پیش روی پژوهشگران قرار می‌دهد. این حوزه‌های پژوهشی جدید ممکن شامل بررسی پرسش‌هایی پیرامون موضوعات زیر باشد: نحوه تأثیرگذاری رسانه اجتماعی بر شیوه ارتباطات دیپلمات‌ها با یکدیگر یا با مردم دیگر کشورها، نحوه تصمیم‌گیری دیپلمات‌ها درون وزارتخانه‌ها، سفارتخانه‌ها و امور اداری خودشان، نحوه ساخت و حفظ روابط با دیگر بازیگران دولتی یا غیر دولتی توسط دیپلمات‌ها، یا نحوه مواجهه دیپلمات‌ها با چالش‌های هنجاری‌ای که در نتیجه پیشرفت‌های تکنولوژیک جدید بروز می‌کند.

از سوی دیگر، این خطر وجود دارد که پژوهشگران در آن واحد به مسیرهای بسیار متعددی کشیده شوند و این واقعیتی است که می‌تواند بر انسجام کل بحث تأثیر بگذارد و به طور بالقوه سبب نادیده گرفته شدن اهمیت یافته‌های نظری و تجربی شود. با توجه به تنش مزبور، کتاب حاضر پیرامون بستر مشترک بررسی دیپلماسی دیجیتال به عنوان شکلی از مدیریت تغییر در سیاست بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شود. ما به جای تمرکز جداگانه روی نحوه تأثیرگذاری رسانه اجتماعی بر جنبه‌های مختلف دیپلماسی (تصمیم‌گیری، دیپلماسی عمومی، معیارهای حرفه‌ای و غیره)،

دو موضوع واجد اهمیت، یعنی نوآوری در سیاست‌گذاری و انطباق نهادی، را مورد بررسی قرار می‌دهیم، چراکه رسانه اجتماعی در این دو عرصه، شیوه اجرای دیپلماسی را با چالش مواجه می‌سازد. در سطح سیاست‌گذاری، موضوع زیر مورد توجه ماست: نحوه تأثیرگذاری رسانه اجتماعی بر کارکردهای دیپلماتیک اصلی نمایندگی، ارتباطات و مدیریت روابط. در سطح نهادی، ما به بررسی این مسئله می‌پردازیم که وزارتخانه‌های خارجه تا چه حد واجد قابلیت یا تمایل نسبت به سازگار ساختن خود با عصر رسانه اجتماعی هستند. سپس این چارچوب برجسته به منظور تشریح جنبه‌های واجد اهمیت رابطه بین تکنولوژی‌های دیجیتال و دیپلماسی، مورد استفاده همکاران ما در نگارش کتاب حاضر قرار می‌گیرد.

بخش نخست کتاب حاضر پیرامون نوآوری در سیاست‌گذاری است و در فصل اول آن، مارکوس هلمز به بررسی دیپلماسی دیجیتال به عنوان یک شیوه بین‌المللی می‌پردازد. وی یک درک رایج از دیپلماسی دیجیتال به عنوان صرفاً یک شکل مولد کم هزینه از دیپلماسی عمومی را به چالش کشیده و در عوض، استدلال می‌کند که یک رویکرد ثمربخش‌تر، دربرگیرنده بررسی نقش گسترده‌تر دیپلماسی دیجیتال در مدیریت تغییر بین‌المللی، خواهد بود. هلمز بر پایه نظریه کنش، دو نوع تغییر در سیستم بین‌المللی را مشخص می‌کند که عبارتند از شوک‌های خارجی ساختاری از بالا به پایین و چرخش داخلی افزایشی از پایین به بالا و استدلال می‌کند که دیپلماسی نهایتاً شیوه‌ای است در اختیار دولت‌ها به منظور نظارت اثربخش بر دو نوع تغییر مذکور، پاسخ به آن‌ها و بنابراین مدیریت اثربخش آن‌ها. یافته‌های روان‌شناسی و علم عصب‌شناسی حاکی از آن است که دولت‌ها چنین فرایندهایی را به طرق متفاوت مدیریت می‌کنند، چراکه هر نوع از تغییر، نیازمند پاسخ متفاوتی است. شوک‌های خارجی نیازمند رابطه‌سازی و درک نیات هستند و کارآمدترین شیوه انجام این فعالیت‌ها نیز تعاملات شخصی رو در رو است. چرخش‌های داخلی نیازمند توانایی ترکیب و تحلیل حجم عمده‌ای از داده‌ها به منظور تعیین گرایش‌های



متغییر هستند و کارآمدترین شیوه انجام فعالیت‌ها نیز انجام آن‌ها توسط تکنولوژی دیجیتالی است. دیپلماسی دیجیتال نمودی از فعالیت‌های نوع دوم است یعنی گردآوری و تحلیل داده‌های مربوط به مردم دیگر کشورها که از طریق گوش سپردن به مباحثات میدانی در کشور مربوطه کسب می‌شود. در نهایت، این بینش‌ها دال بر ظهور یک نظریه دیپلماتیک پیشگویانه است که بنا به آن، منابع متفاوت تغییر، از انواع متفاوت پاسخ دیپلماتیک خبر می‌دهند.

سابرینا ساتیریو به شباهت بین دیپلماسی دیجیتال و آزمون لکه جوهر رورشاخ که یک تکنیک معروف روان‌شناسی برای تحلیل ادراک تصاویر است، اشاره می‌کند. در پی پیشرفت‌های اخیر، پژوهشگران و دست‌اندرکاران حوزه دیپلماسی، دیپلماسی دیجیتال را به طرق متفاوت و با وجود این مشابهت، تفسیر، تعریف و درک کرده‌اند. بنابراین ساتیریو در فصل مربوطه، در پی بررسی امکانات و محدودیت‌های دیپلماسی دیجیتال در حوزه سیاست‌گذاری است و این امر را از طریق تبارشناسی مفهومی مفهوم دیپلماسی دیجیتال، توصیف کارهایی که تاکنون پیرامون دیپلماسی دیجیتال انجام شده و ترسیم نحوه ارائه و ترویج این شیوه توسط دست‌اندرکاران آن، انجام می‌دهد. وی با مد نظر قرار دادن امکانات و واقعیت‌های دیپلماسی دیجیتال در حوزه سیاست‌گذاری، استدلال می‌کند که دیپلماسی دیجیتال صرفاً یک روند حاشیه‌ای در شیوه‌های دیپلماتیک نیست. با توجه به دامنه تسلط انقلاب‌های تکنولوژیکی اخیر و دیجیتالی‌شدن فزاینده زندگی روزمره ما، دیپلماسی دیجیتال ماندگار خواهد بود. وی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که موج بعدی سیاست‌ها و راهبردهای دیپلماتیک دیجیتالی ممکن است در جهتی متفاوت با جهت تعیین‌شده به واسطه حامیان (آنگلو-آمریکایی) فعلی این شیوه، تکامل یابد. در حالی که مروجان دیپلماتیک دیپلماسی دیجیتال ممکن است از یک رویکرد فاقد عمومیت استفاده کرده باشند، اما دست‌اندرکاران «باحوصله‌تر» در این عرصه، زمان بیشتری را به توسعه یک راهبرد دیجیتالی جامع برای ارتباطات اختصاص داده‌اند.

الکسیس ویچوسکی بر پایه تجربه خود به عنوان مشاور و تحلیلگر رسانه در دفتر مطبوعات و دیپلماسی عمومی نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل متحد، استدلال می‌کند که دیپلماسی دیجیتال می‌تواند ابزاری برای تقویت امنیت ملی باشد. وی تأیید می‌کند که عرصه دیجیتالی، حیله‌ای قابل نفوذ است که در آن، افشاگری‌های ناخواسته می‌تواند در مقیاسی گسترده روی دهد و امنیت ملی را متزلزل سازد. افشاگری‌های ویکی‌لیکس و اسنودن، متأخرین نمونه‌های این امر هستند، اما احتمالاً آخرین نمونه‌ها نخواهند بود. با وجود این، ویچوسکی استدلال می‌کند که تمایل دولت‌ها نسبت به یک فرهنگ مبتنی بر مخفی‌کاری، مضر است. وی در فصل مربوطه تشریح می‌کند که چرا گشودگی بیشتر می‌تواند به واسطه موارد زیر به نفع امنیت ملی تمام شود: بررسی دقیق مسئله ظهور فرهنگ تسهیم اطلاعات، تحلیل فشارهای دولت پیرامون رسیدگی به اطلاعات، فراهم آوردن یک ارزیابی تاریخی از افشاگران و بحث درباره این که چرا یک فرهنگ مبتنی بر مخفی‌کاری به امنیت ملی آسیب می‌رساند. وی در نهایت سه توصیه را در باب مسائل زیر به دیپلمات‌ها ارائه می‌دهد: نحوه درک بهتر تهدیدها و همپیمانان بازتعریف‌شده دیجیتالی، نحوه تعامل با آن‌ها به مثابه افراد واقعی و نحوه اقدام در راستای کاهش تدلیس.

کرنلیو بیولا و لو جیانگ در فصلی دیگر روی خصیصه‌هایی که امکان نقش‌آفرینی متحول‌کننده رسانه اجتماعی در دستان دیپلمات‌ها را میسر می‌سازند، تمرکز می‌کنند. به ویژه، آن‌ها به بررسی این مسئله می‌پردازند که رسانه اجتماعی چگونه به پیشبرد اهداف سیاست خارجی از طریق سه جنبه کلیدی تعامل دیپلماتیک عمومی که عبارتند از طرح ریزی، گسترش حضور و خلق گفتگو، کمک می‌کند. تحلیل تجربی راهبردهای دنبال‌شده توسط هیئت نمایندگان اتحادیه اروپا و سفارت‌های ژاپن و ایالات متحده در پکن پیرامون وبسایت چینی ویبو، آشکار می‌کند که دیپلمات‌های اتحادیه اروپا، ایالات متحده و ژاپن به گونه‌ای خلاقانه از رسانه اجتماعی به منظور کاهش شک و تردیدهای مقامات چینی استفاده کرده‌اند و در این راستا

کانال‌های ارتباطاتی آزادی را، به خصوص از لحاظ طرح ریزی و گسترش حضور، با شهروندان چینی ایجاد کرده‌اند. به طور همزمان، اهمیتی که هر یک از عاملان مزبور برای رابطه دیپلماتیک خود با چین قائل می‌شوند، عمدتاً حاکی از محتوا و محدوده راهبرد دیجیتالی دیپلماسی عمومی هر یک از آن‌ها است. بیولا و جیانگ، دو موضوع مهم را در رابطه با رشته نوظهور دیپلماسی دیجیتال مطرح می‌سازند. از لحاظ نظری، آن‌ها یک متدولوژی و چارچوب مفهومی اصیل را برای ارزیابی اثربخشی دیپلماسی دیجیتال، هم از دید دیپلمات‌ها و هم از دید مخاطب، بسط می‌دهند. از لحاظ تجربی، آن‌ها شکافی را که در پژوهش‌های موجود پیرامون کاربرد رسانه اجتماعی در دیپلماسی عمومی تحت شرایط محدودیت‌های دیجیتالی وجود دارد، پر می‌کنند.

ایلان منور و الاد سیگف بر پایه نظریه‌های مدیریت تأثیر، قالب‌بندی و برندسازی ملی، در پی شناسایی موضوعات تکرار شونده‌ای برمی‌آیند که تصویری که ایالات متحده از وجهه دیپلماتیک خود ارائه می‌دهد را تعریف می‌کنند. عکس سلفی که نسخه مدرن به تصویر کشیدن خود است، نمونه‌ای برجسته از نحوه ترسیم وجهه افراد در سایت‌های شبکه اجتماعی توسط خود آن‌ها است. اما زمانی که تصویر، نه از یک فرد بلکه از یک کشور است، چه اتفاقی روی می‌دهد؟ امروزه، دولت‌ها و مقامات در کشورهای مختلف به گرمی از سایت‌های شبکه اجتماعی نظیر فیسبوک و توییتر به عنوان بخشی از شیوه کاری روزمره خود استقبال کرده‌اند. به خصوص، کانال‌های دیپلماسی دیجیتال فعال شده توسط وزارتخانه‌های خارجه، طیف وسیع و متنوعی از مخاطبان، از افراد عادی، شهروندان فعال، گزارشگران و سیاست‌گذاران گرفته تا دیگر وزارتخانه‌ها و سفارتخانه‌های امور خارجه، را جذب می‌کنند. بنابراین، حساب‌های کاربری رسمی در رسانه‌های اجتماعی هرچه بیشتر به عنوان ابزارهایی برای ارائه و شکل‌دهی به تصویر کشورها در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین با جستجوی موضوعات تکرار شونده در نمایه‌های فیسبوک و کانال‌های

توثیتری فعال شده توسط وزارتخانه‌های خارجه می‌توان بینشی را نسبت به این‌که کشورها چطور تصویرری از خود را برای جهان خارج و به خصوص برای مردم یک کشور خاص، ترسیم می‌کنند، کسب کرد.

در بخش دوم کتاب حاضر، مسئله سازگاری نهادی وزارتخانه‌های خارجه با تکنولوژی‌های دیجیتالی، مد نظر قرار می‌گیرد. آماندا کلارک این پرسش را مطرح می‌کند که آیا دیپلماسی دیجیتال نمودی است از دیجیتالی‌شدن صرف فعالیت‌های مربوط به شبکه‌سازی، تأثیرگذاری و گردآوری اطلاعات که برای مدت‌های مدیدی به عنوان وظایف وزارتخانه‌های خارجه تعریف شده بودند، یا این‌که حاکی از ظهور یک مدل دیپلماسی بین‌المللی بازتر، شبکه‌ای‌تر و مشارکتی‌تر است؟ وی با تمرکز روی وزارت خارجه کانادا و وزارت خارجه بریتانیا و بر پایه مفهیم وام گرفته‌شده از حوزه تغییرسیاست‌گذاری، به بررسی پرسش مزبور می‌پردازد. کلارک با استفاده از داده‌های گردآوری‌شده از طریق مصاحبه‌ها و شواهد موجود در اسناد اداری، ابتدا به بررسی «پیام‌های ترکیبی» موجود در توصیف خود وزارتخانه‌های مذکور، از دیپلماسی دیجیتال می‌پردازد. از یک سو، مقامات ادعا می‌کنند که دیپلماسی دیجیتال حاکی از یک تغییر اساسی‌تر در عرصه سیاست‌گذاری و ظهور یک مدل روابط بین‌الملل شبکه‌ای‌تر و مشارکتی‌تر است. از سوی دیگر، مقامات ادعا می‌کنند که دیپلماسی دیجیتال تکرار همان «شیوه‌های کاری» موجود، اما از یک زاویه دیجیتالی است. کلارک سپس به بررسی این مسئله می‌پردازد که کدامیک از روایت‌های مذکور در خلال استفاده وزارتخانه‌های خارجه کانادا و بریتانیا از توییتر مشهود است و نتیجه‌گیری می‌کند که در عمل، استفاده از این رسانه نمود یک تغییر چشمگیر در عرصه سیاست‌گذاری نیست. در مقابل، این جزء از راهبردهای دیپلماسی دیجیتال هر یک از دو کشور مزبور، دنباله همان الگوهای تثبیت‌شده ارتباطات از بالا به پایین و دولت محور است. وی در نهایت شماری از مسیرهای پژوهشی را برای کمک به پژوهشگران در راستای توسعه نظریه‌های تشریحی مورد نیاز عاجل در حوزه دیپلماسی

دیجیتال، ترسیم می‌کند.

استوارت موری بر پایه نتیجه‌گیری‌های آماندا به بررسی شکاف گسترده بین دفاتر امور خارجی واجد عملیات‌های دیپلماسی دیجیتال پیشرفته و دفاتری که تازه وارد این عرصه شده‌اند، می‌پردازد. موری با تشریح و نقد مسیرهای طی شده توسط یک کشور «واجد» دیپلماسی دیجیتال - ایالات متحده و وزارت خارجه آن - و یک دولت «فاقد» دیپلماسی دیجیتال - استرالیا و وزارت امور خارجه آن - گسست دیجیتالی را با ارجاع به مجموعه کلیدی عوامل زیر توضیح می‌دهد: دولتی که برای دیپلماسی به عنوان یک دارایی راهبردی کلیدی و نه یک ابزار حاشیه‌ای باستانی، ارزش قائل می‌شود؛ یک وزیر و یا رهبری طرفدار دیجیتالی شدن؛ پیشینه‌ای از نوآوری، اصلاح و گشودگی در قبال ایده‌های جدید و متحول‌کننده؛ یک بودجه واقع‌گرایانه؛ تمایل نسبت به بهره‌برداری حداکثری از تکنولوژی به منظور تقویت جریان‌یابی اطلاعات بین وزارت امور خارجه و دیگر وزارتخانه‌های دولتی؛ و نهایتاً، یک دفتر اختصاصی برای امور دیپلماسی دیجیتال که واجد کارمندی جوان، کارآفرین و متخصص در حوزه وب نسخه ۲/۰ باشد. این فرهنگ مولد، در مقابل، موجد روش‌های جدید دیپلماسی است: پلتفرم‌های رسانه اجتماعی وزرا، سفرا و دیپلمات‌هایی که به طور منظم با هزاران هزار نفر در ارتباط هستند، یا فرایندهای ارتباطات دوطرفه بدیع که این امکان را برای افراد عادی (در داخل یا خارج از کشور)، فراهم می‌آورد که خود را به عنوان بخشی از دستگاه دیپلماتیک دولت قلمداد کنند. در نهایت، بینش‌هایی در رابطه با دیپلماسی دیجیتالی در این فصل ارائه شده و درس‌های جامع و فراگیر حاصل از تجربه وزارتخانه‌های ایالات متحده و استرالیا، تشریح می‌شود.

دیپلماسی دیجیتال عمدتاً از چشم‌انداز وزارتخانه‌های امور خارجه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. با این وجود، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که اختصاص فصلی به مبحث نحوه تأثیرگذاری دیپلماسی دیجیتال بر روند کاری سازمان‌های بین‌المللی، واجد اهمیت است. کارن آل. کری مشاور

رئیس مجمع احزاب دولتی در دادگاه کیفری بین‌المللی، استدلال می‌کند که دادگاه کیفری بین‌المللی به یک نیروی چشمگیر در عرصه دیپلماسی بین‌المللی بدل شده است. کار این سازمان واجد قابلیت تغییر وجهه یک کشور و تأثیرگذاری بر روابط بین مقامات ارشد دولتی کشورهای مختلف است. اعلام جرم این دادگاه علیه عمر البشیر رئیس‌جمهور سودان و اوهور کنیاتا رئیس‌جمهور کنیا، نمونه‌های برجسته‌ای از امر مزبور هستند. از آنجا که دادگاه کیفری بین‌المللی واجد چنین تأثیری است، بنابراین باید اطمینان حاصل کند که روند کاری آن تا بیشترین حد ممکن، دقیق، منصفانه و کارآمد باشد. کوری در فصل مربوطه، برخی از پیشرفت‌های تکنولوژیکی را که دادگاه کیفری بین‌المللی به منظور تضمین دقت و بی‌طرفی روند کاری این سازمان مورد استفاده قرار می‌دهد، از جمله سیستم‌های قدرتمند مدیریت شواهد را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی همچنین به بررسی این موضوع می‌پردازد که دادگاه کیفری بین‌المللی به چه صورت ابزارهای دیجیتالی جدید را مورد استفاده قرار داده است. برای نمونه، به موارد پخش زنده جلسات دادگاه و نیز ایجاد حساب‌های کاربری برای این سازمان روی یوتیوب و توئیتر اشاره می‌شود که به منظور تضمین صحت اطلاعات عمومی پیرامون روند کاری دادگاه و امکان دسترسی گسترده به این اطلاعات و نیز رفع شک و تردیدها در رابطه با ارائه اطلاعات نادرست، صورت گرفته‌اند. همان‌طور که کوری نتیجه‌گیری می‌کند، این ابزارهای دیجیتالی موجب تغییراتی هستند. دادگاه کیفری بین‌المللی در راستای اجرایی کردن تصمیمات خود و اجرای قرارهای توقیف، شدیداً وابسته به همکاری با دولت‌ها است، اما مشارکت دولت‌ها در این طرح، اختیاری است. بنابراین، دادگاه کیفری بین‌المللی برای این که بتواند کشورها را به چنین مشارکت اختیاری‌ای ترغیب کند باید مشروع قلمداد شود، در نتیجه هم باید نهادی بی‌طرف باشد و هم باید یک نهاد بی‌طرف قلمداد شود. تکنولوژی‌های دیجیتالی می‌توانند در راستای تحقق بخشیدن به هدف مذکور به دادگاه کیفری بین‌المللی کمک کنند.

جان پلینگ بر پایه سابقه کاری خود به عنوان رئیس بخش ارتباطات سفارت سوئد در لندن، پیشرفت‌های سال‌های اخیر وزارت امور خارجه سوئد در حوزه دیپلماسی دیجیتال را مورد بازبینی قرار می‌دهد. وی طرح‌هایی نظیر طرح سوئد برای دیپلماسی دیجیتال و نفوذ دیپلماتیک را از چشم‌انداز یک دست‌اندرکار این حوزه مورد بررسی قرار می‌دهد و نقش این طرح‌ها در ایجاد سازگاری نهادی را ارزیابی می‌کند. یک پرسش کلیدی برای پلینگ عبارت است از این که دیپلمات‌ها به چه صورت می‌توانند پذیرای تغییر شوند، به طوری که مقاومت نهادی را به حداقل برسانند و به تقویت روش‌های جدید ارتباطات و رابطه سازی در یک بستر جهانی کمک کنند؟ وی عنوان می‌کند که رفتار نهادهای دیپلماتیک و طریقه انجام کارها، هر چه بیشتر به بخشی از پیامی که آن نهادها در پی انتقال آن هستند بدل می‌شود، چراکه این امر، اشکال جدیدی از تعامل و ارتباطات را میسر می‌سازد و بنابراین، موجد اعتماد، تأثیرگذاری و مشروعیت می‌شود. در طرح سوئد، محتوا با همکاری دیگر ذی‌نفعان تولید می‌شود و این طرح به عنوان پلتفرمی برای طرح ایده‌ها و مباحثه به منظور برطرف کردن چالش‌های جهانی مشترک، عمل می‌کند. بنابراین، موفقیت دیپلماسی دیجیتال منوط به توجه به منافع دیگر افراد، پایداری به ارزش‌های شفاف و تمایل نسبت به یادگیری است.

در فصل پایانی کتاب حاضر، جی. پی. سینگ به تشریح موارد زیر می‌پردازد: نحوه ظهور معانی جدید در حوزه دیپلماسی در محیط‌های ارتباطاتی عمیقاً تعاملی و روش‌هایی که دیپلمات‌ها و پژوهشگران می‌توانند به منظور درک این معانی بکار گیرند. سینگ استدلال می‌کند که پویایی مزبور را می‌توان از طریق مفهوم متاقدردت که دلالت بر دگرگونی‌های هویت‌های جمعی بازیگران و منافع آن‌ها در بستر تعاملات بین‌المللی دارد، مفهوم‌پردازی کرد. متاقدردت واجد دو سویه است: از یک سو، تعیین‌کننده ادراکات بازیگر، قبل از تعاملات دیپلماتیک است و از سوی دیگر، حاکی از اصلاح ادراکات در پی تعاملات بیشتر است. سینگ این مفهوم را در

رابطه با مورد دیپلماسی دیجیتال بکار می‌گیرد و به این نتیجه می‌رسد که دیپلماسی دیجیتال، اشکال جدیدی از متا قدرت را در دسترس قرار می‌دهد که شیوه ارتباطات و تعامل دیپلمات‌ها با یکدیگر را از اساس تغییر می‌دهند. سینگ به منظور اجتناب از بن‌بست‌های ارتباطاتی، روش‌های متعددی از جمله یادداشت‌های میدانی، قوم‌نگاری، مصاحبه با نخبگان و مطالعات موردی، را پیشنهاد می‌دهد که پژوهشگران و دست‌اندرکاران می‌توانند با استفاده از آن‌ها، معانی جدید نوظهور در محیط‌های دیجیتالی غنی از اطلاعات را درک کنند.

### یادداشت‌ها

For recent attempts to bridge the gap between diplomatic studies and the IR literature, see Bjola (2013) and Sharp

For a good introduction to the topic of the changing status of diplomats, see Langhorne (2004)



## دیپلماسی دیجیتال و مدیریت تغییرات بین‌المللی

مارکوس هلمز

### معمای دیپلماسی دیجیتال

با وجود تغییرات چشمگیر در ارتباطات و حمل‌ونقل که متعاقب جهانی شدن در جهان روی داده است، ساختار سیاست و دیپلماسی، از جنبه‌های بسیاری، بدون تغییر باقی مانده است. رهبران و دیپلمات‌های امروزی، درست به مانند هم‌تایان خود در قرون چهاردهم و پانزدهم، برای دیدار شخصی با دوستان و دشمنان به نقاط مختلف جهان سفر می‌کنند. در واقع، ایستایی دیپلماسی محققا به دوران باستان برمی‌گردد و صرفا در امور حاشیه‌ای تغییر کرده است. (۲) به ویژه، کنفرانس‌های از راه دور و فناوری‌های ارتباطات اینترنتی، اساسا طریقه هدایت کسب‌وکار و دیگر انواع تعاملات اجتماعی را تغییر داده است. (دنستادلی، جولسرود و چپرثول، ۲۰۱۲)

با وجود این، فرآیند اساسی مذاکره رودررو همچنان بر تلاش‌های حوزه دیپلماسی، هم تلاش‌های دوجانبه و هم چندجانبه، غالب است. با ظهور این ابزارهای ارتباطی جدید، برخی این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا این ملاقات‌های رودررو ضروری هستند؟ کنفرانس اخیر سازمان ملل متحد در کپنهاگ، در مورد تغییرات اقلیمی را در نظر بگیرید. کارشناسان سیاسی تیزبینانه متوجه این امر متناقض شدند که مذاکره‌کنندگان، هزاران مایل را با هواپیماهایی که میزان انتشار آلاینده بالایی دارند سفر می‌کنند تا در مورد بهترین شیوه کاهش میزان کلی انتشار آلاینده‌ها بحث و گفت‌وگو کنند. دیگر کنفرانس‌های چندجانبه، نظیر اجلاس سران گروه ۲۰، نیز با

انتقادات مشابهی مواجه شده‌اند. منتقدان کنفرانس تورنتو ۲۰۱۰، پرسیدند که آیا ملاقات‌های بسیار پرهزینه دولتمردان در زمان رکود جهانی، کار عاقلانه‌ای بود. (۳) این نگرانی‌ها واجد اهمیت است و ورای جنجال‌های حزبی است. آنها بر یک معمای نظری مهم دلالت دارند: چرا دیپلماسی تحت تأثیر انقلاب فناوریانه قرار نگرفته است؟

یک پاسخ این است که دیپلماسی عملاً تحت تأثیر قرار گرفته است. اگرچه ممکن است جنبه مرکزی دیپلماسی سنتی - ملاقات شخصی - متأثر نشده باشد، اما فناوری بر شیوه‌های کاری وزرای خارجه و وزارتخانه‌های خارجه تأثیر گذاشته است. پژوهشی که در محدوده وزرای خارجه، تحقیقات حوزه دیپلماسی عمومی و رسانه‌ها و مطبوعات محبوب کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی صورت گرفت حاکی از آن است که دیپلماسی الکترونیکی صرفاً عرصه کوچکی از پژوهش دانشگاهی نیست، بلکه راهبردی است که دولت‌ها، اغلب با توجه و هزینه چشمگیر، آن را جدی می‌گیرند. برای نمونه، ایالات متحده تا سپتامبر سال ۲۰۱۲، واجد بیش از ۱۵۰ کارمند تمام‌وقت بود که «در ۲۵ مرکز متفاوت دیپلماسی الکترونیکی کار می‌کردند»، با بیش از ۹۰۰ فرد که در مأموریت‌های خارجی ایالات متحده از دیپلماسی الکترونیکی استفاده می‌کردند (هانسون، ۲۰۱۲، ب). دیگر کشورها، با قدرت‌های متفاوت نیز این مسیر را دنبال کرده‌اند، به طوری که بریتانیا، روسیه، صربستان، مونته‌نگرو و چین همگی برخی از اشکال راهبرد دیپلماسی دیجیتال، نوعاً شامل استفاده از پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی نظیر فیس‌بوک و توئیتر را پذیرا می‌شوند. بر اساس گزارش‌های خبری، حدود دوسوم از اعضای سازمان ملل متحد دارای حساب کاربری در توئیتر هستند (اگرچه میزان استفاده از این حساب‌های کاربری تفاوت‌های چشمگیری دارد؛ خازان ۲۰۱۲).

در حالی که کنار گذاشتن چنین فعالیت‌هایی به عنوان نسخه به ویژه محدودی از دیپلماسی - اشکال بازاریابی یا فعالیت‌های تبعی فرآیندهای اصلی سیاست بین‌الملل - آسان خواهد بود، رسوایی‌ها و رویدادهای سیاسی

اخیر، نظیر حمله به سفارت در بنغازی و افشاگری ادوارد اسنودن، حاکی از نقشی پایدارتر و مرکزی‌تر برای فناوری‌های ارتباطات اینترنتی در سیاست است. به علاوه، همان‌طور که تحلیلگران دیپلماسی دیجیتال خاطرنشان کرده‌اند، فناوری‌های ارتباطات اینترنتی، صرف‌نظر از موارد دیگر، ارتباطات بین وزارتخانه‌های خارجه و دیپلمات‌های فعال در این حوزه و نیز ارتباطات بین وزارتخانه‌های خارجه و مردم محلی را تسهیل کرده‌اند (هانسون، ۲۰۱۲ ب). یکی از بینش‌های حاصل شده در پی حمله به سفارتخانه‌های ایالات متحده در شرق آفریقا در سال ۱۹۹۸ عبارت بود از فقدان کانال‌های ارتباطاتی اثربخش درون وزارت خارجه (هانسون، ۲۰۱۲ ب، ۱۰). به طور مشابه، حادثه ۱۱ سپتامبر، نیاز انجمن‌های دیپلماتیک و اطلاعاتی به دسترسی به یکدیگر و اشتراک داده‌ها به منظور اداره اثربخش امور را برجسته ساخت. مزایای ساخت فناوری‌های ارتباطات اینترنتی به منظور کمک به این نوع از تسهیم - اطلاعات، اخیراً و در جریان بمب‌گذاری‌ها در ماراتون بوستون، آشکار شد. طی این حمله، اطلاعات اولیه در مورد حادثه ۹ دقیقه قبل از گزارش آن توسط سازمان‌های خبری عمده، از طریق رسانه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته شد (راجرز، ۲۰۱۳). امروزه، وزارت خارجه دارای بیش از ۷۰ «انجمن» تسهیم اطلاعات با ماهیت نوعاً میانجیگرانه است که به منظور فراهم آوردن پلتفرمی تحلیلی برای سیاست‌گذاران در داخل و دیپلمات‌های مربوطه، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

وجود این فعالیت‌ها و استفاده از فناوری‌های ارتباطات اینترنتی توسط وزارتخانه‌های خارجه، پرسش‌های نظری عمیقی را مطرح می‌سازد. آیا این نمونه‌های استفاده از فناوری‌های ارتباطات اینترنتی از سوی دولت، به مثابه ظهور شکل جدیدی از دیپلماسی است؟ یا در مقابل، این موارد صرفاً انتقال فرآیندهای موجود به فضای آنلاین، در عین ثابت ماندن معنا و اهمیت بنیادی دیپلماسی هستند؟ به نظر می‌رسد که جان کری وزیر خارجه، با این دیدگاه موافق است، چراکه در مه ۲۰۱۳ استدلال کرده است که «اصطلاح دیپلماسی دیجیتال تقریباً زائد است - این همان دیپلماسی

است» (کری، ۲۰۱۳). در هر صورت، حتی اگر حق با وی باشد، فناوری‌هایی نظیر فیس‌بوک، توئیتر و رابط‌های شبکه‌ای امن در رابطه با دیپلماسی چه اهمیتی دارند؟ در فصل حاضر استدلال خواهد شد که این پرسش‌ها را فقط به واسطه بررسی ماهیت خود دیپلماسی می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. اینکه آیا ابزارها و فناوری‌های دیپلماسی حاکی از دگرگونی هستند یا پتانسیل متحول کردن دیپلماسی را دارند یا نه، اول و مهم‌تر از همه منوط به تعیین چیستی دیپلماسی است. دیپلماسی دیجیتال چیست؟ به عبارت دیگر، دآوری کردن در مورد اینکه آیا حق با کری است یا نه و درک تفاوت دیپلماسی دیجیتال با دیپلماسی سنتی، بدون بررسی ابتدایی معنای بنیادی دیپلماسی و فعالیت دیپلماتیک، دشوار است.

فصل حاضر بر پایه آثار متأخر که دیپلماسی را به طور گسترده به عنوان شکلی از مدیریت تغییر در سیستم بین‌الملل، قلمداد می‌کنند، بنا خواهد شد. در اینجا تغییر به دو شکل اساسی، مفهوم‌پردازی می‌شود: شوک‌های بیرونی از بالا به پایین و چرخش درونی افزایشی از پایین به بالا. (۴) دیپلماسی به مدیریت هر دو منبع تغییر مذکور کمک می‌کند، اگرچه بسته به نوع تغییری که دولت‌ها فعالانه مدیریت می‌کنند، تفاوت‌هایی در میزان اثربخشی فرآیند و ابزار وجود دارد. دیپلماسی دیجیتال به عنوان راهبردی برای مدیریت تغییر از طریق ابزارهای دیجیتال و همکاری مجازی، تعریف می‌شود. من استدلال می‌کنم که ابزارهای این همکاری، به ویژه فناوری‌های ارتباطاتی اینترنتی و انجمن‌های آنلاین، ارزشمندترین ابزارها برای چرخش افزایشی از پایین به بالا هستند، اگرچه تحت شرایطی خاص می‌توانند برای شوک‌های بیرونی نیز مفید واقع شوند. در مقابل، دیپلماسی سنتی، به خصوص ملاقات‌های رودرروی بیناشخصی، ارزشمندترین شیوه برای مدیریت تغییری هستند که از طریق شوک‌های بیرونی اتفاق می‌افتد، اگرچه تحت شرایطی خاص می‌توانند در مورد تغییر افزایشی نیز مفید واقع شوند. من استدلال خود را بر پایه بینش‌های حاصل از روان‌شناسی اجتماعی و نظریه کنش قرار می‌دهم که شرایطی را برای

تغییر و شرایطی را برای زمانی که مدیریت تغییر موفقیت آمیز خواهد بود، ارائه می‌دهند. من امیدوارم که در جریان ساخت و پرداخت این استدلال، مباحث مفید موجود پیرامون ماهیت دیپلماسی و گونه‌های الکترونیکی آن را، البته از زاویه‌ای متفاوت، ارتقا دهم. همان‌طور که در ادامه بحث خواهد شد، مطالب موجود پیرامون دیپلماسی دیجیتال اغلب فعالیت‌های آن را به عنوان قلمرو دیپلماسی عمومی قلمداد می‌کنند. این گامی خوشایند است، اما دیگر کاربردهای فناوری‌های ارتباطاتی اینترنتی در دیپلماسی را در سایه قرار داده است. به زبان ساده، تقلیل دیپلماسی دیجیتال به دیپلماسی عمومی به معنای از دست دادن بخش عظیمی از قدرت و ظرفیتی است که فناوری‌های ارتباطاتی اینترنتی، نظیر رسانه‌های اجتماعی، در اختیار دولت‌ها و دیگر بازیگران قرار می‌دهند.

در ادامه، من به طور خلاصه استدلال‌های مربوط به ماهیت دیپلماسی را مرور کرده و اظهار می‌کنم که دیپلماسی دیجیتال نوعاً به عنوان شکلی از دیپلماسی عمومی قلمداد شده است. من ضمن ارجاع به نظریه کنش و بررسی منابع تغییری که در سیستم بین‌المللی رخ می‌دهد، توصیف مزبور را به پرسش می‌گیرم. سپس شرایطی را بسط می‌دهم که تحت آن دیپلماسی سنتی، یعنی ملاقات‌های رودرروی شخصی که مدت‌های مدیدی در جریان فعالیت دیپلماتیک غالب بوده‌اند و دیپلماسی دیجیتال، یعنی استفاده از ابزارهای دیجیتالی و همکاری مجازی به منظور افزایش منافع دولت، در مدیریت انواع ویژه تغییر، بیشترین فایده را در پی خواهند داشت. من از مصاحبه‌های صورت گرفته با دیپلمات‌های ارشد فعلی و بازنشسته به منظور تکمیل ملاحظات تجربی در این حوزه با استدلال نظری‌ای که خودم بنا می‌کنم، استفاده خواهم کرد.<sup>(۵)</sup> در نهایت، ماحصل تحلیل فصل حاضر در رابطه با مطالعه پیرامون دیپلماسی و به ویژه نظریه پیش‌بینی را مطرح خواهم کرد.

## احیای دیپلماسی و تنوعات دیجیتال؛

### دیپلماسی در عمل (و در نظریه)

دیپلماسی به طور سنتی در برداشت‌های ساختاری از سیاست بین‌المللی به عنوان امری بی‌اهمیت، نادیده گرفته شده و به این ترتیب، «کار نظری جدی و کار تجربی دقیق چندانی پیرامون دیپلماسی در روابط بین‌المللی صورت نگرفته است» (راثبون، ۲۰۱۴، ۲۲). در نظریه‌های ساختاری، حداقل از زمان والتز به بعد، نوعاً به گونه‌ای پوشیده یا زیرکانه، دیپلماسی و پویایی ذاتی آن را تا حد توزیع قدرت که نوعاً به مثابه توزیع قابلیت‌ها درک شده، تقلیل داده می‌شود (والترز، ۱۹۷۹). دیپلماسی منبع اهرم فشار دولت‌ها است و روی هم رفته خارج از محدوده عاملیت هر دیپلمات خاصی است. دولت‌های قدرتمندتر از چشم‌انداز قدرت، در یک وضعیت مذاکره‌ای دست بالا را خواهند داشت، در حالی که دولت‌های ضعیف‌تر نوعاً در موضعی قرار خواهند گرفت که باید مصالحه کنند. به این ترتیب، قدرت مذاکره و راهبردهایی که دیپلمات‌ها دنبال می‌کنند، جزئی درونی از ساختار سیستم هستند. دیپلمات‌ها کم‌وبیش نقش حاشیه دارند. در حالی که دولت‌ها ممکن است قادر باشند سیگنال‌های پرهزینه‌ای را بفرستند که حاکی از موافقت آن‌هاست؛ امری که عمدتاً خارج از قلمرو فعالیت‌های دیپلمات‌ها است (فرون ۱۹۹۴؛ فرون ۱۹۹۵؛ شولتز ۲۰۰۱). حتی بدتر از این، از آنجا که افراد، گرایش شدیدی به فریب‌کاری دارند، یا حداقل دیدگاه‌ها و نیات خود را پنهان می‌کنند، دیپلماسی اغلب در بهترین حالت به عنوان گفت‌وگویی بیهوده و به صورت بالقوه کاملاً خطرناک، کنار گذاشته می‌شود. در واقع، برای مشاهده نمونه‌هایی از دیپلماسی که منتج به خروجی‌های غیربهبینه برای دولت‌های خاص می‌شود، نیازی نیست که راه دوری برویم. به علاوه، بازیگران حوزه دیپلماسی، یعنی دیپلمات‌ها، به سمت عدم تأثیرپذیری از قدرت دیگر بازیگران مهم نظیر دولتمردان، گرایش دارند. همان‌طور که ایور نیومن استدلال کرده است، دیپلمات در نظریه روابط

بین‌الملل یک قهرمان محسوب نمی‌شود (نیومن ۲۰۱۲). دولتمردان به عنوان مشارکت‌کنندگان در کمربند حامل قدرت در سیاست بین‌المللی درک می‌شوند؛ دیپلمات به سادگی یک نقش حمایتی، شاید حتی غیر ضروری را ایفا می‌کند.

با تفکیک بیشتر دیپلماسی از جریان اصلی روابط بین‌الملل، گفته می‌شود که مطالعه دیپلماسی نوعاً توسط دست‌اندرکاران حوزه دیپلماسی یا تاریخ‌دانان حوزه شیوه دیپلماتیک، صورت گرفته است. همان‌طور که جانسون و هال و نیز درین استدلال کرده‌اند، این امر به معنای آن است که دیپلماسی نسبتاً در مقابل نظریه‌پردازی مقاومت کرده است، چراکه دست‌اندرکاران و تاریخ‌دانان، چشم‌اندازی متفاوت، نوعاً یک دیدگاه کنش‌محور را اتخاذ کرده‌اند (درین ۱۹۸۷؛ جانسون و هال ۲۰۰۵). از سوی دیگر، اساتید حوزه روابط بین‌الملل، بیشتر به سمت نظریه‌محوری گرایش داشته و عمدتاً در مقابل تحلیل شیوه‌های مجزای دیپلمات‌ها، بنا به دلایل فوق مقاومت می‌کنند. نتیجه این امر عبارت است از یک انفکاک نسبتاً سفت‌وسخت، یا دوگانه‌انگاری، بین نظریه و عمل در دیپلماسی (بجولا ۲۰۱۳). در مدل‌های نئوپوزیتیویستی، پیش‌بینی در پی نظریه حاصل می‌شود؛ متعاقباً، پیش‌بینی کردن در مورد شیوه‌های دیپلماتیک دشوار است.

با وجود این، اخیراً این دوگانه‌انگاری و انفکاک به پرسش گرفته شده و بنا به دلایل متعددی مورد بررسی مجدد قرار گرفته است. اولاً، به طور کلی، آگاهی از این امر هر چه بیشتر شده است که نظریه‌های ساختاری به تنهایی در بررسی تغییر در سیستم بین‌المللی با مشکل مواجه می‌شوند. (۶) شکست روابط بین‌الملل در پیش‌بینی پایان جنگ سرد، اغلب به عنوان لحظه برجسته‌ای از بازشناسی نظریه روابط بین‌الملل، ذکر می‌شود (بجولا ۲۰۱۳، ۵) که به گونه‌ای قابل پیش‌بینی منجر به بررسی مجدد هسته فرضیات و رویکردهای نظریه باقی مانده، شامل پیشرفت‌های نئولبرالیسم و ساختارگرایی شد (کورناگو ۲۰۱۳). برای نمونه، ساختار واجد جزئی بیناذهنی / ایده‌ای شد تا مفهوم‌پردازی موارد موجود را تکمیل کند (وندت ۱۹۹۹).

علاوه بر در نظر گرفتن عوامل ساختاری نظیر قابلیت‌های رو به افول یا یک اقتصاد در حال زوال که ممکن است در حصول خروجی‌های خاص، نظیر پایان جنگ سرد تأثیرگذار بوده باشند، پژوهشگران به واسطه بررسی شیوه‌های دیپلماتیکی که با خود تغییر همراه بوده‌اند، تصویر پیچیده‌تری را ترسیم کرده‌اند. در این مثال خاص، برخی اظهار کرده‌اند که ملاقات‌های بین‌افردی بین میخائیل گورباچف و رونالد ریگان همتای آمریکایی‌اش و سپس در زمان جورج دبلیو. بوش، نیت را آشکار کرد و گذار از جنگ سرد را به‌گذاری نرم بدل ساخت (هال و یارهی-میلو ۲۰۱۲؛ هلمز ۲۰۱۳؛ یاره-میلو ۲۰۱۳). به عبارت دیگر، این امر هر چه بیشتر به رسمیت شناخته می‌شود که دیپلماسی می‌تواند به افزایش همدلی کمک کرده، اعتماد را افزایش دهد و در نهایت سبب دگرگونی درگیری شود (بوث و ویلر ۲۰۰۸؛ ویلر ۲۰۰۸؛ ۲۰۱۳).

بنابراین، علاوه بر بازنگری مفاهیم مرکزی نظیر ساختار، هرچومرج و...، یک چرخش گشتاور در رابطه با نقش افراد در روابط بین‌المللی، به خصوص شیوه‌های افراد در سیاست جهانی نیز روی داده است. نظریه کنش که از «چرخش عملی در نظریه اجتماعی»، شامل گوفمن، بوردیو، گیدنز، دوی و... نشات گرفت، در پی پل زدن میان بسیاری از مواضع دوگانه‌انگاری است که از رویکردهای ساختارگرا کسب شده‌اند. شیوه‌های بین‌المللی به عنوان عملکردهای شایسته، معمولاً طراحی شده بر اساس یک الگو، از جانب افراد و مجموعه‌ای از افراد تعریف می‌شوند (آدلر و پولیت ۲۰۱۱). برای مثال، شیوه‌های بین‌الملل محققاً «جدایی سنتی بین ایده و ماده را برطرف می‌کند» (آدلر و پولیت ۲۰۱۱، ۱۳). شیوه‌ها از این حیث مادی هستند که چیزهایی هستند که در جهان و در مواجهه با آن روی می‌دهند، در محیط دخیل می‌شوند و به طور همزمان به محیط ساختار می‌بخشند، بنابراین «ایده‌هایی را که مردم به صورت فردی یا جمعی [در باره جهان] دارند، تغییر می‌دهند» (آدلر و پولیت ۲۰۱۱، ۱۴؛ هلمز ۲۰۱۳). به طور مشابه، شیوه‌ها به طور همزمان عامل محور و ساختاری هستند، چرا که شیوه‌ها، چه فردی چه



جمعی، فعالیتی از عامل هستند در حالی که به واسطه ساختار و در قالب استانداردهای شایستگی، محدود و مقید می‌شوند (آدلر و پولیت ۲۰۱۱، ۱۵).

پیوند بین نظریه کنش و دیپلماسی، به ویژه در شماری از حوزه‌های متفاوت متمر ثمر بوده است. نخست، نظریه کنش، پرسش‌های مربوط به هستی‌شناسی دیپلماسی را از مسائل مربوط به درک دیپلماسی از دریچه نظریه‌های ساختاری دور می‌کند. به جای ملاحظه دیپلماسی به عنوان امری تبعی از سیاست قدرت، بررسی دیپلماسی به عنوان یک شیوه مجزا، کارآیی آن در سیستم بین‌المللی را نشان می‌دهد. یکی از جنبه‌های واجد اهمیت نظریه کنش عبارت است از تأکید مجدد نه تنها روی فرد و انسان‌گرایی (کنستانتینو ۲۰۱۳)، بلکه روی اثرات ویژه محیط بر روان‌شناسی فردی در سطح جسمی. (۷) برای نمونه، تد هویف نظریه کنش را با علم اعصاب اجتماعی ترکیب می‌کند تا «منطق عادت» در عمل را در سیستم بین‌المللی بررسی کند (هویف ۲۰۱۰). هویف بر اساس نظریات نظریه‌پردازان اجتماعی مزبور، استدلال می‌کند که عادت و نه پیامدها یا اقتضاء، محرک عمده شیوه بین‌المللی است. این امر در ذهن، که به واسطه نظریه فرآیند دوگانه مفصل‌بندی شده، بازتاب یافته و این نتیجه حاصل می‌شود که بخش عمده زندگی اجتماعی و تعاملات اجتماعی غیربازتابی، خودکار، ناخودآگاه و از روی عادت است (سیستم ۱)، در حالی که نظریه روابط بین‌الملل روی پردازش تحلیلی، آگاهانه، منطقی، کنترل شده و قانون‌محور متمرکز شده است (سیستم ۲)؛ (کاهنمن ۲۰۱۱؛ هلمز ۲۰۱۴).

من به طور مشابه استدلال کرده‌ام که چطور این فرآیندهای ناخودآگاه به خصوص در تعاملات اجتماعی رودررو، نظیر دیپلماسی بیناشخصی که در آن افراد می‌توانند به طور ناخودآگاه اطلاعاتی را درباره نیاشان با دیگران به اشتراک بگذارند (حتی زمانی که خواهان چنین چیزی نیستند)، واجد اهمیت هستند (هلمز ۲۰۱۳). کارن یارهی-میلو و تاد هال، اشارات عاطفی را که در ملاقات‌های بیناشخصی رد و بدل می‌شوند، بررسی کرده‌اند (هال و یارهی-میلو ۲۰۱۲؛ یارهی-میلو ۲۰۱۳، ۲۰۱۴). این آثار حاکی از ایجاد فضایی رو به

رشد برای روان‌شناسی اجتماعی و شناختی در قالب بررسی شیوه‌های عملی بین‌المللی در حوزه دیپلماسی، در راستای درک خروجی‌ها هستند.

بررسی دیپلماسی به عنوان کنش، پیوندهای بین دیپلماسی به عنوان خلق دانش و نگهداری دانش را نیز برجسته می‌سازد. در حالی که مدل‌های عقلانی دیپلماسی گرایش دارند که دیپلماسی را به عنوان یک کنش مذاکره قلمداد کنند که در آن هر دو طرف برای رسیدن به موضع بهتر در یک بازی مجموع صفر رقابت می‌کنند، دیپلماسی از چشم‌انداز کنشی، درک گسترده‌تری را عرضه می‌دارد. همان‌طور که جوان کوربالیجا استدلال کرده است، کنش دیپلماتیک از یک نظر درباره ساخت دانش است: گردآوری اطلاعات، خودکارسازی جریان‌های کاری و رویه‌های تکراری، انتشار اطلاعات و ترویج دانش به عنوان یک منبع نهادی ویژه (کوربالیجا ۱۹۹۹).

مطالعات اخیر پیرامون نقش فناوری در دیپلماسی گرایش داشته‌اند که روی شیوه انتشار دانش به عنوان نوعی از مدیریت دانش تمرکز کنند. مفهوم مدیریت دانشی که در اینجا به کار رفته، مفهوم گسترده‌ای است که به راهبرد چندوجهی کسب، توسعه و تسهیم به طریقی که به برآورده شدن اهداف سازمان کمک می‌کند، اشاره دارد. از این چشم‌انداز، مدیریت دانش صرفاً درباره گردآوری، ذخیره و تحلیل داده‌ها نیست، بلکه در مورد کنترل راهبردی این امر است که چه اطلاعاتی در عرصه عمومی به اشتراک گذاشته می‌شود و این امر همان‌طور که در ادامه مطرح خواهد شد، پیوند مهمی را بین مدیریت دانش و دیپلماسی عمومی ایجاد می‌کند. این امر به عنوان منفعت کلیدی فناوری‌های ارتباطات اینترنتی و دیگر سیستم‌های اطلاعاتی قلمداد می‌شود: حداقل به طور بالقوه، رسیدگی کارآمد به حجم زیادی از اطلاعات (و متعاقباً و محققاً، حجم زیادی از دانش)؛ (هانسون ۲۰۱۲ ب). ظهور فناوری‌های وب جدید تحت «وب ۲/۰» (دی‌نوجی ۱۹۹۹، ۳۲)، نظیر فیس‌بوک، توئیتر و... توجه زیادی را به سمت این موضوع که دولت‌ها چگونه می‌توانند اطلاعات مربوط به انتخاب‌های خود را در دسترس هیات‌های موکلان و گروه‌های خاص در خارج، قرار دهند.

بنابراین افراد حرفه‌ای در حوزه دیپلماسی دیجیتال که در بالا به آنها ارجاع داده شد و در بخش‌ها و وزارتخانه‌های خارجی مشغول به کار هستند، نهایتاً از طریق تعامل با دیگر خارجی‌ان، درگیر کنش سیاست می‌شوند؛ امری که به عنوان شکلی از «دیپلماسی عمومی» درک شده است (ملیسن ۲۰۰۷؛ اسنو و نیلور ۲۰۰۸؛ هایدن ۲۰۱۲؛ متزگر ۲۰۱۲؛ کول ۲۰۱۳؛ هایدن ۲۰۱۳؛ کرمر و مولر ۲۰۱۴؛ ناتاراجان ۲۰۱۴). دیپلماسی دیجیتال به عنوان شکلی از دیپلماسی عمومی، توجه و انتقاد بسیاری را برانگیخته که طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها را در بر می‌گیرد؛ از دیدگاهی که بنا به آن فناوری «مردم سراسر جهان را قادر می‌سازد تا اطلاعات هر چه بیشتری را از طریق شبکه‌های همتای افقی کسب کنند و نه از طریق فرآیند عمودی قدیمی که به واسطه آن اطلاعات از منابع سنتی رسانه‌های رسمی به پایین جریان یافته است» (کول ۲۰۱۳، ۱۳۶) تا دیدگاهی که ادعا می‌کند تلاش‌ها در حوزه دیپلماسی عمومی اغلب به عنوان سطح کمی بالاتر از انتشار از بالا به پایین تبلیغات سیاسی (متقابل)، قلمداد می‌شود (هافمن ۲۰۰۲).

به این ترتیب، از چشم‌انداز دیپلماسی عمومی، هدف بهره‌برداری از فناوری‌های ارتباطاتی اینترنتی، یا راهبردهای دیپلماسی دیجیتال، عبارت است از تولید، انتشار و نگهداری دانشی که به ارتقای منافع دولت کمک می‌کند. ظهور این فناوری‌ها، راه‌های پیش روی یک دولت جهت تعامل با مخاطبان خارجی و مطلع ساختن آنها را به طور بنیادی تغییر داده است: در گذشته، یک دیپلمات شایسته احتمالاً قادر بوده به صدها و شاید هزاران فرد از طریق تعامل خارجی، دسترسی داشته باشد. ممکن است برای شمار اندکی احتمال دسترسی اتفاقی به صدها هزار نفر یا میلیون‌ها نفر از طریق روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون وجود داشته، اما این امر مستلزم عبور از مجرای ورودی‌های موقت بوده است.

رسانه‌های اجتماعی، این فعل‌وانفعال قدیمی را تغییر داده است. اکنون [وزارت خارجه] به گونه‌ای اثربخش، امپراتوری رسانه‌ای جهانی خود را

عملیاتی کرده و از طریق بیش از ۶۰۰ پلتفرم رسانه اجتماعی خود، دسترسی مستقیم به بیش از هشت میلیون نفر را تجربه می‌کند. برای درک بهتر مقیاس این عملیات، باید خاطر نشان کرد که میزان این دسترسی به بزرگی مجموع پایگاه مشترکان پولی ۱۰ روزنامه بزرگ در ایالات متحده است (اگرچه تأثیر و نفوذ این دو پلتفرم احتمالاً کاملاً متفاوت است). این میزان دسترسی همچنان از میزان مخاطبان هفتگی شبکه صدای آمریکا که ۱۸۷ میلیون نفر برآورد شده، کمتر است اما [وزارت خارجه] فاقد هرگونه کنترل ویرایشی بر محتوای خود است. پس از آغاز به کار حساب کاربری جدید وزارت خارجه در توئیتر برای امور ترکیه، ویکتوریا اسر معاون امور عمومی در حوزه راهبرد دیجیتال، آن را این گونه توصیف کرد: «ما همیشه در پی توسعه راه‌هایی هستیم که بتوانیم اطلاع‌رسانی و تعامل کنیم... رسانه‌های اجتماعی راهی را برای تحقق آنی امر مزبور با دسترسی بسیار گسترده‌تر از آنچه می‌توانستیم امیدوار باشیم از طریق رویه سنتی دیپلماسی عمومی به آن دست یابیم، در اختیار ما قرار می‌دهند.» (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۷)

مثال‌های بسیاری از این نوع از ترویج اطلاعات وجود دارد. در واقع، هر زمان که دولت به طور راهبردی اطلاعاتی را در راستای افزایش توریسیم ارائه می‌دهد، مثلاً از طریق بهینه‌سازی موتور جست‌وجو یا تبلیغات تجاری هدفمند، در واقع در قالب شکلی از مدیریت دانش تعامل می‌کند که با هدف ویژه هدف قرار دادن نوع خاصی از افراد-مشتریان توریسیم- به طرح‌های دیپلماسی عمومی پیوند می‌خورد. (۸) به طور مشابه، انواع دیگر افراد را نیز می‌توان از طریق مدیریت دانش، شناسایی و تحت تأثیر قرار داد. تام فلچر سفیر بریتانیا در لبنان، استدلال می‌کند که با نظارت دقیق بر اینکه «با چه کسی گفت‌وگو شود و چه زمانی بیشترین تأثیر ایجاد شود»، وی می‌تواند «بر همان اساس، خروجی مربوط به پیام‌های کلیدی را [تنظیم کند]» و روی افراد یا گروه‌هایی از افراد تمرکز کند که می‌توانند روی سیاست در خاورمیانه تأثیر بگذارند. (۹) در سال ۲۰۰۹، رئیس‌جمهور

اوباما یک پیام ویدئویی را به زبان فارسی در یوتیوب منتشر کرد تا مناسبت عید نوروز را تبریک بگوید. در حالی که حکومت ایران ضرورتاً از این ژست، تقدیر نکرد، اما گروه هدف پیام، یعنی کسانی که اوباما به دنبال تأثیرگذاری روی آنها بود، یعنی ایرانیان سراسر جهان، از پیام مزبور قدردانی کردند؛ بنا به گزارش پولیتیکو، بیشترین بازدید ویدئوی مذکور در تهران و سانفرانسیسکو بود (سفرای و راسیج ۲۰۰۹).

غرض این نیست که ادعا شود دیپلماسی دیجیتال به عنوان یک راهبرد دیپلماسی عمومی، مصون از نقد است. در نقدهای مربوط به استفاده از رسانه‌های اجتماعی در سیاست، به ناکارآمدی و خطرناک بودن رسانه‌های اجتماعی اشاره شده است. برای نمونه، کلی شیرکی اشاره می‌کند که رسانه‌های اجتماعی در سیاست ملی اغلب به عنوان مثالی از آنچه مالکوم گلدول آن را مبارزه زیر لحاف [اسلکتیویسم] می‌نامد، قلمداد می‌شوند (شرکی ۲۰۱۱). برای مثال، پیوستن به یک جنبش در فیس‌بوک آسان‌تر از ایجاد سیاست تغییر اثربخش‌تر از طریق ابزارهای پرهزینه است. یکی از مهم‌ترین نقدها، توسل به دیپلماسی دیجیتال به عنوان دیپلماسی عمومی است. این اقدام نسبتاً راحتی برای ایالات متحده است که یک پیام ویدئویی را ایرانیان تولید کنند و در واقع هزینه پایین و سادگی تولید تا حدودی جذابیت این راهبرد را توضیح می‌دهد. اما تغییر واقعی درون ایران احتمالاً مستلزم فعالیت‌های بسیار پرهزینه‌تر خواهد بود، بنابراین ویدئوهای روی یوتیوب را می‌توان به عنوان مبارزه زیر لحاف به ویژه کم‌هزینه و با اثربخشی پایین، تفسیر کرد. ثانیاً، دقیقاً به دلیل راحتی استفاده، رسانه اجتماعی اغلب می‌تواند دولت را به دردمر بیندازد. توثیت ننگینی که سفارت ایالات متحده در سپتامبر سال ۲۰۱۲ از قاهره ارسال کرد، یک نمونه متقاعدکننده در این رابطه است. پس از وقوع اعتراضات در بیرون سفارت، کارمندان پستی را ارسال کرده و عنوان می‌کنند که «ما قویا با اقدامات کسانی که با سوء استفاده از حق جهان شمول آزادی بیان در پی خدشه وارد کردن به باورهای مذهبی دیگران هستند، مخالف

هستیم.» همان طور که الکسیس ویچوسکی همکار ما در نگارش کتاب حاضر خاطرنشان می‌کند «توثیت مزبور تبعاتی را به دنبال داشت»:

وبسایت محافظه کار توثیتچی که بر توثیتر نظارت می‌کند، توثیت مذکور را با عنوان «سفارت ایالات متحده در قاهره، ۱۱ سپتامبر را برای عذرخواهی بابت خدشه به احساسات مسلمانان انتخاب می‌کند.» جمهوری خواهان فوراً اقدامات سفارت را نمونه‌ای از دلجویی دولت اوپاما از دشمنان ایالات متحده خواندند و کارزار رامنی آن را «ننگین» اعلام کرد. کاخ سفید به زودی آن بیانیه را رد کرده و می‌گوید که آن بیانیه «از جانب واشنگتن صادر نشد و بازتاب دیدگاه‌های دولت ایالات متحده نیست.» حساب کاربری سفارت ایالات متحده در قاهره ظرف چند ساعت، توثیت مزبور را پاک کرد و بنا به گزارش رسانه‌ها، مأمور ارشد امور عمومی در قاهره که در شب ارسال توثیت مسوولیت را به عهده داشت، ظرف چند ساعت به واشنگتن فراخوانده شد. (ویچوسکی ۲۰۱۳، پاراگراف ۲)

دولت‌ها به همان سرعتی که می‌توانند توثیت کنند و ویدئو تولید کنند، یعنی اطلاعات را خلق و منتشر کنند، به همان فوریت هم می‌توانند خود را درگیر مشکلاتی با مردمی که در پی تعامل با آنها هستند، سازند. همان طور که دوگ فرانتز معاون وزیر خارجه در امور عمومی در وزارت خارجه ایالات متحده اخیراً عنوان کرده است «من به افراد می‌گویم که هیچ‌گاه چیزی را توثیت نکنید که نمی‌خواهید آن را در صفحه اول واشنگتن پست ببینید» (مارکز ۲۰۱۴، پاراگراف ۱۴).

در هر صورت، اقدام در راستای بررسی دیپلماسی به عنوان یک شیوه سازنده و شایسته در حوزه سیاست بین‌الملل، اقدامی خوشایند است و تعیین دقیق آنچه این فناوری‌های جدید برای دولت‌ها میسر می‌سازد، واجد اهمیت است. تأکید بر فرد از جمله بر پیکر فردی، در نظریه کنش و به پرسش گرفتن مفاهیم اساسی‌ای که ما مفروض قلمداد می‌کنیم، نظیر ماهیت دیپلماسی، به فراهم آمدن یک درک جدید و مهم از معنای دقیق دیپلماسی کمک می‌کند. با وجود این، همان طور که در ادامه استدلال

خواهم کرد، در حالی که اهمیت فناوری در کنش دیپلماتیک به واسطه خلق دانش و انتشار آن، جنبه مهمی از نظریه کنش محسوب می‌شود، اما سهم عمیق‌تر نظریه کنش در مطالعه سیاست بین‌الملل، یعنی تئوریزه کردن تغییر را در پس پرده قرار می‌دهد. به بیان ساده، دیپلماسی دیجیتال صرفاً درباره انتقال اطلاعات به مردم کشورهای خارجی نیست، بلکه همچنین در باب مدیریت اثربخش نوع ویژه‌ای از تغییر در سیستم بین‌المللی است. با تقلیل دیپلماسی دیجیتال به دیپلماسی عمومی، ما به گونه‌ای مؤثر، یکی از مهم‌ترین کارکردهای آن را در سایه قرار می‌دهیم.

### دیپلماسی به عنوان مدیریت تغییر

نظریه کنش علاوه بر تأکید مجدد بر فرد و برجسته ساختن امر واریسی خلق دانش و انتشار آن، یک نظریه تغییر را مطرح می‌سازد که متفاوت از ملاحظات ساختاری موجود است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که کنش و تغییر در تضاد با یکدیگرند. در صورتی که عادت مورد نظر بورديو، زمینه را برای کنش‌های فرد مهیا سازد و پردازش غیربازتابی - عمل بر پایه آنچه طبیعتاً روی می‌دهد - بیشترین نقش را در وقوع رویدادها در سیستم بین‌المللی داشته باشد، آنگاه رکود و نه تغییر، عامل مسلط به نظر خواهد رسید. به بیان ساده، به نظر می‌رسد تمرکز بر عملکردهای شایسته، نظم و ساختار موجود را بالفعل می‌سازد، دقیقاً به این دلیل که «شایستگی همیشه در ارتباط با معیارها و آداب و رسوم موجود است» (دوال و چاودهای ۲۰۱۱، ۳۴۹). منطق عادت از دید هوپف (هوپف ۲۰۱۰) و شیوه‌های امنیتی مدنظر پوپلت (پوپلت ۲۰۱۰)، بهترین نمونه‌های این امر هستند: ثبات و بنیان‌ها بر بی‌ثباتی و تغییر رجحان دارند. در هر صورت، عادات و شیوه‌های دیرینه، موجد تغییر شده و تغییرات بنیادی در روابط اجتماعی و ارکان مادی را به دنبال می‌آورند (اغلب در شکل تغییرات فیزیکی نظیر شکل‌پذیری عصبی در مغز)؛ (دویدج ۲۰۰۷؛ هلمز ۲۰۱۳؛ هلمز ۲۰۱۴).

پژوهشگران در راستای برطرف کردن چالش مربوط به تعیین نحوه

وقوع این تغییر از طریق کنش، دو منبع مجزا را شناسایی کرده‌اند. منبع نخست از طریق تغییر افزایشی صورت می‌گیرد که به واسطه تغییرات شیوه‌های روزانه در طول زمان، روی می‌دهد. تغییر افزایشی به عنوان یک فرآیند از پایین به بالای افرادی مطرح می‌شود که عملکرد شایسته‌ای را در سیاست بین‌المللی نشان می‌دهند، به طوری که تغییرات هم به واسطه اقدام غیربازتابی و هم اقدام بازتابی در سیستم بین‌المللی روی می‌دهد. این تغییر بین‌المللی از طریق سیاست‌گذاری روزمره (نیومن ۲۰۱۲)، تصمیمات روزمره در باب گفت‌وگو، کنش، تبادلات، موارد بی‌اهمیت، اشتباهات، لغزش‌ها و... است که همزمان نظم موجود را عینیت می‌بخشد، در حالی که با ظرافت و به آرامی آن را در حاشیه‌ها تغییر می‌دهد. این همان قلمرو تغییر از مسیر زندگی روزمره است، که توسط طیف متنوعی از نظریه‌پردازان نظیر میشل دو سرتو، باتلر، هایدگر، گفمن و هابرماس، به آن استناد شده است. به علاوه، این نوع از تغییر، درونی است چراکه از عواملی ناشی می‌شود که اجزای درونی سیستم محلی محسوب می‌شوند؛ برای مثال، هویت‌ها توسط سیستمی که بازیگر در آن عمل می‌کند، هم خلق و هم دگرگون می‌شوند (وندت ۱۹۹۹). از لحاظ سیاست بین‌المللی، تغییر افزایشی را می‌توان در پیشرفت‌های روزانه‌ای که درون جوامع و مابین آنها روی می‌دهد، نظیر حالت عمومی، تغییرات عاطفی یا حالات محرک یا حتی تغییرات ظریف گفتمانی پیرامون یک مساله خاص یافت.

برای نمونه، دو سرتو، پتانسیل تغییر را در امر زیر یافت: توانایی افراد جهت برانداختن «راهبردهای» ساختارهای قدرت سازمان‌یافته از طریق «تاکتیک‌هایی» که اعتلای قوانین و دگرگونی معیارها را میسر می‌سازد. در زندگی روزمره، افراد جایگزین‌هایی را برای اشیاء توسعه می‌دهند که ممکن است کاربرد تعیین شده آنها از جانب یک بازیگر قدرتمندتر را دگرگون سازد. برای مثال، طراح شهری ممکن است تعیین کند که چه خیابان‌هایی در چه جهت‌هایی احداث شود، اما فردی که در آن خیابان‌ها زندگی می‌کند می‌تواند به گونه‌ای خلاقانه نحوه حیات آتی آنها را معین



کرده و از فرصت‌های ایجاد شده به واسطه سیستم منتفع شود. به این ترتیب، مردم در زندگی روزمره واجد توانایی تغییر یا ساخت مجدد آنچه از سیستم طلب می‌کنند هستند و این امر اغلب به طرقی ناخواسته صورت می‌گیرد. چنین تغییراتی اگرچه ممکن است ضرورتاً ناشی از اقدامات یک عامل مصمم نبوده و شاید صرفاً به طور موقتی وجود داشته باشند، اما به واسطه یک فرآیند افزایشی، تغییر اجتماعی را تسریع می‌کنند. به طور کلی، همان‌طور که هوفب استدلال می‌کند، «ما اغلب با تغییر سبک عملکردها/عاداتمان، اغلب به گونه‌ای ناخواسته، معیار فرهنگی‌ای که در آنها عینیت می‌یابد را دگرگون می‌سازیم» (هوفب ۲۰۱۰، ۵۴۴). در سیاست بین‌الملل، یک نمونه برجسته از امر مزبور، عبارت است از چرخه حیات معیار و گفتمان مربوط به آن معیار که به طور مستمر درون فرآیندهای پذیرش و ترویج معیار، مشخص می‌شود. معیارهای مربوط به حفاری زمین و ترخیص دیون، اغلب برخاسته از یک رویداد عظیم که اذهان را تغییر داده، نیست بلکه ناشی از درونی‌سازی افزایشی، ظریف و کند است. این امر شامل کار با افراد و گروه‌ها به منظور یافتن خلاقانه فرصت‌هایی درون ساختار قدرت موجود جهت تغییر واقعیت اجتماعی است.

شکل دوم تغییر از طریق تغییرات چشمگیر در شرایط موجود در پس زمینه صورت می‌گیرد که تغییر شیوه‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. این شرایط پس زمینه ممکن است از طریق شوک بیرونی، نظیر قرار گرفتن در معرض رویدادهای «عجیب (غیر قابل شبیه‌سازی) و قدرتمند (پرهزینه از نظر هنجاری و یا ابزاری)»، تغییر کنند (هوفب ۲۰۱۰، ۵۴۳). برای نمونه، برگر و لاکمن این نظریه را مطرح می‌کنند که آستانه‌ها، یعنی آن‌هایی که در حاشیه‌ها یا نقاط اشباع ساختارها و گروه‌های اجتماعی قرار دارند (داگلاس)، واجد قابلیت فراهم آوردن نوعی از نوآوری هستند که برای تغییر مورد نیاز است (برگر و لاکمن ۱۹۶۶؛ هوفب ۲۰۱۰، ۵۴۳). بورديو اظهار می‌کند که دوکسا [تغییر عقیده عمومی] که در پشت صحنه رخ می‌دهد، صرفاً «در مواجهه با گفتمان‌ها و شیوه‌های متنوع، بدیع یا رقیب» متعاقب بحران، به

روی صحنه آمده و با دیگری‌ها، آستانه‌ها و... رویارو می‌شود (بورديو ۱۹۷۷؛ هویف ۲۰۱۰، ۵۴۳). بخشی از تغییر منطقی که نیازمند چنین شوک‌های بیرونی قدرتمندی است، عبارت است از تغییرات مادی که در مغز روی می‌دهد (آدلر ۱۹۹۱؛ هلمز ۲۰۱۳؛ هلمز ۲۰۱۴). پایان جنگ سرد ممکن است به واقع همان نوع شوک بیرونی مورد نیازی باشد که سبب می‌شود بازیگران در مورد گفتمان‌ها و شیوه‌های فعلی تأمل کنند. به طور مشابه، بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، با تغییر خطوط ارضی و منحرف ساختن سیاست‌های عمومی از سمت اتحادیه اروپا به سمت روسیه، نوع دیگری از شوک وارده به اروپای شرقی را نشان می‌دهد. این نوع از رویدادها اغلب چیزی را تولید می‌کنند که امانوئل آدلر آن را به عنوان یک «ضربه شناختی» تئوریزه می‌کند، یعنی رویدادی که به حدی شوک‌آور است که سبب بازبینی و تغییر بنیادی در باورهای موجود می‌شود:

رویدادهای عظیم نظیر جنگ، رکود، قحطی شدید یا یک حادثه اقلیمی بزرگ نظیر چرنوبیل، ممکن است اثر «ضربه شناختی» را ایجاد کرده و این امر را برای بازیگران سیاسی آشکار سازند که نهادها و انواع موجود رفتار سیاسی کارکرد خود را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌توان با توسل به راه‌های قدیمی به وضعیت رسیدگی کرد. بنابراین یک بحران، محرکی محیطی است، جهت تسریع فرآیند یا ارزیابی مجدد و تغییر مجموعه‌ای از ادراکات جمعی یا «پارادایم‌ها» و رسیدن به مجموعه‌ای دیگر. در واقع، این امر به نشان دادن این حقیقت کمک می‌کند که سیاست‌های مبتنی بر همانندی‌های دیرینه با گذشته، احتمالاً واجد پیامدهای مخرب هستند. (آدلر ۱۹۹۱، ۵۵)

بنابراین در حالی که تغییر افزایشی به عنوان یک فرآیند از پایین به بالا بازنمایی می‌شود، تغییر از نوع شوک بیرونی از دیگر سو به عنوان چرخش‌های سطح ساختاری از بالا به پایین بازنمایی می‌شود که شرایط و قیودی را که تحت آنها افراد آن فرآیندها را هدایت می‌کنند، تغییر می‌دهد. در حالی که تغییر روزمره، یک فرآیند کند است، اما خود این فرآیند با

چابکی و عظمت بیشتری روی می‌دهد. اگرچه تعریف دقیق شوک‌های بیرونی دشوار است، اما می‌توان آنها را به عنوان رویدادهایی مفهوم‌پردازی کرد که محرک عاملان در راستای تفسیر بیناذهنی آن رویدادها به عنوان تغییر لازم می‌شوند (ویدمیر، بلیث و سیبروک ۲۰۰۷، ۷۴۸). مساله حیاتی در مورد این ادراک این است که شوک مورد نظر ضرورتاً فقط یک تغییر مادی نیست، بلکه تغییری در ادراک بیناذهنی ایده‌ای است.

از چشم‌انداز سیاست بین‌المللی و نظریه کنش، هر دو شکل تغییر باید مدیریت شود. آثار متأخر حاکی از آن است که تحقق امر مزبور، دقیقاً همان نقشی است که دیپلماسی باید ایفا کند (بجولا و کورنپروست ۲۰۱۳). برای نمونه، کورنلیو بجولا استدلال می‌کند که دولت‌ها تغییر افزایشی را با توجه به تمایز دوست از دشمن، از طریق دیپلماسی مدیریت می‌کنند. «دیپلماسی، شکلی ویژه از دانش را برای درک نحوه ساخت و گسست روابط دشمنی و دوستی در سیاست جهانی، فراهم می‌آورد» (بجولا ۲۰۱۳، ۱۹). به ویژه، دیپلماسی سنتی، دولت‌ها را قادر می‌سازد تا عاملیت جمعی را توسعه دهند؛ امری که ساخت و تغییر روابط را برای دیپلمات‌ها میسر می‌سازد. این همان تغییر افزایشی مدیریت شده از طریق دیپلماسی است. به طور مشابه، دیپلمات‌ها به واسطه ارزیابی و ارزیابی مجدد نیات دیگران طی ملاقات‌های شخصی، تغییر را مدیریت می‌کنند (هلمز ۲۰۱۳). دیپلمات‌ها به واسطه تعاملات رودرروی منظم و مستمر، قادر به درک این امر هستند که دیگران در چه جایگاهی قرار دارند و اینکه از چشم‌انداز سیاست، به کدام سمت ممکن است بروند. در این مورد، نیات، فراهم آورنده بینشی در مورد تغییر افزایشی در حال وقوع در میان همپیمانان و دشمنان هستند. دیپلماسی، دولت‌ها را قادر می‌سازد تا موضع همپیمانان و دشمنان در مورد یک سیاست خاص و مسیر آتی آنها را ارزیابی کنند.

از سوی دیگر، شوک‌های بیرونی نوعاً از طریق دیپلماسی بحران و حل درگیری، مدیریت می‌شوند (کافمن ۱۹۹۸؛ رینولدز ۲۰۰۷). دیپلمات‌های درگیر در شوک‌های بیرونی، به جای ارزیابی و پاسخ به تغییر افزایشی، به

تغییر شرایط ساختاری چشمگیر، هم مادی و هم ایده‌ای، پاسخ می‌دهند. وقتی دنیسراسو دیگر دیپلمات‌ها در دولت جورج اچ. دبلیو. بوش، اهمیت دیپلماسی شخصی در پایان جنگ سرد، به خصوص پرسش از اتحاد دوباره آلمان را برجسته کردند، در واقع، به نیاز به مدیریت مهم‌ترین شوک بیرونی وارد به سیستم بین‌المللی در قرن بیستم اشاره می‌کردند (زلیکو و رایس ۱۹۹۵؛ بوش و اسکوگرافت ۱۹۹۹؛ راس ۲۰۰۷؛ هلمز ۲۰۱۳). در حالی که امر مزبور به وضوح، یک شبه اتفاق نیفتاد و تضعیف اقتصاد شوروی به واسطه گام‌های افزایشی رخ داد، اما این رویداد، موارد زیر را برجسته ساخت: روابط داده شده بین بازیگران، درک از هویت خود و دیگری و وادار کردن بازیگران بزرگ سیستم به تأمل پیرامون موضع جدیدشان. همان‌طور که مری آلیس ساروت استدلال می‌کند، سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ مستلزم مدل جدیدی برای پیشبرد ثبات و هویت اروپایی بود، مدل جدیدی که باید به شوک ساختاری عمده، یعنی جنگ سردی که رو به پایان بود، پاسخ می‌داد (ساروت ۲۰۰۹).

بنا به یک تحلیل پیشینی از دیدگاه کنشی، حداقل دو منبع تغییر در سیستم بین‌المللی وجود دارد. هم رویدادهای درونی افزایشی و هم شوک‌های بیرونی، می‌توانند ساختار، شرایط پیش‌زمینه، عادات، شیوه‌ها و... را تغییر دهند، بنابراین باید فعالانه توسط دولت‌ها درک و مدیریت شوند. من عنوان کرده‌ام که انجام امر مزبور، همان نقش مورد نظر برای دیپلماسی است. مساله مهم دیگر این است که منابع متفاوت تغییر، برای اینکه به گونه‌ای اثربخش مدیریت شوند، نیازمند ابزارهای دیپلماتیک متفاوتی هستند. ویژگی تغییر افزایشی عبارت است از نوسانات ظریف و لحظه‌ای در کنش روزمره که ممکن است شناسایی آنها با توجه به وجود حجم انبوهی از داده‌ها و اطلاعات خلق شده از زندگی عملی روزانه که باید تحلیل شوند، دشوار باشد. بنابراین دشواری مدیریت تغییر افزایشی مربوط به «طرف عرضه» است: گردآوری و تحلیل داده‌ها به منظور عرضه جهت خلق دانش، دشوار است. زمانی که شوک‌های بیرونی روی می‌دهد،

شناسایی آنها ساده‌تر است، اما مدیریت آنها نیازمند چالشی در «طرف تقاضا» است: تغییرات عمده در ساختار سیاسی بین‌المللی، توجه چشمگیر به موارد معتبر، مذاکرت، ادراکات مشترک و ساخت رابطه را طلب می‌کند(نگاه کنید به جدول ۱-۱).

جدول ۱-۱. سطوح نسبی مطلوبیت و ابزارها/موانع مدیریت تغییر در دیپلماسی

چرخش افزایشی	شوک‌های بیرونی	
پایین قابلیت شناختی خفقان داده هزینه/فرصت‌ها	بالا مدیریت رابطه درک نیت هویت‌سازی	دیپلماسی رودررو
بالا گردآوری داده تحلیل بصری تئوریزه کردن همبستگی‌ها	پایین نسبتا غیرشخصی ماهیت بوروکراتیک ناتوان در دگرگون کردن روابط	دیپلماسی دیجیتال

این الزامات متنوع - عرضه اطلاعات جهت ارزیابی و پاسخ به تغییر افزایشی و تقاضا برای مراقبت از روابط در مواجهه با شوک بیرونی - ایجاب می‌کند که ابزارهای دیپلماتیک متفاوت، کم‌وبیش بسته به نوع تغییری که مدیریت می‌شود، سودمند باشند. همان‌طور که پژوهشگران حوزه سیستم‌های اطلاعاتی و ارتباطات رایانه‌ای نشان داده‌اند، فناوری‌هایی نظیر پلتفرم‌های رسانه اجتماعی وب ۲/۰ و همکاری مجازی، در گردآوری و تحلیل داده‌ها در ارجحیت هستند، در حالی که در مورد درک و پیش‌بینی نیت، مدیریت روابط، کاهش عدم قطعیت و... این‌گونه نیست. در مقابل، روان‌شناسان اجتماعی، دانشمندان عصب‌شناسی و متخصصان سیاسی،

مکرراً نشان داده‌اند که تعامل انسانی رودررو، در جریان درک-نیت و ساخت-روابط ارجحیت دارند، در حالی که محدودیت‌ها و سوگیری‌های شناختی، شدیداً توانایی ما برای پردازش اثربخش حجم انبوهی از اطلاعات را کاهش می‌دهند.

### سیاست‌ورزی دیجیتال در مقابل سیاست‌مداری سنتی: گونه‌شناسی ابزارها و تغییر

مقدار داده خلق شده در جریان سیاست‌ورزی، بسیار زیاد است (هانسون ۲۰۱۲ ب، ۲۱). همان‌طور که رویدادها/مباحثات اخیر آژانس امنیت ملی و ادوارد اسنودن آشکار ساخته است، حداقل در مورد ایالات متحده، مدیریت اطلاعات و داده‌کاوی، مسوولیت‌های بسیار بزرگی هستند. بنا به گزارش گاردین، طی یک ماه (مارس سال ۲۰۱۳)، آژانس امنیت ملی ۱۴ میلیارد گزارش را صرفاً در مورد ایران گردآوری کرد. پاکستان ۱۳/۵ میلیارد گزارش و اردن ۱۲/۷ میلیارد گزارش دیگر را خلق کردند. اگرچه اطلاعات موجود در آن گزارش‌ها، طبقه‌بندی شده باقی می‌ماند، بنابراین سودمندی یا حتی وضعیت شناخت‌شناسانه دانش خلق شده از داده‌ها را نمی‌توان مشخص کرد، اما ارقام مزبور بینشی را پیرامون مقدار داده‌های مربوط به سیاست‌ورزی که به‌صورت روزانه واکاوی می‌شوند، به دست می‌دهد. عمده این داده‌ها به گونه‌ای کارآمد از طریق سیستم هوشمند خودکار، انباشت می‌شود، اگرچه بخش زیادی از داده‌ها نیز از سوی دیپلمات‌های مربوطه گردآوری می‌شود. مطالب اخیراً منتشر شده توسط ویکی لیکس در مورد اسناد بایگانی شده دیپلماتیک ایالات متحده، محدوده این فعالیت‌ها را نشان می‌دهد. برای مثال، در آوریل سال ۲۰۱۳، ویکی لیکس بیش از ۱/۷ میلیون گزارش دیپلماتیک را منتشر کرد که مربوط به بازه زمانی ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ بودند که به معنای تولید متوسط حدود ۱۵۰۰ گزارش روزانه در آن بازه زمانی است. احتمالاً شمار گزارش‌های تولید شده چهار سال بعدتر از آن، بسیار بیشتر است.

این طیف وسیع داده‌ها، تغییری تمام و کمال نسبت به اعصار تاریخی پیشین است که طی آنها گردآوری اطلاعات و جمع‌آوری داده‌ها، یک چالش بود (برونک و اسمیت ۲۰۱۲). همان‌طور که علی فیشر، مدیر پژوهش‌های رسانه‌های دیجیتالی در اینترمدیا عنوان می‌کند، دسترس‌پذیری داده‌ها برای دیپلمات‌ها، فرصتی بسیار بزرگ است. «از تعامل با فعالان سیاسی در جوامع بسته تا مقابله با تلاش‌های گروه‌های جهادی؛ هیچ‌گاه به مانند زمان حاضر، دیپلمات‌ها امکان دسترسی به داده‌ها را نداشته‌اند» (فیشر ۲۰۱۳، پاراگراف ۱). امروزه دیگر مشکل، کمبود داده نیست، بلکه وجود حجم انبوهی از داده‌هاست. محدودیت‌های شناختی در مواجهه با «سرریز اطلاعات»، «خفقان داده‌ها» یا «سرریز شناختی» (پتیگرو ۱۹۹۰)، به حد کافی شناخته شده هستند و در نتیجه در اینجا به آنها پرداخته نخواهد شد، به جز در راستای برجسته ساختن نیاز به سیستم‌های اطلاعاتی به منظور کمک به فرارفتن از آن محدودیت‌ها. استفاده اثربخش از این حجم از داده‌ها مستلزم کاربرد پیچیده تحلیل بصری است که در فرارفتن از محدودیت‌های شناختی انسان در جریان پردازش اطلاعات، به دست‌اندرکاران کمک می‌کند (آریاس-هرناندز، گرین و فیشر ۲۰۱۲؛ دیل، ارنشاو، کاسیک، وینس و وند ۲۰۱۲). با تحلیل بصری پیوندها و تغییرات در داده‌ها بر حسب معیارها، از طریق فناوری دیجیتالی، دیپلمات‌ها و سیاست‌گذاران قادرند حداقل از لحاظ نظری، بینشی را نسبت به انواع تغییرات افزایشی شناسایی شده در نظریه کنش کسب کنند. با هدایت تحلیل به خارج از محدوده روان‌شناسی فردی، بر مشکلات مربوط به محدودیت شناختی غلبه شده و ابزارهای دیجیتالی به گزینه‌ای ایده‌آل برای ارزیابی و مدیریت تغییر افزایشی بدل می‌شوند.

یک حوزه که در آن این نوع از گردآوری داده‌ها و نظارت بر آنها که ممکن است به ویژه نویدبخش باشد عبارت است از حوزه شناسایی تغییرات در اولویت‌های سیاست خارجی، حالات و گرایش‌های مردم دیگر کشورهای دور دست در سطح جمعیتی. همان‌طور که شلدون همیلفارب

استدلال می‌کند، طی سال‌ها اخیر، افزایش چشمگیری در ردیابی و تحلیل مردم کشورهای خارجی از طرف دولت ایالات متحده صورت گرفته است: طی سه سال اخیر، وزارت دفاع ایالات متحده، سازمان ملل متحد و سی‌آی‌ای همگی برنامه‌هایی را به منظور تجزیه و تحلیل انبوه داده‌های عمومی که اکنون در دسترس است، جمع‌آوری و تحلیل جزئیات حاصل از رسانه‌های اجتماعی، وبلاگ‌ها، داده‌های بازار و بی‌شمار منبع دیگر آغاز کرده‌اند تا به جنبه‌های مختلف هدفی واحد دست یابند: پیش‌بینی زمان و مکان وقوع احتمالی درگیری. برنامه وزارت دفاع با عنوان حجم و شتاب اطلاعات، به منظور استفاده از «شناخت الگومحور در راستای شناسایی گرایش‌ها در ردیابی از داده‌های بدون ساختار» طراحی می‌شود که حاکی از بی‌ثباتی فزاینده است. هدف اعلام شده طرح ضربان جهانی سازمان ملل متحد عبارت است از ردیابی «رفاه انسانی و نقاط آسیب‌پذیری نوظهور در لحظه، به منظور حفاظت از مردم در مقابل شوک‌ها». برنامه شاخص‌های منبع آزاد که در پروژه‌های پژوهش اطلاعاتی پیشرفته سازمان سی‌آی‌ای به اجرا درمی‌آید در پی پیش‌بینی «بحران‌های سیاسی، شیوع بیماری‌ها، بی‌ثباتی اقتصادی، کمبود منابع و مصائب طبیعی» است. در هر یک از این برنامه‌ها، جریان فزاینده داده‌های عمومی به منظور شناسایی تغییرات چشمگیر در سطح جمعیتی، مدنظر قرار می‌گیرد. (همیلفارب ۲۰۱۴، پاراگراف ۵)

روش‌های سنتی اندازه‌گیری گزینه‌های خارجی در مورد یک مساله خاص، از طریق نمونه‌گیری، نوعاً به واسطه پرسشنامه‌ها و پایش‌ها، صورت می‌گرفته است. ظهور برنامه‌هایی که می‌توانند داده‌های سایت‌های رسانه‌های اجتماعی را به منظور «آگاهی‌رسانی آنی در مورد وضعیت» (۱۰)، یا ساخت سنجه‌ای برای گزینه سیاست با توجه به یک مساله خاص در سطح جمعیتی جمع‌آوری کنند، به معنای آن است که می‌توان بر محدودیت‌های سنتی نمونه‌گیری غلبه کرد. پژوهشگران به مشارکت در تهیه داده‌ها، یا به عبارت دیگر به تحلیل احساس افراد نسبت



به یک سیاست یا طرح خاص، وابسته نیستند. این امر به معنای آن نیست که تلاش‌های گزینشی طولانی‌تری (مثلاً نظیر انتخاب صرف افرادی که در رسانه‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند)، وجود دارد، بلکه منظور این است که از لحاظ نظری، اندازه نمونه برای پژوهشگران به طور نمایی بزرگ می‌شود.

با این وجود، دشواری‌ها همچنان باقی می‌ماند. اولاً، با وجود همه توجهی که به توانایی تحلیل این نوع از داده‌ها شده است، نتایج تجربی معدودی در حوزه سیاست خارجی وجود داشته که عمومی شده است و بنابراین نتایج چندانی برای تحلیل در دسترس قرار نگرفته است. به بیان ساده، ما همچنان در مرحله انتظار هستیم. ثانیاً، حجم انبوه داده‌ها و روش‌های پیچیده جهت برقراری پیوندهای بصری بین داده‌ها، صرفاً به اندازه معنایی که از سوی رهبران و سیاست‌گذاران منفرد به آنها اطلاق می‌شود، مفید هستند. به عبارت دیگر، «داده‌های بزرگ» نهایتاً در مورد خود داده‌ها و نیز تحلیل آن داده‌ها هستند (راسموسن ۲۰۱۱). ادعا مبنی بر این است که تحلیل عمیق بوده است: «ظرف دو دهه آتی ما قادر خواهیم بود حوزه‌های وسیعی از آینده را با دقتی بیشتر از گذشته تاریخ بشر، پیش‌بینی کنیم» (توکر ۲۰۱۴، ۱۳). دیگران کمتر بدبین هستند. همان‌طور که پروژه گوگل فلو ترند نشان می‌دهد، موفقیت زود هنگام اولیه ناشی از پیش‌بینی‌های داده‌های بزرگ ممکن است مقدمه ناامیدی باشد، چرا که «الگوهای موجود در داده‌هایی که زمانی گردآوری شده، ضرورتاً قابل اعمال در مورد داده‌هایی که در زمان دیگری گردآوری شده، نیست» (لیزر، کندی و دیگران ۲۰۱۴؛ مارکوس و دیویس ۲۰۱۴، پاراگراف ۸). همان‌طور که گری مارکوس اشاره می‌کند، کاربرد داده‌های بزرگ منوط به همبستگی‌هایی است که امکان یافتن آنها را برای پژوهشگران میسر می‌سازد، در حالی که سودمندی داده‌های بزرگ منوط به آن چیزی است که پژوهشگران از آن همبستگی‌ها برداشت می‌کنند (مارکوس و دیویس ۲۰۱۴). ایجاد داده‌های مرتبط از حجم انبوهی از داده‌های بدون ساختار، چالشی پیش روی

متخصصان است(میشلسون و نوبلاک ۲۰۰۸). همان‌طور که سفیر لارنس پاپ اخیراً خاطر نشان کرد، در رابطه با داده‌های بزرگ، ما می‌دانیم که اینها زمانی مفید هستند که بتوانند در پاسخ به پرسش‌های سیاسی مهم زیر به ما کمک کنند: «آیا راه‌های جدیدی برای سنجش گزینه خارجی وجود دارد؟ چه معیارهایی را می‌توان از داده‌های بزرگ استخراج کرد؟ مردم کریمه صبح امروز و در مواجهه با امکان درگیری با نیروهای روس، چه فکری می‌کنند؟» (پیشاپ ۲۰۱۴، پاراگراف ۱۶).

علاوه بر تحلیل بصری پیچیده حجم انبوهی از داده‌ها، دیپلمات‌ها همچنین از ابزارهای دیجیتالی به منظور انجام نظارت‌های کمتر داده‌محور بر افراد و موضوعات مهم، بهره‌برداری می‌کنند. این رویکرد در مقایسه با «داده‌های بزرگ»، یک رویکرد «کوچک» است. بنا به گزارش‌های اکونومیست، وزارت خارجه ایالات متحده بر رسانه‌های اجتماعی در پنج زبان مختلف نظارت کرده و تلاش می‌کند تا افراد بالقوه مهمی را که مأموران سیاسی می‌توانند وارد دوستی آنلاین با آنها شوند، مشخص سازد (اکونومیست ۲۰۱۲). این نوع نظارت موضوعی به طور بالقوه دیپلمات‌ها را قادر می‌سازد تا شرایط متغیر، به خصوص در عقاید عمومی خارجی را ارزیابی کرده و سریعاً به آنها واکنش نشان دهند. تام فلچر، پرسشی را به اختصار بیان می‌کند: «آیا اگر ما هشتگ # تحریر را زودتر کشف کرده بودیم، به نحو بهتری برای مواجهه با بهار عربی آماده نمی‌شدیم؟» (اکونومیست ۲۰۱۲).

مصاحبه‌های صورت گرفته با دیپلمات‌ها در این حوزه حاکی از آن است که این نوع از نظارت بر رسانه‌های اجتماعی، در ضمن جست‌وجو برای منابع احتمالی درگیری و تغییر، به عنوان ارزش اصلی فناوری، جایگزین دیپلماسی عمومی شده‌اند. همان‌طور که یک دیپلمات این مساله را مطرح می‌کند، استفاده از توئیتر «بیشتر مربوط به گوش دادن است تا سخن گفتن.» دیپلمات‌ها منتظر دریافت سیگنال‌های منابع بالقوه تغییر هستند و تلاش می‌کنند تا مسائل زیر را درک کنند: حوزه‌های انتخاباتی مختلف چه احساسی در مورد مسائل خاص دارند، در جوامع محلی چه کسی اطلاعات

را کنترل می‌کند (یعنی «متصدی اطلاعات»)، و چه کسی واجد پتانسیل اثرگذاری بر سیاست است. همان‌طور که جئوفری آر. پیثت سفیر ایالات متحده در اوکراین اخیراً طی مصاحبه‌ای درباره استفاده از توئیتر عنوان کرد، توئیتر در واقع شکلی از تجمیع است: «من آن را به عنوان یک تجمیع‌کننده تفکر پیرامون مساله سیاست خارجی، تشخیص داده‌ام» (میلر ۲۰۱۳). تجمیع از به کارگیری رسانه‌های اجتماعی به عنوان یک «خیابان دوطرفه» سخن گفتن و شنیدن، حاصل می‌شود (میلر ۲۰۱۳). بنابراین ابزارهای دیجیتالی، حداقل امکان ارزیابی و مدیریت تغییر افزایشی را از طریق تکنیک‌های پیچیده داده‌کاوی و نیز نظارت ملموس‌تر بر خروجی‌های رسانه‌های اجتماعی فراهم می‌آورند. دشواری‌ای که دیپلمات‌ها اغلب در حین گوش دادن از طریق ابزارهای دیجیتالی با آن روبه‌رو می‌شوند عبارت است از وجود شکافی بین سرعت فناوری و سرعت فرآیند بوروکراتیک. همان‌طور دیپلمات دیگری شرح می‌دهد، «در توئیتر رویدادها به صورت لحظه‌ای اتفاق می‌افتد، اما در ستادهای اجرایی وقوع رویدادها همچنان ساعت‌ها و روزها به طول می‌انجامد.» همان‌طور که دوگ فرانتر استدلال می‌کند، وجود این شکاف اجتناب‌ناپذیر به معنای آن است که اشتباهات روی خواهد داد، اما آزادی عمل مشخصی باید وجود داشته باشد:

رسانه اجتماعی یک پلتفرم تعاملی است، بنابراین اگر شما برای بازگشت به وزارت خارجه جهت تعیین تکلیف در مورد نحوه پاسخ به یک سؤال در توئیتر منتظر بمانید، این انتظار اگر نه هفته‌ها، حداقل روزها به طول خواهد انجامید و گفت‌وگو خاتمه خواهد یافت... بنابراین شما از مردم می‌خواهید وارد تعامل شوند. شما از آنها می‌خواهید که مایل به قبول ریسک‌های مسوولیت‌ها بوده و توانایی تقبل آنها را داشته باشند... یک ریسک بزرگ دیوانه‌وار را قبول نکنید و تلاش کنید تا سیاست‌مان در قبال ایران را تغییر دهید، اما در صورتی که مسوولانه رفتار کنید، ما می‌توانیم انتظار اشتباهات کوچک را داشته باشیم. (مارکز ۲۰۱۴، پاراگراف ۱۲)

در هر صورت، ابزارهای دیجیتالی، توانایی نظارت بر منابع بالقوه تغییر

در یک محیط متغیر را برای دیپلمات‌ها فراهم می‌آورند.

مدیریت تغییر از طریق شوک بیرونی، با ابزارهای دیجیتالی، بسیار دشوارتر است. همان گونه که در بالا مطرح شد، مشکلات اطلاعاتی ناشی از شوک‌های بیرونی کمتر از مشکلات مربوط به روابطی است که این شوک‌ها ممکن است در پی داشته باشند. پرسش‌هایی درباره نحوه پیش‌روی ما و نه اینکه آیا در حال پیش‌روی هستیم یا نه، مطرح می‌شود. پژوهش‌های پیرامون پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی و ابزارهای دیجیتالی، از لحاظ درک نیت، حاکی از آن است که در یک وضعیت دیجیتالی، اعتماد به مساله‌ای عمده بدل می‌شود که باید بر آن غلبه کرد (وینفن و دیویس ۲۰۰۴). افراد ممکن است در خواندن نیت دیگرانی که با آنها در یک محیط آنلاین تعامل می‌کنند و اعتماد به نیت آنها دشواری داشته باشند و این امر نگرانی‌های جدی بابت توانایی مدیریت تغییر شوک بیرونی دیجیتالی را افزایش می‌دهد. یکی از دلایل این امر ممکن است این باشد که روان‌شناسان اجتماعی، دانشمندان شناختی و متخصصان عصب‌شناسی هر چه بیشتر متقاعد می‌شوند که تعاملات رودررو، حاکی از نوع اساساً متفاوتی از کیفیت تعامل از لحاظ شماری از خصیصه‌های برجسته هستند. ارزش تعاملات رودررو در این است که آنها اطلاعاتی را پیرامون خلوص نیت به دست می‌دهند که کسب آنها از طریق دیگر انواع تعاملات دشوار است. هال و یارهی میلو اظهار می‌کنند که تعاملات شخصی، این امکان را برای رهبران ایجاد می‌کند تا اطلاعات را نه تنها از طریق آنچه می‌گویند، بلکه از طریق آنچه نمی‌گویند، مبادله کنند. «حالات چهره، زبان بدن، لحن صدا، حتی حرکات و واکنش‌های ناخودآگاه» همگی سرنخ‌هایی را در رابطه با صداقت و نیت به دست می‌دهند (هال و یارهی میلو ۲۰۱۲، ۵۶۲). این چشم‌انداز به گونه‌ای برجسته توسط آروین گوفمن تئوریزه شد و بنا به آن، فرد از تعاملات اجتماعی به منظور استخراج حقیقت در باب طرف صحبت خود، استفاده می‌کند:

زمانی که فردی در کنار دیگران قرار می‌گیرد، آنها معمولاً در پی

کسب اطلاعات پیرامون وی یا بهره‌برداری از اطلاعاتی که قبلا در مورد وی کسب کرده‌اند، برمی‌آیند... اطلاعات درباره فرد مورد نظر به تعریف موقعیت کمک کرده و دیگران را قادر می‌سازد تا پیشاپیش از آنچه آن فرد از آنها انتظار خواهد داشت و آنچه ممکن است آنها از وی انتظار داشته باشند، آگاه شوند. دیگرانی که به این ترتیب مطلع شده‌اند، خواهند دانست که چطور در راستای بیرون کشیدن یک پاسخ مطلوب از فرد مورد نظر، به بهترین شکل عمل کنند. (گوفمن ۱۹۵۹، ۱)

در حال حاضر، منابع اطلاعاتی بسیار و نیز حاملان (یا «نشانگرهای») بسیاری برای انتقال این اطلاعات، در دسترس قرار می‌گیرد. در صورتی که اطلاعات از خود فرد گرفته نشده باشد، ناظران می‌توانند سرنخ‌هایی را با توجه به رفتار و ظاهر وی به دست آورند که آنها را قادر می‌سازد تا تجربه پیشین خود با افراد تقریبا مشابه را در مورد این فرد اعمال کنند و مهم‌تر اینکه الگوهای آزموده نشده را نیز در مورد وی اعمال کنند: «گرایش‌ها، باورها و حالات عاطفی «حقیقی» و «واقعی» فرد را می‌توان صرفا به طور غیرمستقیم، از طریق اظهارات صریح وی یا از طریق آنچه به نظر می‌رسد که رفتار غیرارادی وی باشد، کسب کرد» (گوفمن ۱۹۵۹، ۱).

رابرت جرویس موافقت خود با امر مزبور را اعلام کرده و عنوان می‌کند که:

زمانی که یک بازیگر قادر است مستقیما یکی از دشمنان خود را ببیند، نه تنها برای درک دورنمای کلی دیگری تلاش می‌کند، بلکه آن جنبه‌های احتمالا کنترل نشده رفتار شخصی را که به اهداف دشمن، برآورد وی از موقعیت و مصالحه اشاره دارد، مورد مذاقه قرار می‌دهد. (جرویس ۱۹۸۹، ۳۳)

«جنبه‌های کنترل نشده رفتار شخصی» شامل سرنخ‌هایی از قبیل موارد زیر است: سرنخ‌های مربوط به حالت ظاهری و طنین صدا (فرانک ۱۹۸۸)، حالات عاطفی خرد (اکمن و اوسولیوان ۱۹۹۱؛ اکمن ۲۰۰۹)، ویژگی‌های ظاهری کلی (مونداک ۲۰۱۰) و حتی نیرنگ (اکمن و اوسولیوان ۱۹۹۱؛ هلمز

۲۰۱۳). دقیقاً به دلیل اینکه کنترل این سرنخ‌ها دشوار است، افراد بر این باورند که می‌توانند آنها را واجد ارزش صوری قلمداد کنند؛ آنها «صادقانه» هستند (هییک و پنتلند ۲۰۱۰).

حداقل این امکان وجود دارد که ابزارهای دیجیتال نظیر همکاری بصری از طریق کنفرانس ویدئویی بتواند این فرآیندها را تکرار کند، اگرچه مطالعات تجربی حاکی از نقصان ابزارهای مزبور در این رابطه است. همان‌طور که وینفن و دیویس اشاره می‌کنند، مطالب موجود در این حوزه حاکی از آن است که با وجود افزایش چشمگیر فناوری طی سال‌های اخیر، همچنان تمایز و تفاوت‌های مهمی بین کنفرانس ویدئویی و تعامل رودررو وجود دارد:

اگرچه کیفیت تصویر [در کنفرانس ویدئویی]، از زمان پژوهش‌های اولیه [در مورد کنفرانس ویدئویی]، بهبود یافته است، اما همچنان برقراری تماس چشمی به دلیل وضوح تصویر و فاصله بین دوربین و نمایشگر، دشوار است و تفسیر زبان بدن و ژست، به خصوص با افزایش شمار حضار، چالش‌برانگیز است. ارتباطات با واسطه - حتی [کنفرانس ویدئویی] - سرنخ‌های غیر کلامی، ضمن کلامی و وضعیتی را محدود کرده و «غنا» اطلاعات منتقل شده را کاهش می‌دهد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد مشارکت‌کنندگان [در کنفرانس ویدئویی]، ممکن است در شناسایی یک سخنگوی راه دور، تشخیص حرکات، برقراری تماس چشمی متقابل و کنترل وضعیت با مشکل مواجه شوند. (وینفن و دیویس ۲۰۰۴، ۲۰-۱۹)

علاوه بر این، پژوهشگران دریافته‌اند که افراد در جریان مباحثات از طریق کنفرانس ویدئویی، تمایل دارند که کمتر اجتماعی و بیشتر وظیفه‌محور رفتار کنند.

این یافته‌ها حاکی از آن است که اگرچه همکاری بصری مفید است، به خصوص در راستای توانایی گردهم آوردن بازیگران متفرق جهت کار روی وظایف به طور مستقل در محیطی با مسوولیت مشترک (وینفن و دیویس ۲۰۰۴، ۱)، اما دلیلی وجود دارد که باور داشته باشیم چنین همکاری‌هایی

در راستای مدیریت تغییر شوک بیرونی در مقایسه با چرخش‌های افزایشی، کمتر برای دیپلمات‌ها مفید هستند. نوعاً همکاری بصری مورد استفاده قرار می‌گیرد، چراکه امکان برقراری تعامل رودررو وجود ندارد، چه به دلیل پراکندگی جغرافیایی، چه به دلیل هزینه‌های مربوطه. تحلیل پیشینی حاکی از آن است که در موقعیت‌هایی که درک نیات و اعتمادسازی مورد نیاز است نیز ممکن است از همکاری بصری بهره‌برداری نشود. از سوی دیگر، در مورد چرخش افزایشی، ممکن است همکاری بصری کافی باشد. همان‌طور که در بالا بحث شد، ویژگی چرخش افزایشی، نگرانی کمتر در رابطه با نیات، اعتمادسازی و... است، در حالی که نگرانی بیشتری در رابطه با خلق داده و دانش پیرامون تغییرات ظریف در محیط وجود دارد. در چنین مواردی، همکاری بصری ممکن است در انواع وظیفه‌محور حقیقت‌یابی به دیپلمات‌ها کمک کند. برای نمونه، با در نظر گرفتن بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، آموزنده است که سیاست‌گذاران اصلی و سران دولت، در ژنو گردهم آمدند تا در مورد نیات بحث و گفت‌وگو کرده و پیش‌نویس یک توافق را آماده کنند. در عصر سیاست‌ورزی دیجیتالی، دیپلماسی سنتی به منظور تلاش جهت «تنش‌زدایی» (۱۱) و افزایش اعتماد بین طرفین، مورد نیاز واقع شد.

این امر به معنای آن نیست که ابزارهای دیپلماسی دیجیتال در موقعیت‌های شوک بیرونی بی‌ارزش هستند، با این وجود اغلب آگاهی دقیق از آنچه از لحاظ تغییر روی می‌دهد، برای دولت‌ها دشوار است. کمتر نمونه‌ای از شوک‌های بیرونی به اندازه مورد پایان جنگ سرد، شفاف است. برای مثال، آیا مشکلات ناشی از نمایندگی قاهره، شوک بیرونی بود؟ با وجود مشکلاتی که نهایتاً به دلیل یک توثیت خاص بروز خواهد کرد، لحظاتی پس از حملات سپتامبر سال ۲۰۱۲ به پایگاه‌های ایالات متحده در خاورمیانه، سفارت این کشور در قاهره در حال بهره‌برداری از توثیت به منظور تدارک شماره تلفن‌های اضطراری برای شهروندان ایالات متحده بود. سفارت، همچنین اخوان المسلمین مصر را در کانال‌های عربی‌شان

مورد انتقاد قرار داده و توئیت‌هایی را مبنی بر تسلیت مرگ سفیر کریستوفر استیونس ارسال کرد (روابط مجازی، ۲۰۱۲). بنابراین ممکن است رسانه‌های اجتماعی در مدیریت تغییری که در ساختارهای بین‌ذهنی و درک بین بازیگران روی می‌دهد، نقشی داشته باشند، اما ممکن است صرفاً با نگاه به گذشته باشد، که دولت‌ها تشخیص دهند در حال پاسخ به تغییر ساختاری از بالا به پایین و مدیریت آن بوده‌اند.

### نتیجه‌گیری

در فصل حاضر، دو هدف گسترده دنبال شده است. اولاً، من در پی آن بوده‌ام که دیپلماسی دیجیتال را به عنوان شکلی از کنش بین‌المللی که صرفاً راهبردی برای دیپلماسی عمومی نیست، بلکه مکانیسمی برای دولت‌ها جهت مدیریت تغییر بین‌المللی است، تعریف و مفهوم‌پردازی کنم. تغییر مورد نظر در اینجا، در نظریه کنش، ریشه دارد که روی عملکردهای شایسته سیاسی انواع متفاوت بازیگران، شامل افراد، در سیستم بین‌المللی تمرکز می‌کند. در این راستا، من دو منبع عمده تغییر را شناسایی کرده‌ام: چرخش افزایشی و شوک‌های بیرونی. ثانیاً، من ضمن استدلال پیرامون اینکه دیپلماسی ذاتاً هم درباره مدیریت شوک‌های بیرونی است و هم پیرامون مدیریت چرخش افزایشی، شرایطی را توسعه داده‌ام که تحت آن، دیپلماسی دیجیتال و دیپلماسی رودرروی سنتی، بیشترین سودمندی را در مدیریت تغییر خواهند داشت.

معنای تحلیل پیشینی در رابطه با پژوهش پیرامون دیپلماسی و به خصوص برای نظریه پیش‌بینی، جالب توجه است. یکی از پیشرفت‌های جالب در پژوهش‌های پیرامون دیپلماسی، احتمالاً به دلیل تمرکز روی تجربه دست‌اندرکاران و تلاش‌ها جهت تعریف و مفهوم‌پردازی معنای دقیق دیپلماسی، عبارت بوده است از فقدان نظریه پیش‌بینی. به بیان ساده، ما همچنان فاقد نظریه‌ای درباره دیپلماسی هستیم که بتواند نحوه عملی شدنش را پیش‌بینی کند یا بتواند شماری از پرسش‌های برجسته را پاسخ



دهد. چه زمانی دیپلماسی بر دیگر اشکال سیاست‌ورزی رجحان خواهد داشت؟ تحت چه شرایطی دولتمردان سراغ دیپلماسی شخصی یا دیپلماسی رفت و برگشتی خواهند رفت؟ چه زمانی باید انتظار داشت که دولت‌ها قویا روی دیپلماسی عمومی سرمایه‌گذاری کرده و از آن بهره‌برداری کنند؟ تحلیل پیشینی، چندین پاسخ مشروط را مطرح می‌سازد.

اولا، ما باید انتظار داشته باشیم زمانی که پرسش‌های مهمی درباره نیات دیگران وجود ندارد و نگرانی‌هایی بابت حدود ساخت روابط مطرح است، دولت‌ها سراغ دیپلماسی رودرروی سنتی بروند. همچنین باید انتظار داشته باشیم که دیپلماسی رودررو در جریان شناسایی و پاسخ به چرخش افزایشی، فایده کمتری داشته باشد، اگرچه کاملا هم بی‌فایده نخواهد بود، بنابراین دولت‌ها باید در پی دیگر اشکال سیاست‌ورزی به منظور مدیریت آن نوع از تغییر باشند. مهم‌تر از همه، از آنجا که دیپلماسی دیجیتال به عنوان استفاده از فناوری‌های ارتباطات اینترنتی در راستای انتشار اطلاعات، گردآوری و تحلیل آنها تعریف می‌شود، باید انتظار داشته باشیم که دولت‌های واجد منابع بایسته، از فناوری به منظور مدیریت تغییر تعریف شده به واسطه چرخش افزایشی، بهره‌برداری کنند. نهایتا، از آنجا که فناوری‌های ارتباطات اینترنتی و ابزارهای همکاری بصری نظیر رسانه‌های اجتماعی نمی‌توانند تجربه تعامل رودرروی سنتی را عمدتا به دلیل کاهش غنای اطلاعات تکرار کنند، باید انتظار داشته باشیم که دیپلماسی دیجیتال در راستای مدیریت روابط در زمان بروز شوک بیرونی نظیر بحران‌های بین‌المللی، کمتر متمر ثمر واقع شود، بنابراین دولت‌ها سراغ دیگر اشکال سیاست‌ورزی نظیر دیپلماسی شخصی خواهند رفت تا با دیگر طرف‌های برجسته، روابطی را برقرار کرده و روابط موجود را ترمیم کنند. این امر به معنای آن نیست که نظریه پیش‌بینی باید تنها هدف ایجاد نظریه‌ای پیرامون دیپلماسی باشد، بلکه غرض این است که در نظر گرفتن شرایط محتمل، می‌توانیم تدارک یک نظریه پیش‌بینی جامع را آغاز کنیم که دربرگیرنده مباحثات مربوط به مفهوم‌پردازی که در بالا به آن اشاره شد

و فرضیات قابل رد و اثبات باشد. این امر ممکن است واجد منفعت فرعی افزایش جذابیت دیپلماسی به عنوان واحدی پژوهشی برای دانشمندان علوم سیاسی با گرایش‌ات نئوپوزیتیویستی باشد.

### یادداشت‌ها

۱. درباره نحوه ارجاع به مفهوم دیپلماسی دیجیتال یا «دیپلماسی-الکترونیکی» یا حتی املائی آن، اتفاق نظر اندکی وجود دارد. به طور سنتی، پیشوند «بی» به معنای «الکترونیکی»، راهی است برای متمایز ساختن اشکال سنتی ارتباطات نظیر نامه‌نگاری از ارتباطات الکترونیکی. با این وجود، تحت این مفهوم پردازی، فرضاً یک کابل می‌تواند به عنوان «دیپلماسی-الکترونیکی» دسته‌بندی شود. در پاسخ به این مساله، بسیاری از مؤلفان از اصطلاح «دیجیتالی» به منظور متمایز ساختن اشکال جدید دیپلماسی اینترنت‌محور از دیگر اشکال رسانه‌های ارتباطاتی الکترونیکی استفاده کرده‌اند. رسانه‌های اجتماعی اغلب به عنوان ابزارهایی از دیپلماسی دیجیتال قلمداد می‌شوند. هر دو شکل «الکترونیکی» و «دیجیتالی» اغلب به معنای مشابهی مورد استفاده قرار می‌گیرند، با وجود این در مجلد حاضر تماماً از اصطلاح دیپلماسی دیجیتال استفاده خواهد شد (همچنین نگاه کنید به دیزارد ۲۰۰۱).
۲. شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه سابقه دیپلماسی و شیوه‌های دیپلماتیک به شیوه‌های قبیله‌ای، دوران باستان اروپایی و نیز تمدن‌های آسیایی باستانی برمی‌گردد (نگاه کنید به نیکلسون ۱۹۵۷؛ بچولا و کرپروست ۲۰۱۳).
۳. برای نمونه نگاه کنید به «اجلاس سران گروه ۲۰» (۲۰۱۰).
۴. تمایز بین شوک بیرونی و چرخش افزایشی در ادامه به تفصیل بسط داده می‌شود، با این وجود در ابتدا شایان توجه است که ویژگی شوک‌های بیرونی عبارت است از تغییرات غیرمنتظره یا پیش‌بینی نشده در شیوه فعلی هدایت امور سیاسی. شوک‌های بیرونی، رویدادهایی هستند که «منسوخ شدن شیوه‌های قدیمی انجام کارها و لزوم جایگزینی آنها با شیوه‌ای جدید را آشکار می‌سازند» (کرپروست ۲۰۰۸، ۴۲) و نوعاً شامل تغییرات ساختاری عمده نظری انقلاب، جنگ یا مصائب طبیعی هستند. از طرف دیگر، چرخش افزایشی اغلب کمتر قابل توجه، ماهیتاً بیشتر روزمره و کمتر مشهود برای ناظر هستند، با این وجود، همان‌طور که استدلال خواهد کرد، پتانسیل کافی برای تغییر نهایی ساختارها و شیوه‌ها را دارا هستند.

۵. مصاحبه‌های صورت گرفته با دیپلمات‌های فعلی و سابق در واشنگتن، نیویورک، ژنو و سوئد، در فوریه سال ۲۰۱۰ و مارس سال ۲۰۱۱.
۶. با وجود این نگاه کنید به وندت (۱۹۹۹).
۷. با این وجود، برای بررسی یک دیدگاه شک‌گرایانه‌تر، نگاه کنید به رینگمر (۲۰۱۴).
۸. نگاه کنید به مجلد اخیرا ویرایش شده (ایگاشیرو و ۲۰۱۳)، به خصوص فصل نوشته شده به قلم تاودز و تاناکا که در آن، راهبردهای توریسم الکترونیکی بین هوکایدو و اتریش مقایسه می‌شود.
۹. نگاه کنید به مصاحبه تام فلچر، «شناسایی عوامل تأثیرگذار در خاورمیانه و تعامل با آنها»، در اداره امور خارجی و ثروت مشترک: مراجعه در تاریخ ۱۰ سپتامبر سال ۲۰۱۴. <http://blogs.fco.gov.uk/digitaldiplomacy/case-study/identifying-engaging-with-influencers-in-the-middle-east>.
۱۰. نگاه کنید به حجم و شتاب اطلاعات، از آژانس سیستم‌های اطلاعات دفاعی: [www.fbo.gov/indexs=opportunity&mode=form&id=6fda262f46fab5f5273c18b1607e079d&tab=core&\\_cview=0](http://www.fbo.gov/indexs=opportunity&mode=form&id=6fda262f46fab5f5273c18b1607e079d&tab=core&_cview=0)
۱۱. کنفرانس مطبوعاتی رئیس‌جمهور اوباما، ۱۷ آوریل ۲۰۱۴: [www.white-house.gov/the-pressoffice/2014/04/17/press-conference-president-41714](http://www.white-house.gov/the-pressoffice/2014/04/17/press-conference-president-41714).



## دیپلماسی دیجیتال؛ بین انتظارات و واقعیت

سایرینا سوتیریو

دیپلماسی دیجیتال از بسیاری جنبه‌ها شبیه آزمون لکه جوهر رورشاخ است که یک تکنیک مشهور روان‌شناسی به منظور تحلیل درک تصاویر است. در پی پیشرفت‌های اخیر، دیپلماسی دیجیتال به طرق مختلف و با این وجود توسط پژوهشگران و دست‌اندرکاران، تفسیر، تعریف و درک شده است. به این ترتیب، چارچوب نظری عموماً پذیرفته‌شده‌ای وجود ندارد که این مفهوم را پوشش دهد؛ در عوض، دیپلماسی دیجیتال، تا جایی که فعلاً درک می‌شود، توسط پژوهشگران و روزنامه‌نگاران، تعریف شده است، به طوری که هر یک به طور مستقل، درک خود از دیپلماسی دیجیتال و نحوه پیاده‌سازی آن را در برخی مطالعات موردی بررسی کرده‌اند. مانند سوژه‌ها و نمونه‌های آزمون رورشاخ، به نظر نمی‌رسد که توافق جهان‌شمولی پیرامون چیستی دیپلماسی دیجیتال، آنچه بازنمایی می‌کند، اهمیت آن و عناصر تشکیل‌دهنده آن، وجود داشته باشد. به علاوه، دیپلماسی دیجیتال از پس ارائه یک طرح مشترک، توسعه نیافته است. با توجه به منافع منفرد هر یک از بازیگران عمده و موقعیت‌های ویژه آنها، پیشگامان این شیوه صرفاً برخی کارهای اولیه انجام شده توسط دیگران را ادامه داده‌اند، در حالی که نتیجه نهایی هنوز تکمیل نشده و مهمی‌انتشار گسترده نیست. این امر نمایانگر موضوع کلی کتاب دیپلماسی به عنوان مدیریت تغییر است که به معنای این است که این شیوه چطور به تغییراتی که در مسیر تاریخ با آن مواجه شده، چه تغییرات سیاسی اجتماعی چه تغییرات تکنولوژیکی، پرداخته است و اینکه این تغییرات به چه صورت

در سطح بین‌المللی و بین‌الملتی مدیریت شده است. در مورد دوم، احتمالاً مانند اکثر موارد دیگر، تغییر با واکنشی دوگانه، هم پذیرش و هم پس زدن و ترس با توجه به الزامات و نتایج نامعلوم آن، مواجه شده است.

برخلاف آزمون رورشاخ، عمر دیپلماسی دیجیتال به چندین دهه نمی‌رسد و نخستین بار کمی بیش از یک دهه قبل در ایالات متحده توسعه یافته است. با وجود این امر، هر دو مورد، با وجود تفاوت «سنی» شان به طور مداوم تحلیل شده و به پرسش گرفته شده‌اند. دیپلماسی دیجیتال بر پایه پیشرفت‌های مفهومی و تجربی اخیر در حوزه دیپلماسی، نظیر دیپلماسی عمومی یا قدرت نرم، بنا شده است. این دو مورد به خصوص اغلب واجد پیوند درونی با دیپلماسی دیجیتال قلمداد شده‌اند و با توجه به سرایت مسائل مربوط به نوآوری‌های فناورانه به مسائل مربوط به نحوه انجام امور دولت‌ها در داخل و خارج از مرزهایشان، در ترکیب با هم تحلیل می‌شوند. در فصل حاضر، موضوع کلی کتاب یعنی دیپلماسی به عنوان مدیریت تغییر، مطرح خواهد شد و در ضمن به دیپلماسی دیجیتال به عنوان آخرین پیشرفتی که کنش به آرامی با آن منطبق شده است، اشاره می‌شود، در حالی که به طور همزمان چشم‌اندازی کلی در مورد مسائل زیر ارائه می‌شود: دیپلماسی دیجیتال تاکنون به چه صورت توسط پژوهشگران و دست‌اندرکاران درک شده است و اینکه طرفداران آن چگونه از آن دفاع کرده‌اند. این امر واجد اهمیت است که دلیل اینکه چرا دیپلماسی دیجیتال روی هم رفته یک واقعیت پذیرفته شده باقی خواهد ماند و به این ترتیب باید در کلیت آن، هم از لحاظ نظری و هم تجربی درک شود، دانسته شود. به طور همزمان، در این فصل به تمایز بین انتظاراتی که حامیان این شیوه از آن دفاع کرده‌اند و واقعیت‌های بازتاب‌دهنده این انتظارات، شامل نمونه‌هایی که در آنها این شیوه از جانب ناظران موفقیت‌آمیز قلمداد شده، یا مواردی که با شکست مواجه شده است، اشاره خواهد شد. این انتظارات دربرگیرنده موارد زیر بوده است: پیوندی علی بین دیپلماسی دیجیتال و مشارکت و گرایش بیشتر به سیاست‌گذاری؛ پلت‌فرم‌های گسترش یافته

به منظور اجرای برندسازی ملی و افزایش محبوبیت دیپلمات به عنوان یک پیام‌رسان ملی و مجری سیاست‌های کشورش. در واقعیت، استفاده تجربی از دیپلماسی دیجیتال، عوامل و شرایطی را به همراه داشته که در نظریه به آنها پرداخته نشده است. به خصوص، در حالی که در نظریه روی جنبه‌های دیپلماسی عمومی و قدرت نرم این شیوه تأکید شده است، در واقعیت تمرکز روی مسائل امنیتی و منافع ملی حول جنبه‌های دیجیتالی دیپلماسی بوده است. یکی از این عوامل عبارت است از چالش اندازه‌گیری درست و بی‌طرفانه تأثیر دیپلماسی دیجیتال در بلندمدت و کوتاه‌مدت، برای دولت‌هایی که آن را به کار می‌برند، فراسوی پیوند و پیوستگی کاربران رسانه‌های اجتماعی. طرح کلی آزادی اینترنت، مثال متمایزی است از ناهمخوانی بین یک لفاظی رسمی ایده‌آل‌گرایانه و واقعیت‌های مسائل امنیتی ملی و بین‌المللی و ذی‌نفعان. با وجود این امر و با توجه به اینکه دیپلماسی دیجیتال شیوه جدیدی است، این شیوه از پایین به بالا تحلیل شده و از تجارب آزمایشی در طیف وسیعی از موقعیت‌ها و شرایط تغذیه شده است و آموخته‌های حاصل شده، مستند و موفقیت‌ها برجسته و شکست‌ها فوراً پنهان شده است. به عبارت دیگر، پیشرفت‌های نظری و تجربی بر پایه کاربرد عملی و واقعیت‌های دیپلماسی دیجیتال تحکیم شده و بهبود یافته، نه برعکس و این تمایز مهمی است که باید هنگام تحلیل و نقد این رویکرد، در نظر داشت، به خصوص با توجه به عدم قطعیت‌های متدولوژیک پیرامون آن.

در بازبینی صورت گرفته در فصل حاضر، طیف بسیار گسترده‌ای از چشم‌اندازها، عمدتاً از منابع ثانویه، ارائه خواهد شد، چراکه مدنظر قرار ابزارهای اولیه دیجیتالی کردن که توسط دست‌اندرکاران مورد استفاده قرار گرفته، کمک زیادی به تحلیل نخواهد کرد. قرار نیست در این فصل، تحلیلی تمام و کمال از دیپلماسی دیجیتال ارائه شود، چراکه پیشرفت‌های بین‌المللی و نیز تکنولوژیکی، سبب پالایش مداوم راهبردهای دیجیتالی خارجی و تکامل مداوم پژوهش‌های دانشگاهی درباره این موضوع شده

است. به علاوه، من با مدنظر قرار دادن انتظارات و واقعیت‌های مربوط به دیپلماسی دیجیتالی، همچنین دلایل اینکه چرا دیپلماسی دیجیتال گرایش‌ی زودگذر در شیوه‌های دیپلماتیک نیست و اینکه چرا دیپلماسی دیجیتال با توجه به اجتناب‌ناپذیری و سلطه انقلاب‌های تکنولوژیکی اخیر و دیجیتالی شدن فزاینده زندگی روزمره ما، ماندگار خواهد بود. نهایتاً من باید صریحاً موضع خود را در رابطه با این شیوه اعلام کنم، من زمانی که این شیوه به گونه‌ای عاقلانه، بر اساس راهبردهای مشترک به طور گسترده منتشر شده در میان دست‌اندرکاران یک کشور که در آنها از آموخته‌های دیگر دولت‌ها استفاده شده، پیاده‌سازی شود، حامی محتاط آن هستم. ایالات متحده به عنوان نخستین طرفدار این شیوه، با توجه به بداعت این ایده و طرق اجرای آن از زمان پایان عصر جورج دبلیو. بوش، اساساً واجد یک رویکرد هدفمند قلمداد شده است. به علاوه، من اینجا در مورد نحوه ظهور دیپلماسی دیجیتال و دلیل آن، قضاوت نمی‌کنم. در عوض، هدف من عبارت است از مطرح ساختن درس‌هایی که باید فراگرفته شود و واقعیت‌هایی که در نتیجه وعده‌های ایالات متحده و دیگر کشورها، در جریان طرفداری از دیپلماسی دیجیتال ظهور کرد.

### خاستگاه نظری:

دیپلماسی دیجیتال از نظر مفهومی مترادف با دیگر اصطلاحات از جمله دیپلماسی الکترونیکی، دیپلماسی سایبری یا دیپلماسی توئیتی (۱)، به کار رفته که ماهیت و بعد منحصرآ آنلاین آن را در مرکز توجه قرار می‌دهند. در میان برخی تعاریفی که تاکنون مطرح شده، دیپلماسی دیجیتال به عنوان استفاده از اینترنت و فناوری ارتباطات اطلاعاتی در راستای تحقق اهداف دیپلماتیک (هانسون ۲۰۱۰)، یا حل مشکلات سیاست خارجی (دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی ۲۰۱۲)، ارائه شده است؛ این تعریفی است که در بحث حاضر به کار گرفته می‌شود. در فصل دیگری از کتاب حاضر، مارکوس هلمز دیپلماسی عمومی را به عنوان یک «راهبرد مدیریت تغییر از طریق ابزارهای دیجیتالی و همکاری‌های بصری» (هلمز،



فصل ۱، کتاب حاضر) تأیید کرده و بر ماهیت ذاتا جمعی دیپلماسی آنلاین و آفلاین تأکید می‌کند که لفظ دیجیتال در این باره هیچ تأثیری ندارد. در اکثر تعاریف صریحا از پیوند دادن دیپلماسی دیجیتال با پلتفرم‌های رسانه اجتماعی خاص اجتناب می‌شود، اگرچه در هر صورت برخی اوقات در عقاید عمومی نسبت نزدیکی با آن داشته است. دلیل این امر تا حدودی استفاده نادرست از اصطلاح دیپلماسی توئیتری به عنوان مترادف دیپلماسی دیجیتال یا تأکید تنگ‌نظرانه بر پلتفرم‌های رسانه اجتماعی خاص نظیر توئیتر، با توجه به استفاده معمول آن توسط دست‌اندرکاران دیپلماتیک بوده است. (۲) همان طور که در بالا اشاره شد، دیپلماسی دیجیتال می‌تواند و باید به عنوان بسطی عملی و بدیع از مفاهیم قدرت نرم و دیپلماسی عمومی، درک و به کار گرفته شود. در ادامه این بخش، روی این دو بلوک سازنده دیپلماسی دیجیتال تمرکز می‌شود که با آنها می‌توانیم نحوه توسعه دیپلماسی دیجیتال و اینکه طرفداران این مفهوم، آن وعده‌هایی را که داده‌اند چرا داده‌اند و آن گفتمانی را که به کار گرفته‌اند، چرا به کار گرفته‌اند، را درک کنیم.

نخست جوزف نای در سال ۱۹۹۰، تحت تأثیر پایان جنگ سرد، قدرت نرم را به معنای زیر تعریف کرد: توانایی زمینه‌سازی در عرصه سیاست جهانی از طریق متقاعد ساختن، جلب و جذب کردن دیگران از طریق نیروی باورها، ارزش‌ها و ایده‌های فرد، نه از طریق قدرت نظامی یا اقتصادی (نای ۱۹۹۰، ۱۷۶). دو دهه بعد، مفهوم مزبور، اصطلاح مبهم قدرت هوشمند را نیز در بر گرفته است که نای آن را نیز به عنوان «توانایی ترکیب منابع قدرت سخت و نرم در قالب راهبردهای اثربخش» توصیف کرده و پیشنهاد می‌دهد که قدرت هوشمند بیشتر به یک شیوه تغییر قدرت قلمداد شود که گام نخست آن عبارت است از درک «طیف کامل منابع قدرت و مشکلات ترکیب اثربخش آنها در زمینه‌های مختلف» (نای ۲۰۱۳، ۵۶۵). بیرون از حلقه دانشگاهی، قدرت هوشمند به ویژه به عنوان «استفاده از طیف کامل ابزارهای جدید جهت محافظت از

منافع ایالات متحده و بهره‌برداری از نفوذ در کشورهای خارجی از جمله از طریق دیپلماسی عمومی و سایت‌های رسانه‌های اجتماعی» (فیلیاتراولت ۲۰۱۲، پاراگراف ۵)، در راستای «پیشی گرفتن از دوستان و دشمنان، به منظور تقویت ائتلاف‌های قدیمی و تشکیل ائتلاف‌های جدید» (پاراگراف ۲۲)، قلمداد شده است. به این ترتیب، حلقه‌های دیپلماتیک که مفهوم مزبور را پذیرا شده‌اند، از ماهیت فایده‌گرایانه آن بهره‌مند شده‌اند؛ امری که نخست بیشتر توسط دولت‌های صنعتی صورت گرفت، اما کشورهای جنوبی هم به آرامی و هرچه بیشتر آن را دنبال کردند. با توجه به ریشه دانشگاهی این مفهوم، چندان جای تعجب نیست که ایالات متحده از آن طرفداری کرده و از آن در گفتمان دیپلماتیک و شیوه‌های دیجیتالی خود کمک گرفته است. صرف‌نظر از این مورد، اگرچه در فصل حاضر به خوبی به مساله مدیریت شیوه‌های دیپلماتیک و رهنمون‌های تعامل به سبک آنگلو آمریکایی پرداخته خواهد شد، اما آموخته‌ها، انتظارات ایجاد شده و واقعیت‌های آشکار شده را نباید منحصرًا محدود به این موارد درک کرد، چراکه دیگر قدرت‌های کوچک و متوسط، از جمله ایتالیا، کانادا، کشورهای حوزه اسکانديناوی، رژیم صهیونیستی و دیگران، نیز به بازیگرانی فعال در حوزه دیپلماسی دیجیتال بدل شده‌اند.

علاوه بر قدرت نرم و قدرت هوشمند، دیپلماسی دیجیتال به واسطه یک شکل متأخر و غیرسنتی شیوه دیپلماتیک یعنی دیپلماسی عمومی نیز تکامل یافته است. دیپلماسی عمومی اگرچه به وضوح و عمومیت تعریف نشده، اما در راستای اهداف تحلیل حاضر، به عنوان یک «ابزار به کار رفته توسط دولت‌ها... به منظور درک فرهنگ‌ها، گرایش‌ها و رفتار، ساخت روابط و مدیریت آنها و تأثیرگذاری بر تفکرات و تجمیع اقدامات جهت پیشبرد منافع و ارزش‌ها» (ملیسن ۲۰۱۳، ۴۳۶)، پذیرفته خواهد شد. همچنین شیوه دیپلماسی عمومی از همان آغاز به محبوبیت رسیده است، چراکه حاکی از مرکزیت‌زدایی نهادی مکرر از تخصص و اطلاعات و هدایت آن از سمت مقامات ارشد دیپلماتیک مرکزی/ملی به سمت نمایندگان محلی آنها

با توجه به توانایی فزاینده‌شان برای درک، شبکه‌سازی و گردآوری داده در زمینه مربوطه بوده است. وارد کردن گسترده عموم به معادله دیپلماتیک همچنین سبب افزایش شمار ذی‌نفعان مشارکت‌کننده در دیپلماسی بین‌المللی، از تعاملات دولت با دولت گرفته تا سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی شده است. اخیراً، این امر شامل مردم عادی نیز شده که دیپلمات‌ها در اکثر موارد در راستای تقویت یا متنوع‌سازی دیدگاه‌شان پیرامون شماری از مسائل، بر آنها تکیه کرده‌اند. پیوند با مردم زیر چتر مفهومی دیپلماسی عمومی، به طریقی سبب تغییر تصور «مکتب قدیم» مبنی بر اینکه دیپلمات‌ها صرفاً با طبقات خاصی از جامعه تعامل می‌کنند، شده است. اکنون با توجه به نقش آفرینی عموم مردم به عنوان یک بازیگر، دیپلمات‌ها به گوش سپردن به آنها و تلاش جهت شکل دادن به عقایدشان خو گرفته‌اند، در حالی که به طور همزمان آگاهند که این مساله دیر یا زود بر سیاست‌های دولتی در کشورهای دموکراتیک تأثیر خواهد گذاشت. از سوی دیگر، برخی کشورها، به خصوص دولت‌های اروپای شرقی قبل از دسترسی‌شان به اتحادیه اروپا و ناتو، از دیپلماسی عمومی در راستای اهداف برندسازی از خود یا اهداف راهبردی استفاده کردند. به این ترتیب، دیپلماسی عمومی را می‌توان به عنوان راهبردی که به واسطه آن قدرت نرم می‌تواند به گونه‌ای هر چه اثربخش‌تر حداکثر شود، درک کرد. اگر به ترکیب مزبور، انقلاب وب ۲/۰ (۳) یعنی افزایش محبوبیت پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی، وبسایت‌ها و نرم‌افزارهای کاربردی دیجیتالی را اضافه کنیم، طرح و نقش دیپلماسی دیجیتال شروع به پدیدار شدن کرده، دیپلماسی عمومی و قدرت نرم را به هم گره می‌زند، بدون اینکه همچنان هیچ یک از راهبردهای ویژه حول این شیوه توسط وزارتخانه‌های امور خارجی منفرد طراحی شده باشد. به این ترتیب، یکی از موضوعات مرتبط اصلی در فصل حاضر، جنبه دیپلماسی عمومی دیپلماسی دیجیتال و نزدیکی پیوند این دو، خواهد بود.

شماری از عوامل یا اهداف عملی موجود در پس دیپلماسی عمومی را

می‌توان به طور مجزا با راهبردهای دیجیتالی توسعه یافته توسط دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی در بریتانیا یا وزارت خارجه در ایالات متحده پیوند داد. به عنوان مثال، برخی از گام‌های موسعی که باید در فعالیت دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی در حوزه دیپلماسی دیجیتال دنبال شوند عبارتند از: گوش سپردن به زوایای مختلف بحث پیرامون مسائل، انتشار و گسترش فعالانه پیام بریتانیا در خلال فعالیت‌های جهانی تحت وب دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی، تعامل با سازمان‌ها و گروه‌های آنلاین مربوطه به منظور ترغیب بحث و گفت‌وگو و تقویت مشارکت‌ها و ارزیابی اهداف و طرق بهبود(دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی ۲۰۱۲). اکثر افعال مورد تأکید، اهداف مذکور را قویا به طور مستقیم با دیپلماسی عمومی پیوند می‌زند، در حالی که پلتفرم‌های فناورانه، رسانه دیجیتالی را فراهم می‌آورند که در بستر آن می‌توان گام‌های مزبور را محقق ساخت. در پهنه آتلانتیک، هسته تلاش‌های آمریکا در حوزه دیپلماسی دیجیتال متکی بر این باور بوده است که انقلاب وب ۲/۰، به طریقی که تا پیشین از این غیر قابل تصور بود در زندگی روزمره ما نفوذ کرده است و اینکه وب ۲/۰ یک ویژگی فناورانه دائمی است که باید مورد بهره‌برداری قرار گیرد و نباید از آن اجتناب شود. رهنمون‌های اجرایی در وزارت خارجه ایالات متحده شبیه رهنمون‌های دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی بریتانیا است، با این وجود اشتیاق نهفته در رویکردهای آنها تاکنون نسبتا متفاوت بوده است. به این ترتیب، بزرگ‌ترین فعالان حوزه بحث پیرامون دیپلماسی دیجیتال، هر دو آمریکایی بوده‌اند و من در بخش بعدی خلاصه‌ای از حوزه‌های اصلی ناخشنودی را قبل از ترسیم برخی انتظارات و واقعیت‌هایی که تاکنون در موازات و ضرورتا نه در نتیجه این بحث ظهور کرده است، ارائه خواهم داد.

### راس در مقابل موزوروف

بیرون از حلقه‌های دانشگاهی، ذی‌نفعان، نقش دیپلماسی دیجیتال را با

توجه به جنبه‌های «سنتی» تر (غیرعمومی تر) این شیوه، چه آن را مکمل اشکال رویکردهای دیپلماتیک پشت در بسته بدانیم چه عنصر غالب بر این اشکال، مدنظر قرار داده‌اند. به عبارت دیگر، بحث اصلی پیرامون دیپلماسی دیجیتال تا سطح مسائل مربوط به تغییر در مقابل استمرار با توجه به اشکال سنتی هدایت روابط دیپلماتیک، چه دوجانبه، سه‌جانبه یا چندجانبه، تقلیل یافته است. یکی از بزرگ‌ترین سخنگویان دیپلماسی دیجیتال، الک راس مشاور ارشد سابق حوزه نوآوری در وزارت خارجه در زمان وزارت هیلاری کلینتون بوده است که بارها عنوان کرده است که «قرن بیست و یکم زمان بسیار بدی برای دمدمی مزاجی بودن است» (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۲۸). این امر در دو سطح واجد اهمیت است: نخست از این نظر که توجه را به سمت ماهیت جوامع معاصر و موضع آنها در قبال طیف دموکراتیک جلب می‌کند و ثانیاً از این لحاظ که از دست دادن کنترل فردی و جمعی بر پیام‌رسانی عمومی و مخاطبان، با توجه به انتشار آنی دانش که به لطف اینترنت امکان‌پذیر شده است، باید پذیرفته شود. بنابراین کنترل پیام دیپلماتیک یا فقدان چنین کنترلی، یک مساله غیرمعمول پیش روی کل محافظه‌کارانی بوده است که دشمن تغییرات ناگهانی هستند. شاهد این مدعا مدت زمان مدیدی است که طول کشیده تا پیشرفت‌های فناورانه به امور بوروکرات‌های حوزه دیپلماسی نفوذ کند و به بخشی از وظایف و زندگی حرفه‌ای آنها بدل شود. (۴) اگر موضوع آزادی اینترنت در ابتدا رکن اساسی دیپلماسی عمومی، به خصوص در زمان وزارت هیلاری کلینتون بود، اما به زودی و پس از رسوایی پیام‌های تلگرافی و یکی لیکس و افشاگری‌های ادوارد اسنودن، به عاملی علیه دستگاه دولتی بدل شد و مسائل مربوط به نحوه مواجهه دولت آمریکا با وضعیت مزبور و گفتمان و دیدگاه‌های برخاسته از آن، مورد توجه قرار گرفت. (بحث عمیق‌تر پیرامون این موضوع در بخش واقعیت‌ها از فصل حاضر ارائه شده است).

راس پذیرفت که دیپلماسی دیجیتال باید مکمل و نه جایگزین، شیوه‌های سنتی دیپلماسی «پشت درهای بسته در راهروهای قدرت» باشد (گوستین

۲۰۱۱، پاراگراف ۱). دلیل چنین تصویری این است که دیپلماسی دیجیتال از «فناوری‌های گسترده موجود در راستای دسترسی به شهروندان، شرکت‌ها و دیگر بازیگران غیردولتی» استفاده می‌کند، در حالی که دیپلماسی «آفلاین» همچنان بازتاب‌دهنده جهان ارتباطات، کانال‌های دیپلماتیک و مذاکرات کند دولت با دولت است، یا آنچه «راس» علاقه دارد آن را به صورت زیر توصیف کند: «گفت‌وگوی سفیدپوستانی با پیراهن‌های سفید و کراوات‌های قرمز با دیگر سفیدپوستان با پیراهن‌های سفید و کراوات‌های قرمز که در حالی که پرچم‌ها در پس زمینه است، چند و چون روابط را تعیین می‌کنند» (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۷). مفهوم جدید دیپلماسی دیجیتال برای طرفداران آن به معنای چرخشی در شکل و راهبرد است، به طریقی که «تلاش‌های دیپلماتیک سنتی را تقویت کرده، راه‌حل‌های خط مشی سیاسی فناوری محور را توسعه دهد و کنش‌گرایی سایبری را ترغیب کند» (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۸) و بر پایه دیپلماسی سنتی، فناوری‌ها، شبکه‌ها و آمار جمعیتی معاصر را مدنظر قرار دهد. به علاوه، با وجود تغییر حالات و نظم و ترتیب دیپلماسی دیجیتال و کاهش شک و تردیدها، طرفداران این شیوه مکرراً عنوان کرده‌اند که اهداف ارتباطات دیپلمات‌های بین‌المللی، با وجود تغییر رسانه ارتباطات، محققاً تغییری نکرده است (کونتی ۲۰۱۱). محققاً بر این امر تأکید شده تا ترس از اهمیت و اثرات دیپلماسی دیجیتال بر شیوه‌های مرکزی دیپلماتیک برطرف شود. بنابراین طرفداران دیپلماسی دیجیتال به تغییرات در قالب‌دهی و نه در پیام‌رسانی اشاره می‌کنند و این امر را می‌توان در طریقه استفاده از اکثر کانال‌های رسانه‌های اجتماعی، به عنوان «شاخک‌های» گسترده پیام یک دولت و انتشار ارزش‌ها و سیاست‌ها توسط آن، مشاهده کرد. مثال‌هایی از این مورد را می‌توان روی کانال‌های رسمی اکثر وزارتخانه‌های امور خارجه کشورهای غربی مشاهده کرد که در آنها اخباری منتشر شده، تاریخ سفرها، بیانیه‌های اخیر و مشاوره‌های خود را به هم پیوند می‌زنند یا بر تلاش‌های دیجیتالی صورت گرفته در جریان مأموریت‌های خارجی‌شان

تأکید می‌کنند.

نهایتاً، پراهمیت است که در اینجا بر نقش رسانه و معنای آن برای طرفداران دیپلماسی دیجیتال اشاره شود. نوآوری‌های فناورانه اخیر، به عنوان مرکز ملی و منبع عناصر غالب انقلاب وب ۲/۰، از توجه چشمگیر نهادهای دولتی ایالات متحده منتفع شده‌اند که تشخیص داده‌اند این نوآوری‌ها به طور مستمر و نه فقط درون مرزهای آمریکا، گسترش خواهد یافت. در اینجا وزارت خارجه تحت رهبری باراک اوباما و هیلاری کلینتون، به عنوان نیروی اصلی پشت ارتقای شرکت‌ها، برندها و پلتفرم‌های حوزه رسانه‌های اجتماعی، هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی قلمداد شد. این وضعیت برجسته هیلاری کلینتون تا حدودی بر دیگر اعضای کابینه، از جمله آژانس‌ها و وزارتخانه‌های قدرت سخت که مسلماً در پذیرش رسانه جدید برای تاکتیک‌های غیرنرم‌جانب احتیاط را رعایت می‌کردند، غالب شد. به این ترتیب، نادیده گرفتن این پیشرفت‌های فناورانه همچنین به عنوان انکار موفقیت بخش خصوصی شد که دیگر دولت‌ها می‌توانستند بیشتر از آن منتفع شوند. بنابراین، به لطف کانال‌های دیجیتالی برقرار شده درون حوزه خدمات خارجی، شماری از مخاطبان که تا پیش از این غیر قابل تصور بود (گروهی به بزرگی جوامع)، از آن به بعد به هدف دیپلمات‌های دیجیتالی بدل شده‌اند که در غیر این صورت عمدتاً همچنان دور از دسترس تعامل مستقیم از طریق دیپلماسی سنتی باقی می‌ماندند. در اینجا می‌توان صرفاً به کارمندان وزارت خارجه ایالات متحده اشاره کرد که به عنوان وبلاگ‌نویسانی به زبان‌های عربی، اردو و سومالیایی در عرصه وبلاگی جهان عرب فعالیت می‌کنند تا با افراط‌گرایی آنلاین مقابله کرده و در عین حال علناً ادعاهای باطل را رد می‌کنند و آزادانه صدای خود را به عنوان نماینده دولت آمریکا منتشر می‌کنند (بارتون ۲۰۱۲).

از جنبه داخلی نیز دیپلماسی دیجیتال به نفع هیات‌های دیپلماتیک و بوروکرات‌های حوزه خدمات خارجی درون‌های نهادهای مربوطه، تمام شده است؛ امری که به واسطه بهبود همکاری نهادی از طریق افزایش تسهیم

اطلاعات و نیز دسترس‌پذیری مرکزیت‌بخشی اطلاعات، محقق شده است. به این ترتیب، وزارت خارجه ایالات متحده از ابزارهای متعدد، شامل کریدور، انجمن‌های وزارت خارجه و دیپلوپدیا، به منظور بهبود مدیریت دانش واسطه‌ای منتفع می‌شود (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۰). به طور خلاصه، کریدور یک «سایت شبکه‌ای حرفه‌ای داخلی» شبیه فیس‌بوک است که به واسطه آن می‌توان صورت‌جلسات و اطلاعات و دانش‌های دیگر را هم با کلیه کارمندان وزارت خارجه و هم با گروه‌های متمرکز کوچک‌تر به اشتراک گذاشت و نیز می‌توان به کمک آن، همکاری با مهارت‌های خاص را جهت انجام پروژه‌های ویژه جست‌وجو کرد (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۱). دیپلوپدیا که قدمت بیشتری از کریدور دارد، عبارت است از دانشنامه [ویکی] داخلی وزارت خارجه که به عنوان «مخزن مرکزی اطلاعات وزارت خارجه» مورد استفاده قرار می‌گیرد و «به خصوص در جریان رسیدگی به مسائل غیرعادی نظیر نظارت بر آزمون کارمندان خدمات خارجی مفید است» (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۲). در نهایت، انجمن‌های وزارت خارجه، قدیمی‌ترین ابزار بین موارد مذکور است و شامل وبلاگ‌هایی مربوط به مسائل خاص است که طیف وسیعی از حوزه، از سیاست و مدیریت گرفته تا زبان و علایق اجتماعی را تحت پوشش قرار می‌دهد (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۳). انجمن‌ها ابزارهایی چابک برای تسهیل همکاری بین وزارتخانه‌ها و درون هر وزارتخانه پیرامون هر موضوعی هستند (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۴)؛ آنها همچنین «با امکان‌پذیر ساختن ادامه همکاری کارمندان باتجربه در حوزه تخصصی‌شان از طریق گروه‌های انجمن، حفظ و نگهداری دانش» را تسهیل می‌کنند و بسیار سودمندتر از گروه‌های کریدور هستند، چراکه «مباحثات مفصل‌تری که ماهیتا دائمی‌تر هستند (و بایگانی می‌شوند و در آینده قابل جست‌وجو هستند)» را میسر می‌سازند (هانسون ۲۰۱۲، ب، ۱۴). پذیرش انقلاب دیجیتالی درون هیات‌های دیپلماتیک از جانب طرفداران قدرت نرم، شک و تردیدهایی را پیرامون مزایا و منافع دیپلماسی دیجیتال در حوزه امور دیپلماتیک و نیز در رابطه با مشروعیت قدرت دولت‌ها، برای



برخی ناظران ایجاد کرده است. یکی از معروف‌ترین شکاکان نسبت به دیپلماسی دیجیتال، اوگنی موزوروف بوده که استاد دانشگاه جورج‌تاون است و در نقدش تأکید کرده که پیشرفت‌های فناورانه نمی‌توانند و نخواهند توانست در جایی که تلاش‌های آفالین/سنتی شکست می‌خورند، موفق شوند (مرتبط با مواضع «راس» پیرامون آزادی اینترنت و جوامع باز/ بسته؛ بارتون ۲۰۱۲). وی همچنین خاطرنشان کرده است که دیپلماسی عنصری از سیاست‌ورزی است یا باید باشد که «نباید به مطالبات مبنی بر «دولت باز» مقید شود؛ [چراکه] هرگاه دیپلماسی موفق عمل می‌کند، معمولاً به دلیل آن است که پشت درهای بسته صورت می‌گیرد، اما تحقق این امر ممکن است در عصر بوروکرات‌های اهل توثیتر، هر چه بیشتر دشوار باشد» (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۲۹). درباره این موضوع خاص، موزوروف صرفاً با صدای بلندتری نگرانی‌های بسیاری از شکاکان، نه ضرورتاً در باب اهمیت فناوری به کار رفته در شیوه دیپلماتیک، بلکه به ویژه در مورد نقش متصور برای دیپلماسی دیجیتال در مقایسه با رویکردهای با قدمت، آزموده شده، غیرشفاف و پذیرفته شده و اجرا شده به طور گسترده، را تکرار کرده است.

موزوروف همچنین با ارجاع به پیوندهای نزدیک بین بخش خصوصی و دولت ایالات متحده در حوزه دیپلماسی دیجیتال، خاطرنشان کرد که «دیپلمات‌های دیجیتالی کلینتون با همراستا کردن خود با شرکت‌ها و سازمان‌های اینترنتی، دشمنان خارجی خود را متقاعد کرده‌اند که آزادی اینترنت، اسب تروای دیگری برای امپریالیسم آمریکایی است» (بارتون ۲۰۱۲، پاراگراف ۱۹). خطر ضمنی برای این شیوه در اینجا صرفاً نهفته در استدلال‌ات آشکار تجدید شده پیرامون امپریالیسم آمریکایی نیست، بلکه این است که انقلاب وب ۲/۰ که به طرق مختلف در زندگی مردم نفوذ کرده ممکن است دچار وابستگی شدید به منافع آمریکا و ارزش‌های غربی تحمیل شده به کشورهای بی‌میل نسبت به آن منافع و ارزش‌ها شود. متعاقباً، پیوند بین بخش خصوصی در سیلیکون ولی و وزارت خارجه ایالات متحده، آن‌گونه که

به آن اشاره شده است، می‌تواند همان گونه که موزوروف استدلال می‌کند، نه تنها به عنوان فایده‌گرایی، بلکه به عنوان «مطلوب‌گرایی یا معاوضه» قلمداد شود. مقامات وزارت خارجی موضعی فلسفی را در قبال این موضوع اتخاذ کرده و به تمایز بین «دولت‌هایی که اطلاعات را کنترل می‌کنند - یا تلاش می‌کنند کنترل کنند - و دولت‌هایی که چنین کاری نمی‌کنند» اشاره می‌کنند، در حالی که دولت‌های دسته اول قادرند شبکه‌ها را ببندند، اما دولت‌های دسته دوم نمی‌توانند (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۳۲). از چشم‌انداز بخش خصوصی، موزوروف هشدار می‌دهد که اکنون رژیم‌های سرکوبگر شرکت‌های حوزه فناوری در ایالات متحده که تلاش‌های حوزه دیپلماسی الکترونیکی را میزبانی می‌کنند را به عنوان «شاخک‌های پژوهشی سیاست خارجی آمریکا» قلمداد کرده و «کلید کاربران آن ابزارهای اینترنتی را با دیده شک و تردید می‌نگرند» (بارتون ۲۰۱۲، پاراگراف ۱۹). علاوه بر موزوروف، کارلوس پاسکوال سفیر سابق ایالات متحده در مکزیک نیز به این نکته اشاره و تأیید کرده است که پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی که برای مثال از چشم چین، ایران یا کوبا به عنوان ابزاری در دست دولت ایالات متحده قلمداد شده‌اند، صرف نظر از وجود یا عدم وجود پیوند واقعی، خطری برای شرکت‌های اینترنتی و نیز مردمی که همچنان از شبکه‌ها استفاده‌ها می‌کنند، خواهند بود (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰). این استدلال مبتنی بر شواهدی است که حداقل در یک مورد، مبنی بر درخواست موفقیت‌آمیز وزارت خارجه از شرکت‌های حوزه رسانه‌های اجتماعی (به خصوص توئیتر در نمونه مورد نظر در اینجا)، در برهه‌های زمانی حیاتی در حوزه‌های حساس، برای در دسترس نگه داشتن شبکه با وجود برنامه‌ریزی قبلی برای بستن شبکه جهت عملیات نگهداری است که نمونه آن، اعتراضات سال ۲۰۰۹ در ایران بود؛ درخواستی که محققا برخلاف سیاست اعلام شده اوباما مبنی بر عدم دخالت در وضعیت پساانتخاباتی در ایران بود (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰). به این ترتیب، می‌توان نکات مشترک میان موضوعات اصلی بحث پیرامون دیپلماسی دیجیتال را آشکارا تشخیص داد، در حالی که به طور همزمان

دو طرف بحث بر جنبه‌های متفاوتی با اثرات این رویکرد تأکید می‌کنند. به علاوه، دو طرف چشم‌اندازی شفاف‌تر را پیرامون مبحث دیپلماسی دیجیتال فراهم می‌آورند که بر اساس آن، دیگر دست‌اندرکاران یا دولت‌ها را می‌توان در هنگام توسعه و پیاده‌سازی راهبردهای شان مدنظر قرار داد. این امر در دو بخش آتی و به واسطه بررسی برخی انتظارات و واقعیت‌ها/ محدودیت‌های این شیوه، هم از لحاظ ذی‌نفعان آن و هم از نظر عموم به طور کلی، نشان داده خواهد شد.

### انتظارات

برخی انتظاراتی که دیپلمات‌های دیجیتالی، طرفداران آنها و ناظران عمومی از دیپلماسی دیجیتال دارند یا انتظاراتی که پیشاپیش در مورد این شیوه ایجاد کرده‌اند، به گونه‌ای غیرمستقیم از برخی خطوط اصلی بحث بالا، اما نه ضرورتاً به دلیل این بحث، ظهور کرده است. این انتظارات از لحاظ نظری و تجربی، طیف وسیعی از موضوعات مرتبط با جهان دیپلماتیک را تحت پوشش قرار می‌دهد که هم قابل اعمال در مورد حوزه‌های متعارف آن (شامل دیپلماسی عمومی) است و هم در مورد اهداف پیچیده‌تر آن (هدف‌گیری خرد در حوزه کارآفرینی، مسائل امنیتی و...)، کاربرد دارد. در بخش پیش رو، برخی از واقعیت‌های عملی که تاکنون با توجه به امیدواری حاصل از اجرا و انتشار رو به گسترش دیپلماسی دیجیتال ظهور کرده است به تفکیک مطرح خواهند شد. انتظارات مطرح شده در این بخش شامل موارد زیر است: پیوندی علی‌بین دیپلماسی دیجیتال و مشارکت و منفعت بزرگ‌تر در سیاست‌گذاری، پلتفرم‌های گسترش یافته که بر پایه آنها برندسازی ملی صورت می‌گیرد و افزایش محبوبیت دیپلمات به عنوان انتقال‌دهنده پیام ملی و سیاست‌های کشورش.

دیجیتالی شدن دیپلماسی در ارتباط مستقیم با معیار کنش در دیپلماسی عمومی، یک اختلاف جزئی دموکراتیک را با خود به همراه آورده که پیش از این از آن مستثنی شده یا از جانب آن نادیده گرفته می‌شد. در اینجا

فرض بر این است که از طریق دیپلماسی دیجیتال، مشارکت و منفعت بزرگ‌تری در حوزه سیاست‌گذاری (دیپلماتیک، اما نه به طور انحصاری)، پدید خواهد آمد. از سوی دیگر، برخی کاربردهای دیپلماسی دیجیتال، در خلال گذارهای دموکراتیک امتحان شده، نظیر تلاش‌های صورت گرفته در خلال بهار عربی، نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته تا در فراسوی مرزهای یک کشور در مورد اتفاقات داخلی آن کشور اطلاع‌رسانی کند؛ اتفاقاتی که منابع دولتی رسمی آنها را تکذیب می‌کردند. از چشم‌انداز ذی‌نفعان، بهره‌برداری از دیپلماسی دیجیتال، مخاطبان پیام آنها را افزایش داده و آنها را مستقیماً در تماس با مردم قرار می‌دهد، در حالی که رسانه‌های دولتی و رسانه‌های تحت کنترل دولت را که ممکن است ارتباطات اولیه را مختل کنند، دور می‌زند. درست است که امر مزبور برای شهروندان «جوامع بسته» واجد اهمیت است، اما حتی ورای این موارد، هر شخصی در هر جای جهان می‌تواند با دسترسی اینترنتی و یک حساب کاربری روی یکی یا بیش از یکی از پلتفرم‌های اصلی رسانه‌های اجتماعی (که نصب آنها هیچ هزینه‌ای ندارد)، با کانال‌های رسمی و پیام‌رسان‌های دولتی‌های دیگر (یا سازمان‌های بین‌المللی) یا دولت متبوع خود تماس برقرار کند.

به این ترتیب، مردم به دریافت‌کنندگان مستقیم پیام‌های دیپلماتیک بدل شده‌اند؛ امری که در گذشته صرفاً از طریق کانال‌های دولتی یا ژورنالیستی اتفاق می‌افتاد. بررسی مختصری پیرامون وزارتخانه‌های امور خارجی‌ای که قویاً دیپلماسی دیجیتال را پذیرا شده‌اند، نشان می‌دهد که در حساب‌های کاربری توییتری آنها (که در آنها کاربران منفرد علناً قابل شناسایی هستند، برخلاف برخی دیگر از پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی)، از میان ده‌ها و صدها هزار دنبال‌کننده، شمار زیادی وارد تعامل نمی‌شوند، یعنی علناً با هیچ ذی‌نفع دیپلماتیکی (دولت‌های خارجی، سازمان‌های محلی یا بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی، رسانه‌ها و...)، ارتباط برقرار نمی‌کنند. البته هر تعداد از این ذی‌نفعان ممکن است با حساب‌های کاربری شخصی خودشان یا در راستای اهداف شخصی نظیر کسب اطلاعات کلی یا

دسترسی به یک خط ارتباط مستقیم، فعالیت‌های وزارتخانه‌های امور خارجه یا دولت‌ها را دنبال کرده یا بر آنها نظارت کنند، چراکه کاربران مجبور نیستند اطلاعات شغلی یا نیات خود را فاش کنند. مقایسه تعداد کل دنبال‌کننده‌های این حساب‌های کاربری (به خصوص در توئیتر که کاربران به وضوح علنی فعالیت می‌کنند)، با کل جامعه بازیگران بین‌المللی نشان می‌دهد که دسته اول کاملاً بر دسته دوم غلبه می‌کند و فضای چشمگیری برای شهروندان فعال یا کنجکاو فراهم می‌آورد تا محتوای آنلاین منتشر شده توسط دولت‌های خارجی را مدنظر قرار دهند. با توجه به ماهیت عمومی و شفاف کانال‌های رسانه‌های اجتماعی، کاربرانی نظیر ذی‌نفعان دیپلماتیک فاقد توانایی کنترل گسترده مخاطبان‌شان هستند (هر پلتفرمی امکان مسدود کردن تعاملات آزاددهنده را برای کاربران فراهم می‌آورد، اما نمی‌توان حساب‌های کاربری را بی‌جهت مسدود کرد) و به این ترتیب شهروندان هر کشوری و نیز ذی‌نفعان مختلف می‌توانند از این جنبه دموکراتیک رسانه‌های اجتماعی که اکثر دولت‌های خارجی خود را نسبت به آن مقید کرده‌اند، منتفع شوند.

در جریان استفاده‌های متعارف از دیپلماسی دیجیتال، کارمندانی که مأموریت‌های دائمی دارند و سفرا، کانال‌های دیجیتالی بیشتری را (علاوه بر صفحات وب پیشین خود)، از طریق حساب‌های کاربری شخصی روی پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی توسعه داده‌اند که طی سال‌های اخیر شاهد افزایش چشمگیر شمار کاربران و اعضای این جماعت‌های آنلاین بوده‌اند. وزارتخانه‌های و بخش‌های امور خارجه حتی تحت آموزش‌های مستقیم و غیرمستقیم قرار گرفته و از جانب برخی از این شرکت‌ها در راستای افزودن این بعد جدید به وظایف شغلی‌شان مورد حمایت قرار گرفته‌اند. برای مثال، ال کراس در زمان حضور خود در وزارت خارجه، همراه با جرد کوهن و بخشی از کارمندان وزارت خارجه در زمان کلینتون، بارها از شرکت‌های سیلیکون ولی محور نظیر فیس‌بوک، گوگل یا توئیتر دیدن کردند تا از خدمات و مزایای آنها مطلع شوند و سپس به واشنگتن دی.سی بازگشتند

و این دانش را در محل کار خود به کار بستند. به طور مشابه، در کانادا در آغاز سال ۲۰۱۴، جان بیرد وزیر امور خارجه شخصا از سیلیکون ولی دیدن و با مقامات اجرایی در گوگل و توئیتر ملاقات کرد و از اثرات اینترنت و رسانه‌های اجتماعی بر شکل‌دهی به سیاست‌های دولت و سیاست خارجی آن مطلع شد. فیس‌بوک کانادا نیز علاوه بر توئیتر کانادا و گوگل کانادا، جلسات آموزشی را برای کارمندان پارلمان در اوتاوا برگزار کرده و مزایا و کاربردهای پلتفرم‌های خود را برای آنها تشریح کرد. بنابراین، این شرکت‌ها دامنه توجه خود را تا فراسوی خلق و شکل‌دهی به سیاست دولت، گسترش داده و مزایای سیاسی را نیز مدنظر قرار می‌دهند. اکنون با بازگشت به قلمرو دیپلماتیک می‌توانیم سفرایی را بیابیم که خودشان (و نه فقط حساب‌های کاربری نهادی‌شان)، روی برخی پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی موجود فعال هستند و هم با مردم کشوری که در آن مشغول به کار هستند در تماسند و هم با دیگر دیپلمات‌های بین‌المللی و حتی بین خودشان ارتباط برقرار کرده و جامعه دیپلماتیک بین‌المللی را وارد جهان آنلاین می‌کنند.

از چشم‌انداز دیپلمات‌های دیجیتالی، میشل مک‌فاول سفیر سابق ایالات متحده در فدراسیون روسیه ادعا کرد که از یک راهبرد رسانه اجتماعی چندزبانه مبتنی بر پلتفرم چندگانه به عنوان بخشی از حرفه خود استفاده می‌کند. البته یکی از نخستین قیودی که وی با آن مواجه شده بود، عبارت بود از چگونگی ترکیب جنبه‌های شخصی و حرفه‌ای و یادگیری ضوابط موجود (فریلند ۲۰۱۲ ب). این همان عرصه‌ای است که در آن همان‌طور که پیش از این عنوان شد، دست‌اندارکاران درس‌هایی را پیرامون زمان و کاربرد الکترونیکی فرا می‌گیرند و این امری است که با توجه به بداعت فناوری و قابلیت‌های کاربردی آن، قابل درک است. مک‌فاول به خصوص از توئیتر استفاده کرد و زمانی که در پی مطرح کردن موضوع پیچیده‌تری بود از وبلاگ‌نویسی بهره برد و از فیس‌بوک نیز زمانی که خواهان گفت‌وگو با یک جماعت بود استفاده کرد. وی تلاش کرد بیشتر

به زبان روسی بنویسد، اما گاهی از الفبای لاتین هم استفاده کرد و وقتی که خواهان برقراری ارتباط با دنبال کنندگان خود در کشورهایی به غیر از روسیه بود، پست‌هایی را به زبان انگلیسی منتشر کرد (فریلند ۲۰۱۲ ب). به زبان خود وی، رسانه اجتماعی چیزی بیش از یک ابزار برای ارتباطات بود رسانه اجتماعی همچنین پنجره‌ای مناسب رو به مباحثه در سطح ملی بود که ابزارهایی را به منظور دسترسی به فراسوی رسانه‌های ملی گاه‌ها متخاصم و صحبت با هر فرد روسی که به گفته‌های وی اهمیت می‌داد، در اختیارش قرار داد (فریلند ۲۰۱۲ ب).

میشل اورن سفیر سابق رژیم صهیونیستی در ایالات متحده به مانند سفیر مک‌فاول، آشکارا تصدیق کرد که در استفاده از رسانه‌های اجتماعی جانب احتیاط را رعایت کرده و تمعدا تلاش می‌کرده تا از مشاجرات دوری کند، در حالی که روی امور زیر تمرکز می‌کرده است: قدردانی از مقامات برجسته ایالات متحده که با وی ملاقات کرده یا میزبان وی بوده‌اند، به اشتراک گذاشتن لینک مقالات خود در روزنامه‌ها یا متن سخنرانی‌هایش و آرزوی عصری شاد برای مردم در روز شنبه (تریسی ۲۰۱۲). تأثیر تلاش‌های وی هنوز نامشخص است، چراکه اندازه‌گیری و تفسیر دیپلماسی دیجیتال دشوار است. برخی تأثیرات و واکنش‌های منفی را می‌توان به گونه‌ای شفاف‌تر و با توجه به توجهی که جلب می‌کنند (نظیر حادثه استارباکس که در بخش بعد به آن اشاره شده)، اندازه‌گیری کرد، در حالی که تلاش‌ها و اقدامات مثبت، بی‌سر و صداتر و یا به طور غیرمستقیم ستایش می‌شوند (مانند تلاش‌های فرح پاندیث که در ادامه در مورد آن بحث شده است). یک جنبه که می‌توان قویا موافقت کرد که دیپلماسی دیجیتال موفقیت قابل توجهی در آن کسب می‌کند، عبارت است از گردآوری داده‌ها/اطلاعات خام از سوی دست‌اندرکاران مأمور به خدمت در خارج از کشور و این امر را برخی از دیپلمات‌هایی که در فصل حاضر ذکرشان رفت نیز تأیید می‌کنند. سفیر اورن تصدیق کرد که اکنون جایگزین‌های اندکی وجود دارد که مثلاً در حد توثیق فراگیر و اثربخش و با دامنه وسیعی از مخاطبان جوان باشد. در واقع،

توثیتر وی را قادر ساخت تا با دیگر دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران ارتباط برقرار کند و در عین حال امکان دسترسی شخصی به عموم هم برای وی فراهم شد (تریسی ۲۰۱۲). این فعالیت‌ها روی پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی اگرچه مستقیماً ربطی به سیاست‌گذاری و مذاکرات ندارند، اما در هر صورت تعاملات یا درک پیوند درونی بین نخبگان دیپلماتیک و شهروندان عادی را تسهیل کرده‌اند. البته این در حالی است که هنوز مذاکرات و ملاقات‌های دوجانبه «آفلاین» پابرجا هستند که نمی‌توان همیشه در مورد آنها «توثیت» کرد. مزیت کلیدی متصور برای دست‌اندرکاران، آن‌گونه که برخی از آنها اشاره کردند، عبارت بود از توانایی شخصی‌سازی (یا انسانی کردن) خودشان از طریق پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی، به طریقی که تصویر بهتری از کشورشان را نسبت به آنچه ممکن است به آنها نسبت داده باشند، ارائه دهند. در نهایت، آگاهی و توجه فزاینده به وضعیت تقریبی دیپلمات‌ها مسلماً سبب نرم‌تر شدن عقاید عمومی درباره آنها خواهد شد و این امر تا حدی اتفاق می‌افتد که دیپلمات‌ها خود را متعهد می‌کنند که فرای مشغله‌های کاری خود، زمانی را به ارتباط با مخاطبان‌شان اختصاص دهند و مانند شهروندان عادی وقت بگذرانند - دنبال کردن فعالیت‌ها و داستان‌های دوستان یا همکاران‌شان، به اشتراک گذاشتن اطلاعات یا عکس‌ها/تصاویر ویدئویی با دنبال‌کنندگان‌شان - به این ترتیب، شفافیت و پاسخگویی حرفه غیرانتخابی‌شان افزایش می‌یابد.

از جنبه دموکراتیک دیگری از دیپلماسی دیجیتال، ابزارهای آنلاین در شرایط مختلفی به کار گرفته شدند تا شیوه‌های دموکراتیک را تقویت کنند یا موجد تغییری در رابطه با تضييع حقوق بشر در دیگر کشورها شوند، و در این رابطه، معروف‌ترین موارد تاکنون عبارت بوده‌اند از آشوب‌های پس از انتخابات سال ۲۰۰۹ در ایران و بهار عربی. حتی قبل از این موارد نیز می‌توان مثال‌هایی را از کاربرد کارزارهای دیجیتالی در اعتراضات گسترده سازمان‌دهی شده از طریق فیس‌بوک، اسکایپ و پیام‌رسانی فوری علیه نیروهای انقلابی مسلح در کلمبیا (فارک)، در تقریباً ۲۰۰ شهر در سراسر



جهان مشاهده کرد که در نهایت به بزرگ‌ترین اعتراض علیه یک سازمان تروریستی، در تاریخ بدل شد (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰). گروه «مسوول» بسیج کردن مردم در مورد اخیر، یعنی گروه یک میلیون صدا علیه فارک، پس از آن رویداد، ایجاد شبکه‌های اجتماعی با حضور افرادی که می‌توانند درباره نحوه مبارزه با تروریسم در جهان، صحبت کنند را آغاز کرده است، در حالی که به طور همزمان شکلی اساسی از جامعه مدنی را به گونه‌ای اثربخش در فضای آنلاین گسترش می‌دهد که در ابتدا از یک مساله ملی منفرد نشات گرفت. به طور مشابه، می‌توانیم به کارزار فیسبوکی اخیر «اسرائیل ایران را دوست دارد» اشاره کنیم که در پی دور هم جمع کردن اسرائیلی‌ها و ایرانی‌ها و تقویت صلح بین دو کشور است. این جنبش رسانه اجتماعی که در سال ۲۰۱۲ آغاز شد، اکنون بالغ بر ۱۲۰ هزار دنبال‌کننده در فیس‌بوک دارد که افرادی از سراسر جهان هستند و سبب شده است که کارزارهای دیگری نیز روی برقراری صلح در خاورمیانه تمرکز کنند. در نمونه دیگری، اعتراضات در ایران که در ژوئن سال ۲۰۰۹ آغاز شد، از گوشی‌های موبایل و رسانه‌های اجتماعی به منظور گرفتن عکس و ویدئو از ندا آقاسلطان، زن جوان ایرانی استفاده شد و انتشار گسترده و سریع این عکس‌ها و ویدئوها و به اشتراک گذاشتن اطلاعات، توجه مردم نقاط مختلف جهان را جلب کرد. به علاوه، عمده اخباری که در مورد اعتراضات پسانتخاباتی ایرانیان به غرب می‌رسید، از طریق شبکه‌های اجتماعی منتشر شد؛ امری که ثابت می‌کند امروزه در زمان وقوع بحران، می‌توان منابع «جایگزین» اطلاعات و برقراری تماس را یافت. علاوه بر این، در روز سوم اعتراضات، یک پست آنلاین از میرحسین موسوی کاندیدای مخالف، به وزارت خارجه ایالات متحده گوشزد کرد که تویتر قرار است برای انجام عملیات نگهداری از دسترس خارج شود، امری که سبب ایجاد وقفه در ارتباطات بین معترضان و انتقال اطلاعات می‌شد. در نهایت، این اتفاق [از دسترس خارج شدن تویتر]، روی نداد (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰). به طور مشابه، در جریان جنبش‌های بهار عربی، رسانه‌های اجتماعی نقشی حیاتی را در بسیج نیروها

و افزایش آگاهی از واقعیت‌های هر روزه در خیابان‌های مراکز شهری که تحت تأثیر انقلاب‌ها قرار گرفته بودند، ایفا کردند.

یکی از انتظارات نهایی که دست‌اندرکاران، حامیان و مخاطبان دیپلماسی دیجیتال از آن دارند، عبارت است از برقراری پیوند علی بین زمان و توجه معطوف شده به تماس و تعامل با شهروندان عادی از طریق کانال‌های آنلاین و گوش سپردن مستقیم به نظرات آنان در مورد رویدادها/اخبار و افزایش محبوبیت دیپلمات خاصی که به عنوان پیام‌رسان کشورش یا پیام‌رسان دولت و ارزش‌هایی که در خارج از کشور نماینده آن هستند، عمل می‌کند. مشهودترین نمونه‌ای که می‌توان در اینجا به آن اشاره کرد عبارت است از فرح پانديث، نخستین نماینده ویژه ایالات متحده در جوامع مسلمان از جانب وزارت خارجه. در این مورد، آشکار شد که دیپلماسی دیجیتال برای پانديث و دولت اوپاما، راه حلی برای مشکل تلاش جهت تعامل معنادار با بیش از یک میلیارد نفر است. دیپلماسی آمریکا، پانديث را داشت؛ یک زن اصالتاً هندی خوش‌بین که از جانب ایالات متحده با جمعیت انبوه و متنوعی صحبت می‌کند که به طور مستمر نسبت به ایالات متحده و دولت آن مشکوک بوده‌اند. حضور وی با وجود فناوری پررنگ‌تر شد، به‌طوری که شغل وی «نویدبخش چیزی بیش از یک سری از پروازهای بین‌قاره‌ای بیهوده» بود (لیختن‌اشتاین ۲۰۱۰، پاراگراف ۵۲). پیام‌ها، پرسش و پاسخ‌های پانديث تفکیک شده و به زبان‌های پشتو، دری، اردو، عربی و... ترجمه شد و از طریق مسلمانانی که از قبل به عنوان «تأثیرگذار» شناخته شده بودند، روی پلتفرم‌های رسانه اجتماعی منتشر شد. این افراد تأثیرگذار قرار بود به عنوان واسطه بین پانديث و مخاطبانی در کشورهای اسلامی عمل کنند که مستقیماً متوجه عقاید آمریکایی ویژه که به آنها مربوط می‌شد نبودند یا در جایی که رسانه‌های تحت کنترل دولت ممکن بود، مواضع آمریکا در قبال تعامل با مسلمانان را تحریف کنند. نتایج این امر را می‌توان ترکیبی قلمداد کرد، چراکه در زمان پانديث، به نظر می‌رسید که جماعت‌های مسلمان عمدتاً در آفریقا و آسیا، اما همچنین در کشورهای

مشترک‌المنافع، مورد توجه بیشتری قرار گرفته‌اند، اگرچه این امر ضرورتاً منتج به چرخشی بزرگ در گرایش‌های ضدآمریکایی موجود و تبدیل آنها به گرایش‌های مثبت‌تر نشد. دفتر امور مسلمانان در وزارت خارجه از آغاز سال ۲۰۱۴، یک نماینده فعال جدید را به خدمت گرفته، اما حضور آنلاین آن افزایش چندانی نداشته است؛ در مقابل، به نظر می‌رسد که پس از پانديت، فعالیت دفتر مزبور تا حد قابل توجهی کاهش یافته است.

به طور مشابه، رژیم صهیونیستی با در نظر گرفتن همان مخاطبان هدف، یک سفارت مجازی را در سال ۲۰۱۳ برای کشورهای حوزه خلیج فارس (که به عنوان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز شناخته می‌شوند)، تأسیس کرد (۵) که مجزا از ارتباطات موجود و مذاکراتی بود که تا پیش از این در پشت درهای بسته پیرامون مسائل تجاری و همکاری صورت گرفته و دور از چشم عموم بوده است. تعامل عمومی سفارت مجازی با مخاطب هدف آن روی پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی و به زبان‌های عربی و انگلیسی صورت گرفته است و از طریق آن، اقداماتی نظیر تبریک اعیاد در موقعیت مناسب یا ترویج نوآوری‌های رژیم صهیونیستی که می‌تواند منافعی برای اعضای شورای همکاری خلیج فارس در پی داشته باشد، انجام شده است و البته از تعامل با کاربران پرخاشگر و پیام‌های مشاجره‌برانگیز دوری شده است. این امر در وضعیتی محقق شد که رژیم صهیونیستی فاقد هر گونه حضور دیپلماتیک فیزیکی رسمی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج است، اما با وجود این، وزارت امور خارجه رژیم صهیونیستی، به کارگیری دیپلماسی دیجیتال در راستای دسترسی به یک مخاطب کلا متخاصم را با وجود معاملات و منافع تجاری غیرمستقیم بین دولت یهودی اسرائیل و برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس، در دستور کار قرار داد. قبل از اسرائیل، نخست ایالات متحده یک سفارت مجازی را در ایران در سال ۲۰۱۱ راه‌اندازی کرد تا فرصت‌های گفت‌وگو با شهروندان ایرانی را افزایش داده و سیاست‌ها، فرهنگ و وجهه مردم آمریکا را تقویت کند و اطلاعات و دیدگاه‌های جایگزین را جدا از منابع دولتی

رسمی در اختیار مردم ایران قرار دهد. به گونه‌ای آشکار، یکی از اهداف سفارت مزبور عبارت بود از به چالش کشیدن تلاش‌های رژیم ایران «به منظور ایجاد یک دیوار الکترونیکی ممیزی، اختلال در امواج ماهواره‌ای و فیلترینگ آنلاین مردم ایران» (نولاند ۲۰۱۱، پاراگراف ۳).

وبسایت سفارت مجازی مذکور شامل موارد زیر بود: اطلاعاتی پیرامون فرصت‌های موجود در ایالات متحده، ذکر نمونه‌هایی از آمریکایی‌های مشهور ایرانی تبار، اطلاعات مشورتی برای شهروندان آمریکا، ارجاعاتی به دیگر حساب‌های کاربری در رسانه‌های اجتماعی به زبان فارسی، داستان‌های منتخب در مورد ایرانیانی که با حبس و توقیف ناعادلانه مواجه می‌شوند و جزئیاتی درباره داستان‌های خبری آمریکا و سیاست‌های دولت این کشور و نیز آنچه ایران با برچسب تبلیغات سیاسی غربی مشخص می‌کند یعنی ترویج دانش پیرامون جوامع باز، حقوق بشر جهان‌شمول، جوامع مدنی، سبک زندگی آمریکایی و آزادی اینترنت، با وجود موارد نویدبخشی که این حضور مجازی پیش روی شهروندان ایرانی قرار می‌دهد، در خلال ۱۲ ساعت نخست راه‌اندازی سفارت مجازی، این سفارت از سوی دولت ایران مسدود شد (از دسترسی ایرانیان به آن جلوگیری شد)، با این وجود، سایت مزبور به طور منظم به روزرسانی شده و حتی پیام تبریک رئیس‌جمهور اوباما برای نوروز سال ۲۰۱۴ روی این سایت قرار گرفته است. آمار رسمی مربوط به محبوبیت این سایت و یا تعاملات صورت گرفته از طریق آن و نیز اثرات آن، در زمان انتشار کتاب حاضر در دسترس نبود.

### واقعیت‌ها

در تضاد با انتظاراتی که دیپلماسی دیجیتال ایجاد می‌کند، واقعیت آن مبهم‌تر و پیش‌بینی‌ناپذیرتر از آن چیزی است که طرفداران این شیوه از ما می‌خواهند که به آن باور داشته باشیم. این به معنای آن نیست که کلیه انتظارات ایجاد شده توسط دیپلماسی دیجیتال محقق نشده‌اند، بلکه ناسازگاری‌هایی بین برخی لفاظی‌ها پیرامون پیاده‌سازی دیپلماسی

دیجیتال و کلیه منافع آن و برخی از شرایط و الزامات عملی که فرا رفتن از آنها دشوارتر است، وجود دارد. نمونه‌ای از این موارد می‌تواند طرح آزادی اینترنت ارائه شده توسط آمریکا باشد که یک علت یا یک معلول، استفاده وزارت خارجه از دیپلماسی دیجیتال بوده است. آزادی اینترنت یکی از رهنمون‌ها و اهداف صریح وزارت خارجه در زمان رهبری هیلاری کلینتون بوده که در کنار آن، پاسخ‌دهی و ارتباطات مشاوره‌ای و مدیریت اطلاعات و دانش هم صورت گرفته است. دیپلمات‌های آمریکایی، آزادی اینترنت را در جوامع استبدادی ترویج کرده‌اند، برای نمونه از طرح‌های چند میلیون دلاری خبر داده‌اند که هدف آنها عبارت است از حمایت از فعالان سیاسی دیجیتالی در دولت‌های مذکور، از طریق آموزش آنها در راستای استفاده راهبردی از ابزارهای آنلاین، به طوری که بتوانند حقوق جهان‌شمول خود، نظیر آزادی بیان، آزادی اجتماع و سخنرانی را تجربه کنند. مثالی از این مورد عبارت است از برنامه‌های کاربردی کمک خواستن در مواقع اضطراری برای فعالانی که در مورد دولت‌های فاسد جاسوسی می‌کنند و با آنها می‌توان شواهد مجرمانه گردآوری شده را پاک کرد.

با وجود این، در آن سوی این طیف می‌توانیم شاهد ستاد مرکزی ایالات متحده باشیم که از نرم‌افزار به منظور هدف قرار دادن وبسایت‌های رسانه‌های اجتماعی مورد استفاده توسط تروریست‌ها استفاده می‌کرده است. شرکت‌های خصوصی هم در تلاش‌های این حوزه دخیل هستند، به طوری که مثلاً شرکت امنیتی «ان‌تریپد» در کالیفرنیا برنامه‌ای را توسعه می‌دهد که با پوشش نمایه‌های جعلی متعدد فعالیت می‌کند، به امید اینکه ایرهایی که ۰۰۷ بعدی (یک جوان مراکشی که در بریتانیا به جرم استفاده از اینترنت به منظور برانگیختن حملات تروریستی متهم شد؛ فرانک ۲۰۱۱)، را به دام بیندازد و در حالی که بوروکرات‌های زیردست کلینتون بر آزادی اینترنت و سرمایه‌گذاری روی برنامه‌های ترویج آن تأکید کرده و فعالیت آنلاین در دولت‌های استبدادی را ترغیب می‌کردند، مخالفان در این جوامع به دلیل وجهه آنلاین‌شان شکنجه شده‌اند و شبکه‌های دیجیتالی مخالفان تحت

پیگرد شدید قرار گرفته است. رژیم‌های مصر، سوریه، چین و لیبی، حتی شهروندان خودشان و فعالیت‌های آنلاین آنها را با اقداماتی شبیه اقداماتی که به منظور متوقف ساختن فعالیت‌های تروریستی انجام می‌شود، شنود می‌کردند. نهایتاً، مطرح‌ترین نمونه از این واقعیت پیرامون آزادی اینترنت و ظهور یک عصر جدید دیجیتالی جدید با شفافیت و پاسخ‌گویی، عبارت بوده است از رسوایی کابلی افشا شده توسط ویکی‌لیکس و افشای‌های ادوارد اسنودن پیرامون برنامه‌های شنود آژانس امنیت ملی که در هر دو مورد، دولت آمریکا به عبث تلاش کرد تا آنها را به بهانه امنیت ملی، محرمانگی و حساسیت اطلاعات فاش شده، متوقف کند. کلمه بینش احتمالاً در اینجا مایه آسوده‌خاطری لفاظی‌های ایده‌آلیستی وزارت خارجه و تأیید آشکار این امر خواهد بود که دیپلماسی دیجیتال همچنان رویکردی رو به تکامل مستمر است که نمی‌توان کلیه مسائل ناشی از آن را پیش‌بینی کرد یا تحت پوشش قرار داد. این امر در مورد کشورهای که راهبردهای دیجیتالی منسجمی را در قالب گفتمان به کار گرفته شده، رهنمون‌های تعیین شده و اهداف تعیین شده، توسعه داده یا بهبود می‌بخشند.

به علاوه، از لحاظ جنبه دموکراتیک دیپلماسی دیجیتال، من در بخش قبل هم به این موضوع اشاره کردم: وجود پیوند علی‌متصور مورد انتظار یا پیش‌بینی شده توسط بوروکرات‌های حوزه امور خارجی در ضمن تعهدشان نسبت به تعامل با شهروندان عادی، علاوه بر وظایف «سنتی» عادی آنها مبنی بر تماس با نخبگان سیاسی، فرهنگی و ژورنالیستی و دیگران که اکنون می‌توانند آن را با بهره‌برداری از بعد آنلاین، تقویت کنند. مهم‌تر از همه اینکه تاکنون پژوهشی که بتواند پیش‌بینی وعده داده شده از نظر مفهومی توسط دیپلماسی دیجیتال را که به صورت زیر است، تأیید کند: تعامل آنلاین با شمار بیشتری از مردم یک کشور، به کندی بر عقاید عمومی آن جامعه پیرامون سیاست‌ها و دولتی که دیپلمات‌ها آن را در خارج نمایندگی می‌کنند، تأثیر می‌گذارد. با وجود فقدان پژوهش‌های سیستماتیک، گزارش‌های متعددی توسط شرکت‌های ارتباطاتی، نظیر

برسون-مارستلر، ارائه شده که در آنها رهبران جهانی و نیز نحوه استفاده شرکت‌ها از رسانه‌های اجتماعی، نحوه تعامل آنها با عموم مردم خارج از قلمرو سیاسی و دیپلماتیک و در راستای اهداف برندسازی، مدنظر قرار می‌گیرد. این امر تا حدودی با توجه به مدت زمان کوتاهی که از اجرای دیپلماسی دیجیتال می‌گذرد و نیز بداعت انقلاب رسانه‌های اجتماعی، صادق است و به همین دلیل هم تاکنون امکان انجام تحلیل چشمگیری که بتواند امید به تغییر در تصورات و گرایش‌ها را تأیید کند، فراهم نشده است. علاوه بر این، شک و تردیدهایی پیرامون معنادار بودن و عمق چنین تعاملی مطرح شده است به این معنی که آیا گوش سپردن در سکوت به حضور آنلاین مردم عملاً تأثیری بر مدیریت دانش دارد یا نه، یا اینکه آیا تعامل حاکی از تعاملات مستقیم واقعی، آنلاین یا آفلاین، با جوامع در سطح گسترده هست یا نه. به علاوه، در حالی که داده‌های کاربران توسط شرکت‌های ویژه و حتی دولت‌ها مورد واکاوی قرار گرفته است، اما این امر تاکنون عمدتاً به منظور هدف قرار دادن دسترس‌پذیری اطلاعات روی پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی و جهت تقویت برخی برندها/شرکت‌ها در تقابل با دیگران و بدون چندان پوشش یا منفعت دیپلماتیک معنادار، صورت گرفته است.

مساله تعامل آنلاین همچنان جای بحث دارد و یکی از راه‌های اثبات یا رد آن عبارت خواهد بود از انجام پژوهش میدانی گسترده از طریق گروه‌های ویژه، پرسشنامه‌ها یا پیمایش‌ها در حوزه‌های هدف منافع دولت‌ها. اگر چنین پژوهشی پیش از این، حتی توسط بازیگران مهم‌تر آنگلو آمریکایی انجام شده باشد، نتایج آن هنوز به طور عمومی منتشر نشده است. با این وجود، من گزارش تهیه شده توسط شرکت‌های ارتباطات بین‌المللی برسون مارستلر در این حوزه را که پیرامون پیوند رهبران جهانی از طریق توئیتر و تعامل آنها با یکدیگر یا با دنبال‌کنندگان‌شان صورت گرفته، تأیید می‌کنم. شاید آنها در آینده پژوهش خود را به فراسوی توئیتر گسترش دهند تا دیدگاه‌های دقیق‌تری را درباره تأثیر و اهمیت راهبردهای دیجیتالی

دولت‌های منفرد فراهم آورند، اما تا آن زمان، نمی‌توان در مورد اثربخشی راهبرد دیپلماسی دیجیتال یک دولت در رابطه با مخاطب هدف آن، به جمع‌بندی رسید. بنابراین، در گزارش مزبور نیز پیوند سیاست‌مداران و نهادها به طور ویژه مدنظر قرار گرفت. بر اساس یافته‌های این گزارش، کارل بیلد واجد بیشترین تعداد پیوندهای متقابل بود و توسط اداره خدمات خارجی اروپا، وزارت خارجه لهستان، دفتر کشورهای مشترک‌المنافع و کشورهای خارجی در بریتانیا و وزارت خارجه فرانسه دنبال می‌شد و باراک اوباما هم واجد کمترین پیوند در میان افراد تحلیل شده بود (برسون مارستلر ۲۰۱۳). اهمیت این امر در این واقعیت نهفته است که تعاملات خصوصی مستقیم ممکن است بین کاربرانی که به صورت دوجانبه یکدیگر را دنبال می‌کنند، روی دهد.

بر اساس گزارش دیپلماسی توثیقی که توسط برسون مارستلر منتشر شده، بیش از سه چهارم دولت‌ها (از طریق رهبران جهانی)، در توثیق حضور دارند، در حالی که کلیه ۴۵ دولت اروپایی و کلیه کشورهای آمریکای جنوبی به جز سورینام، واجد حساب کاربری رسمی در توثیق هستند (برسون = مارستلر ۲۰۱۳). در میان رهبران جهان، بیشترین تعداد دنبال‌کنندگان را باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده داشت و پس از وی نیز پاپ فرانسیس قرار داشت که تعداد دنبال‌کنندگان وی کمتر از سه چهارم دنبال‌کنندگان اوباما بود (برسون مارستلر ۲۰۱۳). بنا به این پژوهش همچنین آشکار شد که فعال‌ترین حساب‌های کاربری به ترتیب متعلق بود به رئیس‌جمهور ونزوئلا (با متوسط بیش از ۴۰ توثیق در روز)؛ رئیس‌جمهوری دومینیکن (با متوسط ۳۵ توثیق در روز)؛ و دولت کرواسی که میزان فعالیت آن تفاوت چندانی با مورد قبلی نداشت (برسون مارستلر ۲۰۱۳). بر حسب میزان تعامل برخی از این کاربران، نخست‌وزیر اوگاندا با ۹۶ درصد پاسخ دریافتی در رتبه اول قرار گرفت، پاول کاگامه رئیس‌جمهور رواندا با ۸۸ درصد پاسخ دریافتی در رتبه دوم و کارل بیلد با ۸۶ درصد پاسخ دریافتی در رتبه سوم قرار گرفت (برسون مارستلر ۲۰۱۳). از نخستین رهبران جهانی که در سال ۲۰۰۷



و مدت کوتاهی پس از ظهور این توئیتر، برای خود حساب کاربری ایجاد کردند، باراک اوباما، انریکه پنا نیتو از مکزیک، الیو دی روپو از بلژیک و استفن هارپر از کانادا بودند و در سال ۲۰۱۱ هم بیشترین تعداد حساب‌های کاربری در توئیتر توسط رهبران جهان ایجاد شد و بیش از ۱۱۰ رهبر جهانی استفاده از این رسانه اجتماعی را آغاز کردند (پرسون مارستلر ۲۰۱۳).

خارج از حلقه علمی (دانشگاهی یا غیردانشگاهی)، تصور عمومی می‌تواند برخی ملاحظات را در مورد وضعیت فعلی دیپلماسی دیجیتال در برخی موارد خاص، مطرح سازد. با وجود کل سرمایه‌های انسانی و مالی صرف شده توسط ایالات متحده جهت برندسازی مجدد از وجهه این کشور در جهان عرب، به نظر می‌رسد که ایالات متحده همچنان در تلاش‌های آنلاین و آفلاین خود موفق نبوده است. با این وجود، تاکنون قابل‌اعتمادترین و تحسین‌شده‌ترین حضور آنلاین مربوط به کارل بیلد وزیر خارجه سوئد بوده است؛ امری که منابع مختلف، از جمله سیاستمداران و دیگر دیپلمات‌های خارجی آن را تأیید می‌کنند (ساندره ۲۰۱۳). بیلد برای مدت زمان نسبتاً طولانی کاربر فناوری دیجیتالی بوده است؛ با بازگشت به سال ۱۹۹۷، وی به عنوان نخست‌وزیر سوئد، یک پیام الکترونیکی را مستقیماً برای رئیس‌جمهور بیل کلینتون ارسال کرد (ریتر ۲۰۱۲). تا حدودی با توجه به پیشینه ارتباطی بیلد، اما همچنین به دلیل حرفه‌ای‌گری‌ای که وی نشان داده است (اگرچه وی در ابتدا نسبت به دیپلماسی دیجیتال تردید داشت)، بیلد به این معروف شده است که می‌داند در جهان آنلاین چه می‌کند. وی از رسانه‌های اجتماعی به منظور ساخت برند خود به عنوان یک سیاستمدار استفاده کرده، در حالی که جایگاه سوئد را نیز به عنوان یک رهبر عرصه فناوری اطلاعات ارتقا داده است و به این ترتیب، یک نمونه شخصی را ارائه می‌کند و نیز به یک وبلاگ‌نویس کهنه‌کار در میان دیگر وبلاگ‌نویسان بدل می‌شود (ریتر ۲۰۱۲). به علاوه، وی همچنین به خاطر تعامل آنلاین با دیگر رهبران و دیپلمات‌های جهان در عین دور ماندن از مباحثات حساس و عدم وانمود به اجرای دیپلماسی پیشرفته در

قالب ۱۴۰ کاراکتر [توئیتر]، که صرفاً به انسانی کردن عرصه دیپلماتیک کمک کرده، معروف شده است. یک چنین تعاملی زمانی توجه ناظران را جلب کرد که ببیند که نتوانسته بود به همتای بحرینی خود دسترسی یابد، برای تماس با وی سراغ توئیتر رفت (ریتر ۲۰۱۲). ببیند نیز مانند مک‌فاول سفیر سابق، استفاده از زبان بومی خود از طریق پست‌های وبلاگی را با زبان دیپلماتیک معاصر یعنی توئیتهای به زبان انگلیسی ترکیب می‌کند و رسانه اجتماعی را در رویه‌های کاری عادی خود ادغام کرده، در جریان سفرهایش وبلاگ‌نویسی می‌کند و همیشه به یاد این موضوع است؛ امری که باعث شده کار با رسانه اجتماعی برای وی چندان زمانبر نباشد (فریلند ۲۰۱۲ الف).

البته ماهیت و اثربخشی تماس، مساله دیگری را مطرح کرده که عبارت است از کیفیت یا شکل مشارکت، هم از جانب مخاطب گسترده و هم از جانب خود پیام‌رسان. دیپلمات‌های متعددی، صرف‌نظر از نادیده گرفتن یا ترس از مشارکت، از شخصی‌سازی بیش از حد حضور خود اجتناب کرده و بیشتر روی پیام‌رسانی رسمی مثلاً انتشار اخبار در جریان «تعامل آنلاین» خود تمرکز می‌کنند. در سوی دیگر این طیف نیز دنبال‌کنندگان آنلاین معمولاً به دو دسته گوش‌دهندگان منفعل و فعال به پیام‌های دیپلماتیک تقسیم شده‌اند که تفاوت عددی‌شان نامشخص است. برای نمونه، آیا صرف دنبال کردن حضور آنلاین یک سفیر، گوش سپردن فعال محسوب می‌شود یا یک مأموریت دائمی مصداق گوش سپردن فعالانه است؟ مدت زمان تماس آنلاین نیز واجد اهمیت است؛ به خصوص در صورتی که پیام‌رسانی دائمی نباشد یا به دفعات به طور سوءاستفاده‌گرانه صورت گیرد که ممکن است منجر به تغییر گرایش‌ها و شمار مخاطبان شود. مسائل مشابهی در سایه برخی مصائب طبیعی که طی دهه گذشته روی داده، بروز کرده است که برای مثال می‌توان به زمین‌لرزه‌ها و سونامی‌های مرگ‌آوری اشاره کرد که بخش‌های مختلفی از جهان را ویران کرده است. در چنین مواردی، در حالی که دیپلماسی دیجیتال یک رسانه سریع برای

مطلع ساختن مردم از مسائل مشاوره‌ای، پاسخ به بلایا و دیگر مسائل بوده است، همچنین به مفاهیمی نظیر مبارزه مخفیانه دامن زده که به عنوان دخالت محدود یا بسیج منفعلانه در چنین مواردی، عمدتاً در حوزه تأمین سرمایه از طریق کارزارهای خیریه آنلاین یا از طریق پیامک‌های گوشی‌های موبایل و شبکه‌ها قلمداد می‌شود. مسلماً این امر بر پذیرش جدی عمق (اما نه وسعت) راهبردهای دیپلماسی دیجیتال در بسیج گروه‌های بزرگی از مردم خارج از حیطه بحران‌های سیاسی و طبیعی خودشان، تأثیرگذار بوده است. در خلال بحران‌های سیاسی معدودی نیز که ما شاهد نقش‌آفرینی دیپلماسی دیجیتال در خارج از یک کشور بوده‌ایم، ناظران اشاره کرده‌اند که تمرکز عموم، بیشتر روی اهمیت رسانه بوده و کمتر به سیر واقعی رویدادها یا الزامات آنها توجه کرده‌اند.

نهایتاً، دو واقعیتی که در پرتو انتظارات ایجاد شده توسط دیپلماسی دیجیتال مطرح شده است عبارتند از: شخصی‌سازی حضور آنلاین دیپلماتیک و مدیریت اطلاعات و دانش کسب شده از منابع غیررسمی. در رابطه با مورد اول، من پیش از این در بخش قبل اشاره کردم که برخی از سفرا رعایت جانب احتیاط درباره حضور آنلاین شخصی و حرفه‌ای‌شان را ترجیح داده‌اند؛ امری که تا حدودی بنا به عوامل متعددی صورت گرفته که نخستین آنها زمان‌بندی و شرایط حضورشان بوده است و دیگری ماهیت امور جزئی شخصی‌ای که آنها مایلند به اشتراک بگذارند. یکی از اشتباهات فاحش «مشهوری» که ناظران دیپلماسی دیجیتال در آمریکا به آن اشاره کرده‌اند عبارت بود از اتفاقی که در جریان بازدید ال کراس و دیگر بوروکرات‌های وزارت خارجه از سوریه در سال ۲۰۱۰ روی داد. در خلال این سفر، یکی از اعضای هیات همراه از نوشیدنی که از یک کافی‌شاپ استارباکس در نزدیکی دمشق خریده بود، تعریف کرد.

این اقدام به مثابه بی‌اهمیت جلوه دادن نقش آنها در آنجا و نیز کل مراسم بازدید و روابط وزارت خارجه با دولت سوریه قلمداد شد. اگرچه مسلماً این تمجید با نیت بدی مطرح نشد، اما شرایط پیام آنلاین چنان حساسیتی

داشت که توثیقی که در شرایطی دیگری بی‌ضرر بود، در این شرایط به آزردهی عمومی در پایتخت آمریکا بدل شد (و احتمالاً به عنوان یک نمونه بد در جریان آموزش دیپلمات‌های دیجیتالی آتی مورد استفاده قرار گرفت). درباره مدیریت دانش و اطلاعات کسب شده در زمان بحران یا صلح نیز مساله بزرگی وجود دارد که تاکنون مورد بررسی علنی و مستقیم طرفداران دیپلماسی دیجیتال قرار نگرفته و آن عبارت است از قابلیت اطمینان و الزامات قانونی تسهیم اطلاعات و دریافت اطلاعات از منابع بالقوه ناشناس (به منظور حفاظت از آنها در صورت لزوم).

اگرچه این امر فراگیر نشده است، اما دلیلی وجود دارد که باور داشته باشیم هر گونه اطلاعات غلط باید قبل از انتشار از طریق کانال‌های رسمی، راستی‌آزمایی شده باشد؛ امری که مساله ریسک (یا اعتماد، بسته به اینکه از چه دیدی به آن نگاه کنیم) همبسته با منابع آن اطلاعات را پیش می‌کشد. از نظر تکنولوژیکی، ایجاد حساب‌های کاربری آنلاین جعلی کاری ساده و امری است که باید در هنگام اتکا به منابع خبری در رابطه با موضوع مربوطه، هم در زمان آشوب و هم در زمان صلح، نگرانی مهمی قلمداد شود.

### نتیجه‌گیری

با وجود واقعیت‌های بسیاری که درباره دیپلماسی دیجیتال وجود دارد (در مورد امکان‌پذیری یا تزویر در مورد آزادی اینترنت یا سادگی آغاز مشاجرات)، دیپلماسی دیجیتال ماهرانه و مدبرانه‌ای که تجارب گذشته را مدنظر قرار داده و تلاش می‌کند تا از آنها در راستای ترسیم وعده‌های خاص، رهنمون‌ها و اهداف خود استفاده کند، باید به عنوان معیار مطلوب دست‌اندرکاران حفظ شود. در حالی که ممکن است مروجان و دست‌اندرکاران دیپلماسی دیجیتال از رویکردی با هدف خاص استفاده کرده باشند، اما دست‌اندرکاران «باحوصله‌تر» در این عرصه، زمان بیشتری را به توسعه یک راهبرد دیجیتالی مطلوب (تا حد امکان) برای ارتباطات، اختصاص داده‌اند. به

این ترتیب، همان طور که قبلا هم اشاره شد، ما اکنون شاهد موج دوم بازیگرانی هستیم که پس از پیشتازان این شیوه، وارد صحنه می‌شوند. از میان این بازیگران جدید می‌توانیم به کانادا، ایتالیا و کشورهای حوزه اسکانندیناوی اشاره کنیم که ممکن است کاربردهای عادی‌تری را برای رویکردهای دیجیتال خود بیابند (برخلاف هدف‌گیری بسیار پیچیده‌تری که در ایالات متحده صورت گرفته)، که مجزا از تلاش‌های اطلاعاتی مربوطه آنها و با توجه به قابلیت‌های قدرت سخت‌شان، بیشتر روی آنچه جوزف نای آن را قدرت نرم نام‌گذاری خواهد کرد، تمرکز می‌کنند و قدرت هوشمند را (حداقل فعلا) چندان مدنظر قرار نمی‌دهند.

به عنوان یک جمع‌بندی موجز می‌توان گفت در حالی که مباحثات پیرامون دیپلماسی دیجیتال روی ویژگی تکمیل‌کننده آن یا رجحان آن بر رویکردهای سنتی دیپلماتیک یا ماهیت باز یا بسته جوامع متمرکز است، من در فصل حاضر مسائل مربوط به انتظارات و واقعیت‌های حول دیپلماسی دیجیتال، هم برای دست‌اندرکاران آن و هم برای مخاطب هدف آن را در چارچوب بحث گنجانده‌ام. برخی از انتظاراتی که دیپلماسی دیجیتال ایجاد می‌کند عبارتند از افزایش مخاطبان پر جنب و جوش تر (جوان تر) و افزایش تماس و محبوبیت، در عین تسهیل کسب دانش و انتشار آن. با وجود این، از سوی دیگر انتظارات مطرح شده از جانب طرفداران این شیوه، همیشه بازتاب واقعیت‌های ایجاد شده، چه در مورد برقراری تماس یا مطلوبیت آن برای سیاست‌ها و ارزش‌های یک کشور یا قابلیت اطمینان اطلاعات کسب شده از منابع مربوطه، نبوده است. به این ترتیب، یک دیدگاه محتاطانه و متعادل در قبال مزایا و معایب دیپلماسی دیجیتال برای دست‌اندرکاران آن و نیز ماهیت و شکل هنر دیپلماتیک در قرن بیست و یکم و فراسوی آن، قابل قبول تر است تا یک دیدگاه «فراطی تر» که آگاهانه استدلال‌ات مطرح شده از جانب طرف مقابل را نادیده می‌گیرد. مروری بر مواردی که تاکنون برای دولت‌های کوچک و بزرگ، موفقیت‌آمیز بوده و مواردی که موفقیت‌آمیز نبوده، صرفا می‌تواند در راستای توسعه یا بهبود راهبردهای

دیپلماسی دیجیتال مفید باشد، بدون اینکه ضرورتاً لازم باشد برخی آموخته‌های گذشته مجدداً در عمل تکرار شوند. در واقع، همان طور که آزمون رورشاخ می‌خواهد نشان دهد، دیدگاه‌های جانبی باید همیشه در راستای نزدیک شدن به ادراکات مرکزی منطقی‌تر و مقبول‌تر اصلاح شوند و به گمان من، موفقیت و دوام دیپلماسی دیجیتال نیز در گرو همین ادراکات مرکزی است.

### یادداشت‌ها

۱. در حالی که مؤلفان متعددی با استفاده از اصطلاحات مترادف و قابل مقایسه در مورد دیپلماسی دیجیتال صحبت می‌کنند، اما بسته به نقاط تمرکز دیدگاه خود، برچسب‌های متفاوتی را برای آن انتخاب می‌کنند - فضای سایبری (پوتر ۲۰۰۲)، کل دیجیتالی (درودا ۲۰۱۲)، یا به ویژه یک پلتفرم اجتماعی نظر توئیتر (ساندره ۲۰۱۳).
۲. تحلیلی مسوسط پیرامون پیوند بین توئیتر و دیپلمات‌ها را می‌توان در اثر ساندره (۲۰۱۳) یافت.
۳. انقلاب وب ۲/۰، پایه افزایش چشمگیر محبوبیت پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی اخیراً توسعه یافته شده است که منجر به افزایش تماس دیجیتالی شده، اما بسیاری از حوزه‌های زندگی ما را شدیداً بر کاربردهای الکترونیکی متکی کرده است.
۴. منافع ذاتی انقلاب وب ۲/۰ برای دیپلمات‌های دیجیتالی عبارتند از: همیاری و تسریع (البته نه ضرورتاً افزایش قابلیت اطمینان) در پیوند دادن آنها با طیف گسترده‌تری از مردم به منظور مطلع شدن از نحوه درک سیاست‌ها یا دریافت آنها از جانب مخاطب، اطلاع از نحوه درک روابط دوجانبه، اگر چنین روابطی وجود داشته باشد، انتشار بی‌واسطه اطلاعات پیرامون ارزش‌ها، باورها و اقدامات کشور خودشان و موارد دیگر.
۵. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس عبارتند از: عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، عمان، قطر و بحرین.

## رسانه‌های اجتماعی و دیپلماسی عمومی

### تحلیلی مقایسه‌ای از راهبردهای دیپلماتیک دیجیتالی اتحادیه اروپا، ایالات متحده و ژاپن در چین

کورنلیو بیولا و لو جیانگ

#### مقدمه

کاربرد رسانه اجتماعی در عرصه دیپلماسی، به عنوان پیشرفتی متحول‌کننده در سیاست بین‌المللی، مورد استقبال قرار گرفته است. (آستین ۲۰۱۱؛ سیب ۲۰۱۲). رسانه اجتماعی نه تنها می‌تواند زنجیره سلسله‌مراتبی ارتباطات دیپلماتیک را ارتقا دهد، بلکه می‌تواند به واسطه برجسته کردن نقش مردم عادی در زندگی سیاسی و امکان‌پذیر ساختن شنیده شدن صدای آنها، دیپلمات‌ها را قادر سازد تا مستقیماً و از خلال یک گفت‌وگوی پایدار به تعامل با عموم مردم خارجی بپردازند. این تغییرات اساسی و پیامدهای آنها تا حد زیادی توضیحی است برای این امر که چرا رسانه اجتماعی به چنین نماد قدرتمندی از «دیپلماسی عمومی نوین» بدل شده است. اکنون این امکان برای دیپلمات‌ها فراهم شده است تا نه تنها به صورت یک‌طرفه پیامی را ترویج کنند، بلکه بتوانند گفت‌وگوهای روشن‌گرانه‌ای را با طیف گسترده‌ای از مردم در کشوری که در آن مشغول به خدمت هستند، صورت دهند. در فصل حاضر نیز به مانند دیگر فصل‌های این کتاب، تلاش می‌شود تا امکان بالقوه نوآوری در سیاست‌گذاری با استفاده از رسانه اجتماعی و توانایی آن برای شکل‌دهی به نحوه اداره امور در جریان دیپلماسی عمومی بررسی شود. به طور همزمان، در فصل حاضر روی جنبه‌ای از این

رابطه تمرکز می‌شود که کمتر درک شده است؛ یعنی خصیصه‌هایی که رسانه اجتماعی را قادر می‌سازد تا نقشی چنین متحول‌کننده را در دستان دیپلمات‌ها ایفا کند.

به ویژه، ما به ارزیابی میزان اثربخشی رسانه اجتماعی درباره اهداف دیپلماسی عمومی علاقه‌مند هستیم. دیپلمات‌ها چه نوع اطلاعاتی را می‌توانند به بهترین نحو از طریق رسانه اجتماعی انتقال دهند، پیام آنها تا چه حد می‌تواند بر مخاطب هدف تاثیر بگذارد و مناسب‌ترین اشکال ارتباطات برای تعامل با عموم مردم خارجی، کدام موارد هستند؟ به منظور یافتن پاسخ پرسش‌های مذکور، در فصل حاضر راهبردهای دیپلماسی دیجیتال به کار رفته از سوی هیات نمایندگی اتحادیه اروپا و سفارتخانه‌های ژاپن و ایالات متحده در پکن که روی وبسایت چینی «سینا ویبو» پیاده‌سازی شده است، مقایسه خواهند شد. در حالی که توئیتر، فیس‌بوک و یوتیوب، در کنار شمار دیگری از شبکه‌های اجتماعی، در چین مسدود می‌شوند. (چاینا بلاگز اسکایپ ۲۰۱۰)، نسخه چینی وبسایتی جهت وبلاگ‌نویسی موجز به نام ویبو، کاربران فضای مجازی را در چین قادر می‌سازد تا با رویدادهای جهانی همگام شوند. وبسایت Sina.com ارائه سرویس ویبو را از آوریل ۲۰۱۱ آغاز کرد و از آن زمان به بعد، با استقبال چشمگیر مواجه شد که دلیل آن حداقل عبارت بود از موفقیت مقطعی آن در تقویت شفافیت و پاسخگویی دولت. (۱) این سایت اکنون پر بازدیدترین سایت در میان دیگر رقبا است (۲)؛ امری که آن را به فضایی ایده‌آل برای اجرای دیپلماسی عمومی بدل می‌کند. تا پایان سال ۲۰۱۲، ۱۶۵ حساب کاربری رسمی تأییدشده وجود داشته است که از این میان، ۹۵ حساب کاربری روی ویبوی سایت سینا فعال شد. تا آوریل ۲۰۱۴، سفارتخانه‌های ایالات متحده و ژاپن و هیات نمایندگان اتحادیه اروپا به ترتیب، ۸۶۸ هزار و ۷۸۰ دنبال‌کننده، ۲۷۱ هزار و ۱۹۵ دنبال‌کننده و ۱۴۰ هزار و ۶۱۷ دنبال‌کننده را جذب کرده‌اند. (سینا ۲۰۱۲).

در فصل حاضر، به منظور بررسی میزان اهمیت دیپلماسی دیجیتال



در سطح سفارتخانه، شرایطی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که تحت آن رسانه اجتماعی می‌تواند سه جنبه کلیدی زیر از تعامل دیپلماتیک عمومی را محقق سازد: طرح‌ریزی دیجیتالی، گسترش حضور دیجیتالی و خلق گفت‌وگوی دیجیتالی. هر یک از این ابعاد دال بر جنبه‌ای واجد اهمیت از اعمال نفوذ است: محتوای پیام، دسترسی اطلاعاتی و سبک تعامل با مخاطب. تحلیل تجربی ما آشکار می‌کند که تهدید سانسور دیجیتالی از سوی دولت چین، قویا اثربخش است. کاربران ویبو در صورتی که از قوانین خاصی تخلفی نکنند، مثلاً مخالفت با اصول پایه قانون اساسی چین، فاش کردن اسرار ملی یا مخدوش کردن اعتبار چین، با خطر مسدود شدن حساب کاربری‌شان مواجه هستند. (بی‌بی‌سی ۲۰۱۲). با این وجود، دیپلمات‌های اتحادیه اروپا، ایالات متحده و ژاپن به گونه‌ای خلاقانه از رسانه اجتماعی به منظور کاهش شک و تردید مقامات چینی استفاده کرده‌اند و به این ترتیب، پی‌ریزی کانال‌های ارتباطی آزاد با شهروندان چینی، به ویژه از لحاظ طرح‌ریزی و گسترش حضور را مدیریت کرده‌اند. به طور همزمان، میزان اهمیتی که اتحادیه اروپا، ایالات متحده و ژاپن برای رابطه دیپلماتیک خود با چین قائل می‌شوند، تا حد زیادی نشان‌دهنده محتوا و محدوده راهبردهای دیجیتالی آنها است.

در فصل حاضر، هدف این است که دو سهم واجد اهمیت در قبالت رشته نوظهور دیپلماسی دیجیتال ادا شود. از لحاظ نظری، در این فصل یک چارچوب مفهومی اصیل و متدولوژی برای ارزیابی میزان اثربخشی دیپلماسی دیجیتال، از زاویه دید دیپلمات‌ها و از چشم‌انداز مخاطب آنها توسعه می‌یابد. از لحاظ تجربی، شکافی که در مباحث موجود پیرامون استفاده از رسانه اجتماعی در دیپلماسی عمومی تحت شرایط محدودیت‌های دیجیتالی وجود دارد، پر می‌شود. فصل حاضر به سه بخش تقسیم می‌شود: در بخش نخست، پژوهش‌های موجود پیرامون کاربرد رسانه اجتماعی در دیپلماسی مرور می‌شوند، در بخش دوم، چارچوب مفهومی برای ارزیابی میزان اثربخشی دیپلماسی دیجیتال ارائه می‌شود و در بخش سوم،

راهبردهای دیجیتال هیات نمایندگان اتحادیه اروپا و نیز سفارتخانه‌های ایالات متحده و ژاپن در پکن که روی رسانه اجتماعی وی‌یو پیاده‌سازی می‌شود، به طور مقایسه‌ای بررسی می‌شوند. بر اساس این یافته‌ها، در بخش نتیجه‌گیری این فصل، مجموعه‌ای از توصیه‌ها در باب نحوه استفاده بهتر از رسانه اجتماعی در جریان حمایت از اهداف و کارکردهای دیپلماتیک، برای دیپلمات‌ها ارائه می‌شود.

### دیپلماسی و رسانه اجتماعی

در پی انقلاب‌ها، قیام‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در خاورمیانه در سال ۲۰۱۱، رسانه اجتماعی به طور جدی در مرکز توجه پژوهشگران قرار گرفت. عمدتاً به دلیل همین رویداد تاریخی، در پژوهش‌های بسیاری مساله عدم بهره‌برداری از رسانه اجتماعی در جریان بسیج کنش‌گرایی اجتماعی و سیاسی علیه رژیم‌های سرکوبگر، مد نظر قرار گرفت. (برنز و التام ۲۰۰۹؛ لی و وانگ ۲۰۱۰؛ سیب ۲۰۱۲؛ گانام ۲۰۱۱؛ شرکی و گلدول ۲۰۱۱). با وجود این، استفاده از رسانه اجتماعی در دیپلماسی، مقدم بر قیام‌های انقلابی بهار عربی است و موضوعی است که با یک نوآوری مفهومی واجد اهمیت در ارتباط است. همان گونه که سابرینا ساتیرو به تفصیل در فصل دیگری از کتاب حاضر توضیح می‌دهد، دیپلماسی دیجیتال نمودی از یک بسط بدیع و عملی مفاهیم قدرت نرم و دیپلماسی عمومی است. مفهوم نخست [قدرت نرم]، بر پایه توسعه پلتفرم‌هایی که دولت‌ها کارزارهای خود برای برندسازی ملی را روی آنها آغاز می‌کنند، بسط می‌یابد. (ارونزیک ۲۰۱۳). مفهوم دوم [دیپلماسی عمومی]، بر اساس توانمندسازی ارتباطات چندطرفه بین دیپلمات‌ها و عموم مردم خارجی، گسترش داده می‌شود. به طور خلاصه، دیپلماسی دیجیتال از همان ابتدا با باور به دیپلماسی عمومی «نوبن» همبسته شد؛ دیپلماسی عمومی که مبتنی بر دو اصل زیر است: حداکثرسازی تعامل با مردم دیگر کشورهایی که هر چه بیشتر در پیوند با یکدیگر قرار گرفته‌اند و دور شدن از جریان اطلاعات یک‌طرفه و حرکت

به سمت گفت‌وگو و تعامل. (ملیسن ۲۰۰۵).

خداشدار شدن اعتبار جهانی ایالات متحده در جریان «جنگ با تروریسم» رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش (کاهوت ۲۰۱۰)، فرصت عملی شدن ایده‌های مزبور را فراهم کرد. کاندولیزا رایس در دوران خدمتش به عنوان وزیر خارجه ایالات متحده، کارمندان خود را برای تعامل به طریقی که خود آن را «دیپلماسی متحول‌کننده» می‌خواند، تحت فشار قرار داد. منظور وی از اصطلاح مذکور عبارت بود از «هوشمندتر» کردن وزارت خارجه به واسطه متحول کردن نهادهای دیپلماتیک قدیمی در راستای تحقق اهداف دیپلماتیک جدید. (ویلسون ۲۰۰۸). هیلاری کلینتون جانشین وی نیز «هنر قدرت هوشمند» را به واسطه پیگیری امر «دسترسی به فراسوی روابط سنتی دولت با دولت و تعامل مستقیم با مردم در سراسر جهان» تا سطح جدیدی ارتقا داد. (کلینتون ۲۰۱۲، ۱۱۷). هدف پلتفرم سیاست‌ورزی قرن بیست و یکمی کلینتون عبارت بود از تکمیل ابزارهای سنتی سیاست خارجی با ابزارهای نوآورانه و مقتضی برای سیاست‌ورزی، به طوری که کاملاً از قدرت تکنولوژی‌های اطلاعاتی قابل دسترس به واسطه جهان به‌هم‌پیوسته ما، بهره‌برداری شود. (وزارت خارجه ایالات متحده ۲۰۱۴). بنابراین راس و کلینتون به واسطه دسترسی به مخاطبان ساکن بخش‌هایی از جهان که برای سیاست خارجی ایالات متحده واجد اهمیت هستند و تعامل با آنها به طور سنتی بسیار دشوار بود، در پی بازیابی اعتبار و نفوذ دیپلماتیک ایالات متحده در سراسر جهان برآمدند. همان‌گونه که استوارت موری در فصل دیگری از کتاب حاضر شرح می‌دهد، این تغییرات در سیاست‌گذاری، وزارت خارجه ایالات متحده را به مبدع و کاربر جهانی پیشگام دیپلماسی دیجیتال بدل کرده است (۳) بنابراین جای تعجب نیست که در بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی روی تجربه ایالات متحده در استفاده از دیپلماسی دیجیتال تمرکز شده است. در برخی از موارد، پژوهشگران موارد زیر را بررسی کرده‌اند: تاکتیک‌های رسانه اجتماعی به کار رفته از سوی دولت ایالات متحده جهت پیروزی در «جنگ با تروریسم»

و این که آیا دیپلماسی دیجیتال در ایجاد یک محیط سیاست‌گذاری مطلوب برای ایالات متحده، به خصوص در خاورمیانه موفق بوده است یا نه. (زهرنا ۲۰۱۰؛ خطیب و دیگران ۲۰۱۱). برخی دیگر از پژوهشگران با تکیه بر پژوهش‌های حوزه ارتباطات، مکانیسم‌های خاصی را که رسانه اجتماعی به واسطه آنها دیپلماسی عمومی را شکل می‌دهد، مورد بررسی قرار داده‌اند. برای مثال، ژونگ و لو (۲۰۱۳) استدلال کردند که پلتفرم‌های وبلاگ‌نویسی و وبلاگ‌نویسی موجز می‌توانند ابزارهای بسیار کارآمدی برای بهبود ارتباطات دیپلماتیک عمومی ایالات متحده باشند. ژانگ (۲۰۱۳) عنوان کرد که استفاده از رسانه اجتماعی در دیپلماسی عمومی ایالات متحده نخست باید یک فرآیند مدیریت مسائل راهبردی باشد. ویچوسکی (۲۰۰۳ الف، پاراگراف ۲۰)، فراتر رفته و استدلال می‌کند که اجتناب دیپلمات‌ها از استفاده از رسانه اجتماعی «به معنای کژکاری حرفه‌ای خواهد بود.»

در بخش دیگری از پژوهش‌ها، با تکیه بر مطالعات صورت گرفته پیرامون دیپلماسی عمومی «نوین» (لئونارد ۲۰۰۲، ملیسن ۲۰۰۵، کوان و آرسنالت ۲۰۰۸، پمنت ۲۰۱۳)، روی بررسی نحوه نفوذ دیپلماسی دیجیتال بر دیگر مناطق و کشورها تمرکز شده است. برای نمونه، آشکار شده است که پلتفرم‌های رسانه اجتماعی در راستای جذب تعامل عمومی در کره جنوبی و ژاپن (پارک و لیم ۲۰۱۴)، یا تقویت تغییر مثبت در ناگورنو کاراباخ به واسطه دو طرح دیپلماتیک دوسویه، مفید هستند (گیولایوا ۲۰۱۲). آن (۲۰۱۱)، یک تحلیل متنی را در مورد پست‌های ویسوی هرمان ون رامپوی رئیس شورای اروپا صورت داد و پی برد که از خصیصه ویسوی به عنوان پلتفرمی برای گفت‌وگو، کاملاً بهره‌برداري نشده است. اویسل و دیگران (۲۰۱۲) نیز در مورد حساب کاربری دولت ترکیه، به نتیجه مشابهی رسیدند: در این مورد، رسانه اجتماعی صرفاً به منظور ارائه تصویری مثبت از ترکیه از طریق انتقال اطلاعات به صورت یک‌طرفه استفاده شد.

در پرتو کاربرد اخیر رسانه اجتماعی در شیوه دیپلماتیک، به درستی می‌توان فرض کرد که پژوهش‌های فعلی صرفاً به منظور بررسی معنای

ظاهری دیپلماسی دیجیتال و نحوه کارکرد آن آغاز شده‌اند. این امر، نبود یک چارچوب مفهومی مناسب در پژوهش‌های موجود، به منظور ارزیابی میزان اثربخشی رسانه اجتماعی در تحقق اهداف دیپلماسی عمومی را توضیح می‌دهد. به ویژه، درک چندانی پیرامون مسائل زیر، حاصل نشده است: این که رسانه اجتماعی چگونه می‌تواند در مفصل‌بندی یک پیام اثربخش برای خارجیان به دیپلمات‌ها کمک کند، چگونه آن پیام را تفهیم کند و این که چگونه تعامل از جانب مخاطب هدف را حفظ کند. در فصل حاضر تلاش می‌شود تا به واسطه بسط یک چارچوب مفهومی برای ارزیابی میزان اثربخشی رسانه اجتماعی در دیپلماسی عمومی با در نظر گرفتن چشم‌انداز ارسال‌کننده پیام و نیز مخاطب آن، شکاف مزبور پر شود. بنابراین استدلال خواهد شد که عنصر کلیدی در درک اثربخشی یک راهبرد خاص دیپلماسی دیجیتال عبارت است از قابلیت آن برای فراروی از صرف انتشار اطلاعات و خلق شرایطی به منظور برقراری یک گفت‌وگوی دوطرفه بین دیپلمات‌ها و مردم کشورهای خارجی در سطح گسترده.

### ارزیابی تاثیر رسانه اجتماعی

در فصل حاضر، یک چارچوب سه‌بعدی به منظور بررسی اثربخشی رسانه اجتماعی در دیپلماسی عمومی بسط داده می‌شود. بعد نخست مربوط است به طرح‌ریزی و این که پلتفرم‌های رسانه اجتماعی تا چه حد دیپلمات‌ها را در پی‌ریزی طرحی برای گفت‌وگو با مخاطب هدفشان توانمند می‌سازند. انتشار اطلاعات همواره وظیفه‌ای اصلی در حوزه دیپلماسی عمومی بوده است. برای دیپلماسی عمومی نوین، اطلاع‌رسانی پیش‌شرط تعامل است، چراکه گفت‌وگوی واقعی باید بر اساس آشنایی با موضوع، درک مشترک و منافع مشترک باشد. مک‌کامبز و رینولدز، طرح‌ریزی را به عنوان «توانایی [رسانه جدید] برای تاثیرگذاری بر موضوعات برجسته پیرامون طرح عمومی» تعریف می‌کنند. (مک‌کامبز و رینولدز ۲۰۰۲، ۱). دیپلماسی عمومی به ساخت تصویری خاص از کشور مربوطه برای مخاطبان خارجی،

از طریق جلب توجه آن مخاطبان به سمت موضوعات خاص و در عین حال، کم‌رنگ کردن دیگر موضوعات از طریق اخباری که به خوبی انتخاب شده است، کمک می‌کند. بنابراین دیپلمات‌ها می‌توانند از طریق ارائه مکرر اطلاعات پیرامون یک مساله، آن را برجسته ساخته و در مرکز توجه مخاطب خود قرار دهند. رسانه اجتماعی در مقایسه با رسانه جمعی سنتی، واجد مزیت برجسته‌ای برای «به چنگ گرفتن عنوانین» بر اساس گستره، تعدد، سودمندی، فوریت و دوام آن است. (اگیچتین و دیگران ۲۰۰۸، ۱۸۸). به طور همزمان، سهولت و سرعت انتشار اطلاعات ممکن است منجر به وضعیتی شود که در آن مخاطبان در حجم انبوهی از داده‌ها غرق می‌شوند؛ امری که در مقابل می‌تواند سبب تضعیف اثربخشی تلاش‌های دیجیتالی در حوزه دیپلماسی عمومی شود.

بعد دوم تاثیر رسانه اجتماعی عبارت است از گسترش حضور. در صورتی که دولتی در پی توسعه یک رابطه خوب با مخاطب خارجی باشد، ابتدا باید در آن عرصه عمومی حضور داشته باشد. حضور دیپلماتیک مستقیماً منجر به ارائه یک تصویر بهتر یا باور مطلوب‌تر نمی‌شود، اما بدون دیده‌شدن به حد کافی، راهبرد دیپلماسی عمومی نهایتاً با شکست مواجه خواهد شد. به طور سنتی، «حضور» عمدتاً از طریق ارتباطات انبوه، تبادلات فرهنگی یا برنامه‌های آموزشی محقق می‌شود. ظهور رسانه اجتماعی، محدوده حضور زمانی و مکانی دیپلماتیک را گسترش می‌دهد. برای مثال، تیم دسترسی دیجیتالی وزارت خارجه [ایالات متحده]، از طریق ارسال پیام‌هایی درباره سیاست خارجی ایالات متحده در فضای انجمن‌های اینترنتی به زبان‌های عربی، اردو و فارسی، وارد تعامل مستقیم با شهروندان در خاورمیانه شده است. (خطیب و دیگران ۲۰۱۱). در عصر دیجیتال، گسترش حضور به یک شرط حیاتی‌تر برای دیپلمات‌ها جهت شنیده شدن صدایشان بدل می‌شود. همان طور که ویچوسکی اشاره می‌کند، در صورتی که دیپلمات‌ها نتوانند خود را با تکنولوژی‌های دیجیتالی دائماً در حال تغییر همگام سازند، احتمالاً اعتبار و اصالت آنها تقلیل خواهد یافت. نه تنها پیام آنها شنیده نخواهد شد،

بلکه از رقابت با کارزارهای اطلاعاتی نیز بازمی‌مانند.

بعد سوم و نهایی عبارت است از خلق گفت‌وگو. یکی از خصیصه‌های دیپلماسی عمومی نوین که بیش از دیگر خصیصه‌ها درک شده، عبارت است از تعامل آن با مخاطب، (پمنت ۲۰۱۳). دیپلماسی عمومی مناسب دیگر نمی‌تواند بر اساس تک‌گویی صورت گیرد، بلکه باید گفت‌وگو محور باشد. دیپلماسی عمومی باید یک ارتباط دوطرفه یا چندجانبه بین طرف‌ها را تسهیل کرده و محرکی برای طرح‌های مشارکتی باشد. (کاوان و آرسنالت ۲۰۰۸). رسانه اجتماعی با توجه به دارا بودن خصیصه تعاملی، کاربرد بسیاری در این‌باره دارد، چراکه می‌تواند یک گفت‌وگوی تقریباً مداوم را بین دیپلمات‌ها و مردم کشورهای خارجی خلق کند. گفت‌وگوهای دوطرفه، دیپلمات‌ها را قادر می‌سازد تا نقطه تمرکز طرح خود را تنظیم کنند، اطلاعات غلط را کاهش دهند و درک متقابل را افزایش دهند. همین خصیصه ویژه است که تحقق هدف دیپلماسی عمومی با استفاده از رسانه اجتماعی و به طریقی متفاوت با روش‌های سنتی را میسر می‌سازد. به طور همزمان، با وجود همه امکاناتی که رسانه اجتماعی فراهم می‌آورد، استفاده از آن به عنوان ابزاری از دیپلماسی عمومی، ضرورتاً ساده نیست. در واقع ممکن است این ابزار در مقایسه با ابزارهای رسانه محور سنتی، نیازمند منابع انسانی و سرمایه‌گذاری مالی حتی بیشتری باشد، چراکه اهداف، روش‌ها و عملیات‌های آن مستلزم یک زیرساخت دیجیتالی پیچیده و نیروی انسانی آموزش‌دیده به منظور انجام مأموریت‌ها است.

این ابعاد مجزای تاثیر رسانه اجتماعی، یک چارچوب جامع و مناسب را برای ارزیابی اثربخشی دیپلماسی دیجیتال فراهم می‌آورد. از آنجا که یکی از اهداف اصلی دیپلماسی دیجیتال عبارت است از پیشبرد اهداف سیاست خارجی از طریق تاثیرگذاری بر عقاید عمومی در کشور میزبان، بنابراین واجد اهمیت است که موارد زیر به خوبی درک شوند: از چه نوع اطلاعاتی به منظور اطلاع‌رسانی و تاثیرگذاری بر عموم استفاده می‌شود. (طرح‌ریزی)؟ گستره این تاثیرگذاری تا چه حد است. (گسترش حضور)؟ و نهایتاً تاثیرگذاری

از طریق چه مکانیسمی اعمال می‌شود، انتشار اطلاعات یک‌طرفه در مقابل گفت‌وگوی دوطرفه)؛ به این ترتیب، ما نه تنها می‌توانیم نشان دهیم که رسانه اجتماعی چطور به دیپلماسی عمومی کمک می‌کند، بلکه همچنین می‌توانیم مکانیسم‌های تاثیرگذار و بی‌اثر رسانه اجتماعی در حوزه دیپلماسی عمومی را تشریح کنیم. نکته اخیر به خصوص واجد اهمیت است، چراکه در مرکز استدلال پیرامون نقش متحول‌کننده رسانه اجتماعی در سیاست خارجی به طور کلی و در دیپلماسی عمومی به طور خاص، قرار می‌گیرد. در فصل حاضر، از سه بعد مزبور به منظور مقایسه میزان اثربخشی راهبردهای دیپلماسی دیجیتال سفارت ژاپن، هیات نمایندگان اتحادیه اروپا و سفارت ایالات متحده در جریان فعالیتشان روی رسانه اجتماعی وی‌یو، استفاده خواهد شد. انتخاب موارد مذکور برای مطالعه موردی به دو دلیل توجیه می‌شود. اولاً، با توجه به پیشینه بحث عمومی پیرامون چین، این امر واجد اهمیت است که نحوه واکنش به این پیشرفت ژئوپلیتیک از جانب دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نظیر ژاپن، ایالات متحده یا اتحادیه اروپا، از چشم‌انداز دیپلماسی عمومی درک شود. تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک بین این سه کشور نیز واجد الزامات مهمی درباره نحوه کاربرد رسانه اجتماعی در راستای اهداف دیپلماسی عمومی، هم بر اساس اهداف بلندمدت و هم سبک استفاده از رسانه اجتماعی است. ثانیاً، اجرای دیپلماسی دیجیتال در چین می‌تواند با توجه به تهدید دائمی سانسور از طرف مقامات چینی، چالش‌برانگیز باشد. وی‌یو بر خلاف توئیتر، یک عرصه عمومی نیست. صرف نسخه‌برداری و انتقال یک محتوا از توئیتر به وی‌یو کافی نیست. سفارتخانه‌های خارجی در چین باید محدودیت‌های مربوط به آنچه را که می‌توانند علناً مطرح کنند به خاطر داشته باشند، چراکه در غیر این صورت ممکن است با پیامدهایی مواجه شوند (۴) درک این که دیپلمات‌ها چگونه می‌توانند تحت شرایط محدودیت‌های دیجیتالی، از رسانه اجتماعی استفاده کنند، ما را به سمت یک مساله بغرنج عملی واجد اهمیت سوق می‌دهد که شایسته بررسی دقیق است.



مجموعه داده‌های به کار رفته به منظور بررسی تجربی اثربخشی رسانه اجتماعی به عنوان ابزاری از دیپلماسی عمومی، شامل ورودی‌های سه واحد تحلیلی (هیات نمایندگان اتحادیه اروپا، سفارتخانه‌های ژاپن و ایالات متحده در پکن) در رسانه اجتماعی وی‌بی‌او است که طی یک بازه زمانی پنجاه‌روزه، بین ۵ فوریه ۲۰۱۳ و ۲۶ مارس ۲۰۱۳، گردآوری شده است. در این بازه زمانی، دو رویداد مهم به وقوع پیوست: یکی فستیوال بهاری (۵) بود که رویدادی غیرسیاسی است و دیگری پایان دوران گذار برای رهبری حزب کمونیست (۶) که رویدادی شدیداً سیاسی محسوب می‌شود. ما نخست بررسی می‌کنیم که چه نوع اطلاعاتی از طرف دیپلمات‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن روی رسانه اجتماعی وی‌بی‌او ارائه شد و این که هدف راهبردی از ارائه آن اطلاعات چه بود. سپس واکنش مخاطب بررسی می‌شود تا ملاحظه شود که آیا سه عامل مزبور، حضور خود را در میان کاربران وی‌بی‌او گسترش داده‌اند یا نه و این که چگونه این اقدام را صورت داده‌اند. در بخش نهایی، نگاهی خواهیم انداخت به تعامل بین سه حساب کاربری مذکور و دنبال‌کنندگان.

### طرح‌ریزی

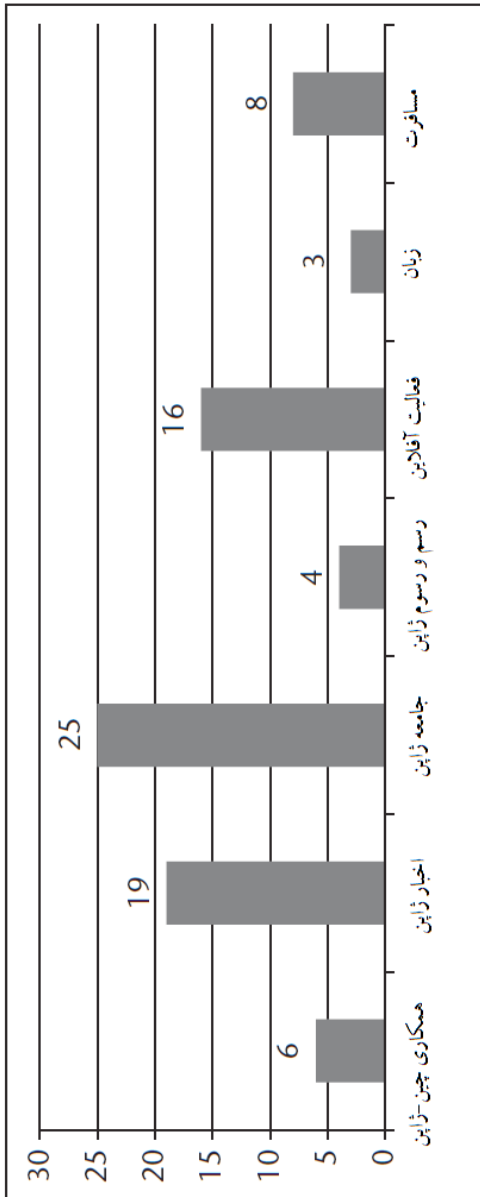
برای درک این که هیات نمایندگان اتحادیه اروپا و سفارتخانه‌های ایالات متحده و ژاپن به چه صورت از وی‌بی‌او به عنوان پلتفرمی برای طرح‌ریزی استفاده کردند، کلیه پست‌های ارسالی در بازه زمانی مورد نظر را بر اساس موضوع اصلی بحث، طبقه‌بندی می‌کنیم. (نگاه کنید به شکل‌های ۱-۴ تا ۳-۴). بررسی دقیق سه حساب کاربری مزبور در وی‌بی‌او، الگوها و ضوابط واجد اهمیت را آشکار می‌سازد. اولاً، شمار پست‌های روزانه که همگی به زبان چینی ارسال شده، به گونه‌ای جالب توجه ثابت است. تعداد کل پست‌های ارسالی سفارتخانه‌های ژاپن، اتحادیه اروپا و ایالات متحده، به

ترتیب ۸۱ پست، ۲۰۱ پست و ۲۵۷ پست بود و این پست‌ها با نرخ یکسانی در خلال بازه زمانی پنجاه‌روزه منتشر شدند. (به ترتیب حدود دو، چهار و پنج پست در هر روز). آشکار است که ارسال پست روی ویبو به یک فعالیت منظم برای هیات نمایندگان و دو سفارتخانه مورد نظر، بدل شده است؛ امری که مؤید آن است که نیروی انسانی ویژه‌ای باید مسوول انجام این وظیفه باشند. ثانياً، طراحی پست‌های ویبو حاکی از ترکیبی ماهرانه از متون حاوی اطلاعات، عکس‌های جالب توجه و ابرپیوند مقالات سیاسی است. عملاً توازنی بین تلاش برای برانگیختن علاقه کاربران ویبو به یک مدیر سرگرم‌کننده و نیاز به رعایت یک موضع مقتدر و ارائه پیام‌های رسمی برقرار می‌شود. ثالثاً، در حساب کاربری دیپلماتیک روی ویبو، یک الگوی محتوای خاص دنبال می‌شود. برای نمونه، صفحه ویبوی حساب کاربری اتحادیه اروپا را مد نظر قرار دهید که هر روز را با یک نقاشی اروپایی مشهور یا نقل قولی از نویسندگان معروف اروپایی آغاز می‌کند و به دنبال آن، محتوایی دقیق‌تر و سیاست‌محورتر روی صفحه قرار داده می‌شود. این امر در مورد دو سفارتخانه دیگر نیز صادق است که اطلاعات روزانه یا هفتگی در مورد موضوعات ثابتی را ارائه می‌دهند. با این وجود، نقطه تمرکز در هر حساب کاربری تقریباً متفاوت است و این واقعیتی است که بازتاب سبک‌ها و راهبردهای متفاوت دنبال‌شده از سوی سه بازیگر دیپلماتیک مورد نظر، در راستای طرح‌ریزی است.

برای مثال، در مورد ژاپن، با توجه به موضوعاتی که در رابطه با آنها پست‌هایی روی ویبو ارسال می‌شود و نیز با توجه به موضوعاتی که پستی در مورد آنها ارسال نمی‌شود، می‌توان گفت که کنترل سفت و سختی بر طرح آن اعمال می‌شود. (نگاه کنید به شکل ۱-۴). اولاً، یک طبقه‌بندی آشکار و فعال پست‌ها بر اساس محتوای آنها وجود دارد. هر پست در مورد یک موضوع از میان حدود ۱۰ موضوع است. (غذای ژاپنی، اخبار ژاپن، همکاری ژاپن-چین، جامعه ژاپن، رسم و رسوم ژاپن، فعالیت‌ها، یادگیری زبان و...) که عنوان آن معمولاً درون پرانتزی قبل از هر پست برجسته

می‌شود. به این ترتیب، سفارت عملاً موضوع را طوری قالب‌بندی می‌کند که می‌خواهد مخاطب آن را آن‌گونه بفهمد. ثانیاً، قویا روی موضوعات غیرسیاسی تمرکز می‌شود. همان‌طور که با توجه به این پست‌ها می‌توان ملاحظه کرد، در حساب کاربری ژاپنی‌ها، اطلاعاتی در مورد طیف وسیعی از موضوعات نظیر غذا، مسافرت و رسم و رسوم ارائه می‌شود، در حالی که به سختی می‌توان پستی در مورد تجارت، اقتصاد یا دیگر موضوعات سیاسی در میان آنها یافت. از کل پست‌های ژاپنی‌ها، ۷۵ درصد مربوط به اخبار غیرسیاسی است که در یکی از سه دسته زیر جای می‌گیرند: «جامعه ژاپن»، «اخبار ژاپن» (عمدتاً اخبار مربوط به تکنولوژی و سرگرمی) و «فعالیت آفلاین». متناسب با رویکرد مبتنی بر «موضوع غیرحساس»، سفیر ژاپن در چین، سال نوی چینی را در ویبو تبریک گفت، اما وقتی شی جین‌پینگ به عنوان رئیس‌جمهور جدید چین انتخاب شد، سکوت اختیار کرد.<sup>۱</sup>

شکل ۱-۴. ورودی‌های ویبوی سفارت ژاپن



شکل ۲-۴. ورودی‌های ویبوی هیات نمایندگان اتحادیه اروپا

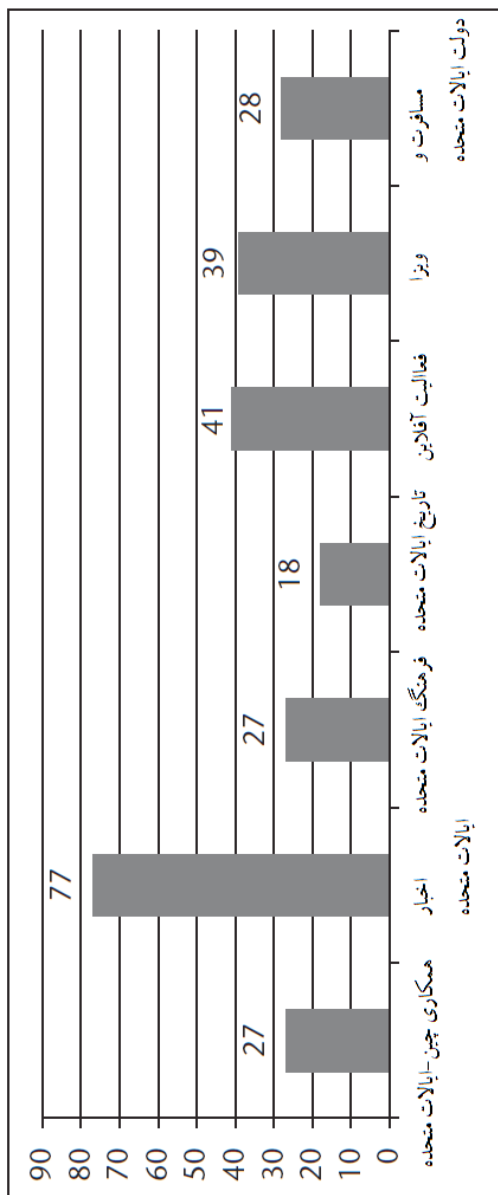


در حساب کاربری هیات نمایندگان اتحادیه اروپا یک رویکرد سیستماتیک با تمرکز آشکار روی فرهنگ، به کار گرفته شده است. پست‌های اتحادیه اروپا نیز در قالب موضوعات متفاوتی طبقه‌بندی می‌شوند، اما نسبت به حساب کاربری ژاپنی‌ها شیوه آسان‌گیرانه‌تری اتخاذ می‌شود. برای مثال، محتوای مربوط به «اطلاعات اروپایی» و «مسافرت» ممکن است همپوشانی داشته باشند، در حالی که برخی دیگر از محتواها را نمی‌توان آشکارا تحت موضوع خاصی دسته‌بندی کرد. با این وجود، پست‌های روزانه پیرامون فرهنگ اتحادیه اروپا (نقاشی‌ها یا نقل قول‌های مشهور)، حتما ارسال می‌شوند و بیش از یک‌سوم کل پست‌ها در همین رابطه است. دو موضوع رایج دیگر عبارتند از «مسافرت و کشورهای عضو اتحادیه اروپا» و «همکاری چین-اتحادیه اروپا». برای مثال، در پستی که زیرمجموعه موضوع «مسافرت و کشورهای عضو اتحادیه اروپا» قرار می‌گیرد، در مورد روز سنت پاتریک در ایرلند صحبت شد؛ پست دیگری پیرامون «همکاری چین-اتحادیه اروپا» در رابطه با نهاد کنفوسیوس در اروپا به عنوان نمونه‌ای از همکاری دوجانبه بود. هدف از این تلاش‌ها نشان دادن موارد زیر است: «وحدت در کثرت» اتحادیه اروپا، غنای فرهنگ‌های اروپایی و سبک زندگی اروپایی‌ها. در روزهای ۹ و ۱۰ فوریه سال ۲۰۱۳، هیات نمایندگان اتحادیه اروپا یک فعالیت آنلاین را به منظور جشن گرفتن فستیوال بهاری و معرفی غذاهای اروپایی به مخاطب چینی آغاز کرد. پیام‌های ملایم سیاسی نیز مطرح شد. سفارت اتحادیه اروپا یک پیام تبریک به موقع نیز پس از انتخاب به عنوان رئیس‌جمهور چین، از جانب ون رامپوی رئیس اتحادیه اروپا ارسال کرد. در این پست همچنین تمایل اتحادیه اروپا برای تعمیق همکاری با چین در حوزه‌هایی نظیر امنیت، اقتصاد و تجارت، حاکمیت قانون و تبادلات مردم با مردم ابراز شد.

پست‌های ارسالی سفارت ایالات متحده در مقایسه با پست‌های ژاپن و اتحادیه اروپا، بیشتر مربوط به ارسال پیام‌های سیاسی «جدی»، به خصوص پیام‌هایی که به طور بالقوه واجد تاثیر اجتماعی زیادی بر

مردم چین است، هستند. سفارت ایالات متحده به طور کلی از صحبت در مورد موضوعاتی که ممکن است به عنوان نقد مستقیم مقامات چینی تعبیر شود، اجتناب می‌کند و پست‌های ارسالی آن معمولاً جنبه‌هایی از تاریخ، چشم‌انداز، فرهنگ، رسم و رسوم یا سیاست داخلی ایالات متحده را تحت پوشش قرار می‌دهند. برای نمونه، حدود یک‌سوم از این پست‌ها زیر سرفصل «اخبار ایالات متحده» قرار می‌گیرند که کاملاً متفاوت با «اخبار ژاپن» است و عمدتاً در رابطه با سیاست‌ها، پیوندهای دوجانبه و تبادلات سطح بالای ایالات متحده است. به طور همزمان، سفارت ایالات متحده از اظهارنظر در مورد برخی مسائل مشاجره‌برانگیز طفره نمی‌رود. برای مثال، زمانی که مردم چین نسبت به سطح بالای آلودگی در این کشور ابراز نارضایتی کردند، پستی در مورد سطح آلودگی هوا در سالت لیک سیتی در صفحه ویبوی سفارت ایالات متحده منتشر شد. (۷) نظرات مختلفی در مورد این پست مطرح و بیش از ۴ هزار بار بازنشر شد.<sup>۱</sup>

شکل ۳-۴. ورودی‌های ویبوی سفارت ایالات متحده





به طریقی مشابه، سفارت ایالات متحده در پاسخ به نگرانی‌های عمومی در باب افزایش قیمت‌های مسکن در شهرهای بزرگ چین، پیام‌های متعددی را در حساب کاربری خود منتشر کرد که در آنها درباره هزینه خرید مسکن در آمریکا صحبت می‌شد. مورد دیگری از پست‌های ویبوی سفارت ایالات متحده، عمدتاً خدمات‌محور یا ترویج‌دهنده فعالیت آفلاین بود که مخاطب آن یک جماعت گسترده‌تر است. اهمیتی که ایالات متحده برای رابطه‌اش با چین قائل می‌شود به واسطه پست‌های ارسالی سفارت در دو موقعیت زیر نشان داده می‌شود: چهار پیام تبریک در خلال سال نوی قمری، از جانب رئیس‌جمهور اوباما، لاک سفیر ایالات متحده، وزیر خارجه کری و سفارت ایالات متحده و یک پست در مورد چشم‌اندازهای رابطه دوجانبه پس از انتخاب به عنوان رئیس‌جمهور چین. پیمایشی در مورد بازنشر پست‌ها و اظهارنظرها در واکنش به ورودی‌های مزبور حاکی از آن است که کاربران چینی ویبو به خوبی این پیام‌ها را دریافت کردند.

### گسترش حضور

در حالی که بُعد طرح‌ریزی به اندازه‌گیری میزان تاثیر از چشم‌انداز ارسال‌کننده پیام کمک می‌کند، بعد گسترش حضور، همین مساله را از چشم‌انداز دریافت‌کنندگان پیام مد نظر قرار می‌دهد. با توجه به قیود مربوط به رعایت حریم شخصی و قیود فنی، آگاهی دقیق از تعداد مشاهده هر پست از سوی دیگر کاربران، امری دشوار است. با این وجود، اطلاعات آماری ویبو بررسی دقیق دو کانال واجد اهمیت از گسترش حضور را برای ما می‌سازد: بازنشر پست‌ها (تعداد دفعاتی که یک پست در میان کاربران به گردش درآمده) و اظهارنظرها (آیا یک پست به بحث و گفت‌وگو دامن زده است یا نه). با توجه به اهمیت داده‌های آماری، ما تصمیم گرفته‌ایم که صرفاً پست‌های ویبوی با بیش از ۲۰۰ بار بازنشر یا اظهارنظر را انتخاب کنیم. (نگاه کنید به جدول ۱-۴). فرمول مزبور نخست به منظور درک نحوه

گسترش حضور به کار گرفته می‌شود. سپس ۱۵ مورد از پست‌های با بیشترین آمار بازنشر یا اظهارنظر از هر حساب کاربری انتخاب شده و بر اساس پیام اصلی‌شان طبقه‌بندی می‌شوند. به این ترتیب، ما در پی درک این هستیم که گسترش حضور تا چه حد موفقیت‌آمیز بوده، یعنی این که آیا علاقه مخاطب با راهبرد طرح‌ریزی ارسال‌کننده پیام هم‌راستا بوده است یا نه؟

جدول ۱-۴. مسیر انتشار پست‌های با بیش از ۲۰۰ بازنشر یا اظهارنظر

شمار پست‌ها	G>200	نسبت	تعداد دنبال‌کننده
ژاپن	۴۰	۴۹%	۲۰۹۰۴۹
اتحادیه اروپا	۲	۱%	۹۰۲۷۸
ایالات متحده	۵۷	۲۲%	۶۷۱۲۹۳

در مورد حساب کاربری سفارت ژاپن، ۴۰ پست از میان مجموع ۸۱ پست، بیش از ۲۰۰ بازنشر یا اظهارنظر دریافت کرده‌اند. این رقم به معنای یک نسبت ۴۹ درصدی است که بالاترین نرخ در نمونه مورد بررسی ما است. این نسبت برای سفارت ایالات متحده معادل ۲۲ درصد بود. در مقابل، صرفاً ۲۰۱ پست از میان پست‌های هیات نمایندگان اتحادیه اروپا، بیش از ۲۰۰ بازنشر یا اظهارنظر را دریافت کرد. بررسی دقیق‌تر سه نسبت مذکور نشان می‌دهد که پست‌های ویبوی ژاپنی‌ها، به بحث و گفت‌وگوی بیشتری در میان دنبال‌کنندگان دامن زده که دامنه آن حدود ۵۰۰-۷۰ اظهارنظر یا بازنشر است. مطالب ارسالی اتحادیه اروپا، برای هر پست حدود ۳۴ بازنشر یا اظهارنظر را دریافت کرد. در مقام مقایسه، در مورد ایالات متحده دو حد نهایی وجود داشت. برای نمونه، پست مربوط به سالت لیک سیتی بسیار تاثیرگذار بود و بیش از ۴ هزار بازنشر یا اظهارنظر دریافت کرد. باید خاطر نشان کرد که حتی در صورتی که این اظهارنظرها و بازنشرها همواره بازتاب احساسات مطلوب از جانب مخاطب نبود، اما به

دامن زدن به بحث و گفت‌وگو کمک کرد و به این ترتیب باعث بیشتر دیده‌شدن ارسال‌کننده پیام شد.

### مسیرهای انتشار

ما به منظور ردیابی مسیرهای انتشار پست‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن، دو پست از میان پست‌های واجد بیش از ۲۰۰ بازنشر یا اظهارنظر را به صورت اتفاقی از حساب کاربری عاملان مذکور انتخاب کردیم و سپس برای بررسی نحوه انتشار پیام (پیام از سوی چه کسی، از طریق چند لایه از بازنشر و چند بار منتشر شده است؟)، ابزار «ویوریج» (۸) را به کار گرفتیم (۹). نتایج حاکی از یک الگوی متنوع انتشار است. برای نمونه، در شکل ۴-۴ نشان داده می‌شود که یک پیام منفرد چطور به گردش درآمده است. توده میانی [در شکل]، نشان دهنده منبع اصلی اطلاعات است. هر یک از نقطه‌ها در شکل ۴-۴ نشان دهنده گره‌ای در مسیر انتشار است و منحنی‌های پیونددهنده هر بازنشر حاکی از رابطه مستقیم بین یک کاربر و دنبال‌کننده وی است که پیام را بازنشر کرده است. تراکم بیشتر نقطه‌ها به معنای بازنشر بیشتر است و توده‌های بزرگ‌تر حاکی از تاثیرگذاری بیشتر هستند.



## قدرت دیپلماسی

### معانی جدید و روش‌های درک دیپلماسی دیجیتال

جی. پی. سینگ

#### مقدمه

دیپلماسی سنتی درون یک بستر واجد اهمیت کار کرد: بستری که دولت‌ها در آن منافع و هویت خود را درک کرده و منافع خود را از طریق تاکتیک‌های راهبردی افزایش دادند. در محیط‌های با تعامل بالا و غنای اطلاعاتی که به خصوص از طریق فناوری‌های دیجیتالی تقویت شده‌اند، هویت بازیگران و منافع آنها تغییر می‌کند و وظیفه دیپلماسی دشوار می‌شود. برای نمونه، برنامه توسعه سازمان ملل متحد که یک بازیگر نسبتاً جدید در سیاست جهانی است، منجر به حرکت به سمت بازتعریف امنیت شده است؛ امنیتی که از نظر سنتی به عنوان تهدیدهای پیش روی دولت‌ها درک شده، اکنون به عنوان امنیت انسان تعریف می‌شود که دال بر تهدیدهای پیش روی رفاه مادی و شأن بشر است (برنامه توسعه سازمان ملل متحد ۱۹۹۴). هرگونه درکی از امنیت انسان، بدون ارجاع به کریدورهای دیپلماتیک پدیدار شده از اوایل دهه ۱۹۹۰، یعنی زمانی که مفهوم امنیت انسان بنا به برنامه توسعه سازمان ملل متحد جعل و از طریق ملاقات‌های بین‌المللی ترویج شد، ناقص خواهد بود.

دیپلماسی اجرا شده از طریق محیط‌های با تعامل بالا و واجد غنای اطلاعاتی، در کتاب حاضر با اصطلاح دیپلماسی دیجیتال تعریف می‌شود. ویراستاران کتاب حاضر دیپلماسی دیجیتال را به عنوان مدیریت تغییر از

طریق تغییرات داخلی و خارجی در سیستم، مفهوم‌پردازی می‌کند. تغییرات خارجی واجد اهمیتی که در فصل حاضر بررسی می‌شوند عبارتند از: فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی که در گستره تاریخ بشری و نه صرفاً در عصر رسانه‌های اجتماعی فعلی درک شده‌اند.

در فصل حاضر، مفهوم‌پردازی‌ای را توسعه می‌دهد که با اصطلاح «متا قدرت» مشخص می‌شود و در راستای درک جهان تعاملی دیپلماسی دیجیتال، اصطلاح مناسبی است. به علاوه، از روش‌های معدودی برای دست‌اندرکاران و پژوهشگران جهت درک معانی جدید برخاسته از دیپلماسی دیجیتال دفاع می‌شود. در فصل حاضر، یک رویکرد تاریخی اتخاذ می‌شود تا نشان داده شود که کلید درک دیپلماسی دیجیتال عبارت است از ارتباطات و تعاملات انسانی. بنابراین، متا قدرت، دال بر آن بازیگرانی در حوزه ارتباطات است که از طریق درکشان از خودشان و از یکدیگر و درک معانی مسائلی که پیرامون آن تعامل می‌کنند، موجد ظهور معانی جدید می‌شوند.

منطق متا قدرت ساده است: گفت‌وگوهای انسانی، تعاملات میان بازیگران و ظهور معانی جدید را میسر می‌سازد. بنابراین هر چه محیطی تعاملی‌تر باشد، بیشتر می‌توانیم انتظار ظهور معانی جدید را داشته باشیم. تعاملات، فرآیندهای جمعی هستند و معانی یا ادراکات جمعی را در پی دارند. اینکه تعاملات پی‌درپی ممکن است هویت و اولویت‌ها را تحت تأثیر قرار دهد، امری مربوط به روان‌شناس کودکان خواهد بود. تعاملات انسانی می‌تواند باز تولید شود و متکی بر شیوه‌های فرهنگی موجود باشد، اما همچنین می‌تواند تعاملات جدید یا ترکیبی را در پی داشته باشند. مفهوم متا قدرت، در درک نحوه خلق معانی جدید در سیاست جهانی ما به واسطه تعاملات انسانی، کمک می‌کند.

نقش فناوری‌های دیجیتالی در زمینه تعاملات جهانی به خصوص در راستای درک دگرگونی‌های جهانی واجد اهمیت است: بوزان و لیتل (۲۰۰۰)، ۸-۲۸۶) اشاره می‌کنند که فناوری‌های ارتباطاتی تا حد چشمگیری «ظرفیت بین‌المللی» سیستم بین‌الملل و امکان وقوع دگرگونی‌ها را

افزایش می‌دهند. (۱) به این ترتیب، گفت‌وگوهایی که میان دست‌اندرکاران دیپلماتیک صورت می‌گیرد، در قلب در مفهوم متاقدردت قرار دارند.

### بستر قدرت

دیپلماسی که بنا به عرف رایج به عنوان هنر متقاعد ساختن مؤدبانه در امور بین‌المللی درک شده، به عنوان نهادی از عصر مدرن در اروپای غربی ظهور کرد، اگرچه آثار گونه‌ای از شیوه دیپلماتیک را می‌توان در دولت شهرهای یونان و لوح‌های سومریان باستان نیز یافت. در حالی که برداشتهای عمومی، دیپلماسی امری شبیه به دستکاری‌های ماکیاولیایی یا دسیسه‌های بیزانسی قلمداد می‌شود، اما دیپلماسی همچنین به طور کلی به عنوان یک جایگزین مؤدبانه «متمدنانه» برای جنگ به منظور تحقق برخی منافع خاص، درک شده است. سر هارولد نیکلسون (۱۹۶۹)، با در نظر داشتن این بستر تاریخی، عنوان کرد که سیستم دولتی ایتالیا که در اوایل عصر مدرن ظهور کرد، بر دیپلماسی به عنوان منبعی از قدرت جایگزین کاربرد قدرت [نظامی]، جهت تحقق منافع دیپلماتیک، متکی بود. در واقع نیکلسون بر این باور بود که نیاز به دیپلماسی نخست از تعاملات تجاری‌ای که توسعه یافت، برخاست و منافع امنیتی که منافع دیپلماتیک عموماً به واسطه آنها شناسایی می‌شوند، بعدتر ظهور کردند. یکی از نخستین هیات‌های دیپلماتیک حرفه‌ای یعنی اداره خدمات دیپلماتیک و نیز، یک اداره خدمات تجاری بود.

دیپلماسی و همتای آن یعنی مذاکره که مخزن مهارت‌های تاکتیکی زیربنای شیوه دیپلماتیک است، اغلب بر حسب قدرت تشریح می‌شوند. بنابراین، درک قدرت در مرکز بحث حاضر قرار می‌گیرد. پرسش‌های مرتبط در بستر دیپلماسی دیجیتال شامل موارد زیر هستند: ما چه برداشتی باید از هویت‌های متغیر بازیگران مختلفی که دیپلماسی را به اجرا درمی‌آورند و نیز از خود مسائل، داشته باشیم و چطور باید این تعاملات دیپلماتیک جدید را تشخیص داده یا تحلیل کنیم؟

در نظر داشتن بستر تاریخی، در راستای درک تکامل منافع (ملی) در دیپلماسی حائز اهمیت است. معروف است که در خلال دوران هلنیستی، دولت شهرها سفرای متعددی را به دیگر پولیس‌ها [شهرها] اعزام می‌کردند تا فرقه‌های سیاسی مختلف دولت شهر خود را نمایندگی کنند (لیگیوی - فیلیوکس ۲۰۰۸). در حالی که این مساله غیرعادی به نظر می‌رسد، اما به واقع راه‌حلی برای مشکلی بود که همچنان وجود دارد. یک دیپلمات چطور می‌تواند زمانی که هر یک از فرقه‌های درون کشورش تعریف منحصر به فردی را مجاز می‌دانند، «یک منفعت ملی» را نمایندگی کند؟ دیپلمات‌های امروزی تلاش می‌کنند تا تقسیم‌بندی‌های داخلی جماعت‌هایی را که نمایندگی می‌کنند، لحاظ کنند: بنابراین، منفعت به اصطلاح ملی یا هر منفعت دیگری که زمانی نمایندگی شده، همیشه در معرض بازتعریف در زمانی دیگر است. همچنین منفعت ملی می‌تواند نه تنها به واسطه تغییرات داخلی، بلکه از طریق تعاملات بین‌المللی تغییر کند.

دیپلماسی به عنوان راهبرد و متقاعدسازی، به خصوص در میان دولت‌ها، را می‌توان درون محدوده‌های سنتی یک مفهوم ابزاری قدرت درباره منابع درک کرد، اما چنین ابزارگرایی‌ای در یک محیط متغیر و تعاملی، تفکیک می‌شود. در جهانی با بازیگران چندگانه و مسائلی که به طور مستمر در حوزه‌های مختلف بازتعریف می‌شوند، نظیر امنیت و حقوق بشر، همواره آشکار نیست که ما چطور باید هویت بازیگران یا مسائلی را که آنها نمایندگی می‌کنند، درک کنیم. روابط بین‌المللی دیگر صرفاً درباره دولت‌ها نیستند و مسائل به طور مستمر بازتعریف می‌شوند: امنیت، دیگر صرفاً در باب قلمروگرایی نیست یا تجارت صرفاً درباره کالاها نیست. زمانی که کارزار بین‌المللی ممنوعیت حفاری زمین یا سازمان عفو بین‌الملل، ایده‌هایی را در باب امنیت در سپهر عمومی بین‌المللی مطرح می‌کنند، آنها در واقع حد و مرز اینکه چه کسی این مسائل را نمایندگی می‌کند و نحوه نمایندگی کردن این مسائل را بازتعریف می‌کنند؛ به عبارت



ساده‌تر، چه کسی داستان را تعریف می‌کند و چه داستانی تعریف می‌شود. بنابراین، اکنون می‌توان مشاهده کرد که مباحثات پیرامون امنیت دولت که بر اساس تمامیت ارضی تعریف شده، با اولویت کارزار بین‌المللی ممنوعیت حفر زمین یا سازمان عفو بین‌الملل مبنی بر صحبت از این مسائل بر اساس امنیت انسان یا حقوق بشر، همپوشانی پیدا می‌کند. به طور مشابه، تجارت به همان اندازه که در مورد کالاهاست در مورد خدمات و جابه‌جایی مردم نیز هست. مباحثات اخیر در سطح بین‌المللی، در پی بازتعریف فقر با تمرکز اصلی روی امور مادی برآمده‌اند تا آن را به عنوان یک تخطی از حقوق بشر از نو قالب‌ریزی کنند (پوگ ۲۰۰۷). در سطح گسترده، شیوه‌های دیپلماسی ممکن است معنای جدیدی را در رابطه با اینکه دولت بودن از لحاظ انواع مختلف دیپلماسی - نظیر دیپلماسی شهروندی، دیپلماسی دیجیتال و دیپلماسی فرهنگی - به چه معناست، فراهم آورند.

در راستای درک این تغییرات هویتی، من در اینجا مفهوم کاملاً متفاوتی از قدرت را بسط داده‌ام که بنا به آن، ظهور قدرت و درک آن در مسیر تعاملات و گفت‌وگوهای دیپلماتیک، امکان‌پذیر می‌شود. در اینجا قدرت، برخلاف اکثر ادراکات سنتی از آن به عنوان منبع، به مثابه فرآیند درک می‌شود. قدرت به عنوان یک فرآیند، معنای مسائل مورد بحث و هویت بازیگران درگیر در بحث را شکل می‌دهد. این با ادراکات سنتی متفاوت است که در آنها قدرت، عموماً به عنوان فراهم آورنده ورودی یا منبع برای دیپلماسی یا راهبردها و تاکتیک‌های مذاکره‌ای مربوطه محسوب می‌شود: خروجی، عبارت است از اداره امور در قالب امور بین‌المللی زیر که پیشتر مورد مذاکره قرار گرفته‌اند: قوانین، پیمان‌ها، منشورها، معاهدات یا توصیه‌های غیرالزامی، تفاهم‌نامه‌ها یا بیانیه‌ها. این، قدرتی است که از دیدی ابزاری مبنی بر اینکه الف، توانایی ب را برای انجام کاری شکل داده یا محدود و مقید می‌کند، درک می‌شود. قدرت چانه‌زنی که مفهومی ناپایدار برای سنجش خروجی‌ها بر حسب منابع چانه‌زنی - منابع الف یا ب در مثال مذکور - است، نمونه‌ای از قدرت ابزاری است.

در مفهوم متاقدردت، نقش قدرت در دیپلماسی در عمیق‌ترین و دگرگون‌کننده‌ترین معنای آن، درک می‌شود. قدرت، اغلب به طریقی درک می‌شود که جنبه ابزاری آن، قابلیت‌ها را افزایش می‌دهد، یا از نظر ساختاری محدود می‌کند. اما ما همچنین باید طریقی که قدرت، معنای سیاست را دگرگون می‌کند نیز درک کنیم. این مساله به عنوان شکلی از متاقدردت، مفهوم‌پردازی می‌شود. به طور خلاصه، متاقدردت حاکی از دگرگونی‌های هویت‌ها و منافع در نتیجه تعاملات بین‌المللی است. (۲)

متاقدردت، مقدم بر ادراکات سنتی از قدرت است و کلمه متاهم برای رساندن همین معنای تقدم به کار می‌رود. فرآیندهای متاقدردت، هویت مسائل و بازیگران را شکل می‌دهند. مفاهیم سنتی یا ابزاری قدرت که روی منابع متمرکز می‌شوند - تا برای مثال، دیگران را متقاعد یا مقید کنند - هویت‌ها و منافع را مفروض قلمداد می‌کنند. مسائل غالب در دیپلماسی عبارتند از: امنیت، مالکیت و حقوق. با وجود این، امنیت برای گروه‌های متفاوت بازیگران، معنای متفاوتی دارد. منظم کردن آن به امور امنیت ارضی را می‌توان تا تعاملات دیپلماتیکی (یا فرآیندهای متاقدردتی) نظیر پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸، دنبال کرد که دولت‌ها را به پاسداران اشکال امنیتی (ارضی و ملی) مسلط، بدل کرد. با این وجود، مفاهیم رقیب در باب امنیت، نظیر امنیت انسان که پیشتر به آن اشاره شد، یا مفهوم امنیت شبکه‌ای که اغلب در عصر اطلاعات به آن اشاره شده، همچنان از طریق دیگر فرآیندهای متاقدردت پدیدار می‌شوند. اگر ما صرفاً روی نحوه اعمال قدرت از جانب دولت‌ها در راستای حفاظت از امنیت ارضی تمرکز کنیم، فرآیندهای متاقدردت، مقدم بر معانی منظم شده را نادیده گرفته‌ایم.

(۳) به طور مشابه، در عصر پیچیده جهانی شدن، ما می‌توانیم همچنان تجارت بین‌المللی و دیپلماسی‌های تجاری مربوطه را در قالب «ملی» مورد توجه قرار دهیم، اما معنای تجارت ملی یا مزیت مقایسه‌ای در رابطه با همکاری چندملیتی که اکنون با زنجیره‌های ارزش پیچیده در بازارهای «ملی» مختلف عمل می‌کند، چیست. به عنوان نمونه‌ای دیگر، ایده حقوق

جهان شمول که دولت‌ها اغلب از آن حفاظت کرده‌اند، اکنون به محل مجادله در مذاکرات دیپلماتیک پیرامون حقوق فرهنگی یا حقوق گروه‌های ویژه بدل شده است، به طوری که ممکن است با منطق «ملی» سازگار باشد یا نباشد.

مفهوم پردازی‌ها از قدرت به مثابه فرآیندهای اجتماعی که پایه‌گذار هویت‌ها و منافع بازیگران هستند، شیوه مفیدی را برای درک دیپلماسی دیجیتال فراهم می‌آورد. (۴) مفهوم بارت و دوال (۲۰۰۵) از قدرت سازنده عبارت است از گونه‌ای از قدرت به معنای بنیادی، در تشریح معانی اجتماعی. قدرت سازنده به عنوان یک گفتمان تصور می‌شود که عبارت است از «فرآیندهای اجتماعی و سیستم‌های دانشی که معنی از طریق آنها تولید، تثبیت، تجربه و دگرگون می‌شود.» با این وجود، متا قدرت به گونه‌ای که در اینجا مفهوم پردازی شده متفاوت با قدرت سازنده است، چرا که متا قدرت مقدم بر اعمال دیگر اشکال قدرت است و از تعاملات ارتباطی فشرده و گسترده حاصل می‌شود و در واقع دارای یک بعد هنجاری مثبت و دگرگون کننده است. (۵)

به طور خلاصه، دولت‌ها و معانی ملی امنیت، تجارت و حقوق در مرکز قدرت سنتی قرار دارند و دیپلماسی عبارت است از ابزار متقاعدسازی بر اساس معانی موجود. فرآیندهای متا قدرت، مقدم بر این ادراکات هستند. آنها به ما نشان می‌دهند که این ادراکات «ملی» چطور در خلال عصر قبلی ظهور کردند و چطور با فرآیندهای جدید (امنیت انسان، تجارت فراملی و حقوق فرهنگی) در عصر حاضر همپوشانی دارند. بنابراین دیپلماسی و مذاکره، صرفاً رهنمودهایی برای درک رفتار یا منافع راهبردی نیستند، بلکه در بستر محیط‌های ارتباطاتی، عبارتند از فرآیندهای تعاملی مباحثات، تأمل، حل مساله و استدلال ورزی که تعاملات، هویت‌ها و منافع زیربنای مذاکرات را دگرگون می‌کنند.

## دو نوع متفاوت گفت‌وگو

اجازه دهید با دو نوع آشنای گفت‌وگوی دیپلماتیک، یکی قدیمی و دیگری جدید، آغاز کنیم تا بتوانیم کارکردهای دیپلماسی را درک کنیم. نخست گفت‌وگوی ملین برگرفته از جنگ پلوپونزی اثر توسیدید، که نمونه معروفی از به کارگیری قدرت به عنوان منبعی برای تحقق منفعت مشخص شده از قبل است. دوم، مجموعه‌ای از تعاملات دیپلماتیک تجاری که به منظور تعریف آنچه امروزه اقتصاد خدمات جهانی نامیده می‌شود، استفاده شده و نشان می‌دهد که متاقدرت چگونه معنی مسائل مورد بحث را شرح می‌دهد و به جای منافع از قبل مشخص شده، نحوه ظهور منافع، در خلال تعاملات دیپلماتیک را توصیف می‌کند.

گفت‌وگوی ملین، برداشتی نمونه‌وار از گفت‌وگوهای راهبردی یا ابزاری است. تصور کنید در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد هستید و به گفت‌وگوی مشهور ملین از جنگ پلوپونزی توسیدید گوش می‌دهید. این جنگ در بازه زمانی ۴۰۴-۴۳۱ قبل از میلاد در یونان باستان یعنی جهانی با شماری از دولت-شهرها یا پولیس‌ها در گرفت. این گفت‌وگو یک گفت‌وگوی از قبل تنظیم شده واجد اهمیت است.

شما در جزیره ملوس در دریای اژه هستید که مساحت آن حدود شصت مایل مربع و جمعیت آن کمتر از ۳ هزار نفر است. ملینی‌ها از سلسله اسپارت هستند، اما مایلند در جریان درگیری بین آتنی‌ها و اسپارتی‌ها در خلال جنگ پلوپونزی، بی‌طرف بمانند. آتنی‌ها نه تنها چشم‌انداز ملین را درک نمی‌کنند، بلکه آن را خوار می‌شمارند. آنها از ملینی‌ها می‌خواهند در جریان مراجعه‌شان با اسپارت و هم‌پیمانان آن، فعالانه به آنها [آتنی‌ها] کمک کنند. اما ملینی‌ها همگی تأیید می‌کنند که آتنی‌ها واجد برتری اخلاقی هستند و نیروی خیر در یونان به حساب می‌آیند. با وجود این، آنها نمی‌خواهند در قلب یونان و دور از جزیره کوچک خود، بخشی از درگیری میان دو طرف باشند. آنها به ژنرال‌های آتنی می‌گویند ما می‌توانیم دوستان شما باشیم،

اما نمی‌توانیم هم‌پیمانان باشیم. معدود کوه‌های آتشفشانی و کرانه‌های ساحلی شیب‌دار ملوس چندان خواستنی نیستند و جمعیت کوچک ملوس چندان چیزی برای عرضه کردن ندارد. با وجود این، آنتی‌ها استقلال ملین - یا دوستی آنها - را نمی‌پذیرند. شما اگر در مرتفع‌ترین جای ملوس هم بایستید، نمی‌توانید آتن را در قلب یونان ببینید.

شما می‌شنوید که آنتی‌ها گزینه‌ای را پیش روی ملینی‌ها قرار می‌دهند. شما می‌توانید به ما بپیوندید و خود را به قدرت ما مقید کنید یا می‌توانید با اسپارتی‌ها دوستی کنید که در این صورت ما شما را نابود خواهیم کرد. آنها به ملینی‌ها توصیه می‌کنند که پیوستن به ما گزینه بهتری است. «چرا که شما از مزیت تسلیم، قبل از متحمل شدن بدترین وضعیت برخوردار خواهید شد و نابود نکردن شما باید فایده‌ای برای ما داشته باشد.» ژنرال‌های آنتی همچنین به ملینی‌ها می‌گویند که دشمنان آتن، استقلال آنها را به عنوان نشانه‌ای از ضعف آتن و نه بی‌طرفی ملین، قلمداد خواهند کرد. محمصه پیش روی ملوس برای شما دردآور است و در ضمن از برتری نظامی آتن هم آگاهید.

بنابراین، از عدم تسلیم ملینی‌ها در مقابل آنتی‌ها، متعجب می‌شوید. شما از خود می‌پرسید که آیا دلیل این مساله آن است که آنها از نسل اسپارتی‌ها یعنی دشمن خونی آتن هستند؟ یا اینکه آنها واقعا می‌خواهند مستقل بمانند و فکر می‌کنند می‌توانند مستقل بمانند؟ در این قضیه، انگیزه‌ها اهمیتی ندارد. در خلال جنگ، آنتی‌ها خواهان دریافت خراج از ملینی‌ها شده و پس از یک عملیات نظامی مختصر، آنها را متبوع خود می‌کنند. مدتی کوتاهی پس از آن، جنگ با اسپارت در سال ۴۱۶ قبل از میلاد پایان می‌یابد، آنها بر ملوس غلبه کرده و مردان و کودکان و بسیاری دیگر را می‌کشند.

گفت‌وگوی ملین در تاریخ‌نگاری‌های دیپلماتیک به طرق مختلفی تشریح می‌شود. این داستان درباره این است که قدرت، حق را می‌سازد. غنائم متعلق به طرف پیروز جنگ است. خود توسیدید این‌گونه می‌نویسد

که طرف قدرتمند هر کاری بتواند می‌کند و طرف ضعیف عواقب را متحمل می‌شود. ما همچنان آنن باستان را به خاطر برتری اخلاقی بینش آن، تمجید می‌کنیم. با توجه به چنین بینش قدرتمندی که تحت هدایت دموکراسی آتنی است - در واقع آن آتنی‌های باستان مبدع سیاست و نیز دموکراسی بودند- ما احتمالاً ایرادات ملوس کوچک را فراموش می‌کنیم. در دنیای سیاست جهانی - اگر بتوانید یونان باستان و هلنیستی را چنین جهانی تصور کنید - بی‌طرفی جایی ندارد. امتیازات ناشی از قدرت، معطوف به این آگاهی از این مساله می‌شود که شما که هستید و بنا به آن عمل می‌کنید.

این یکی از تفاسیر ارائه شده از گفت‌وگوی ملین است و معمولاً در کتب سیاسی یافت می‌شود. این مساله در نصیحت ماکیاولی به شهریار لورنزو دِ مدیچی در اواسط قرن پانزدهم تکرار می‌شود. ماکیاولی می‌نویسد؛ بهتر است از شما بترسند تا اینکه شما را دوست داشته باشند. دوستی‌های مبتنی بر جذابیت و عشق، در سیاست بی‌فایده هستند. ما به طرق بسیاری همچنان در آن جهان نامتغیر سیاست قدرت به سر می‌بریم. یک دیپلمات سابق رژیم صهیونیستی درباره تردید نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو در مورد مذاکره پیرامون مساله فلسطین پس از یک سخنرانی آتشین در کنگره ایالات متحده می‌گوید: «همه چیز در حال تغییر است، اما وی مصمم است که همه چیز کما فی السابق باقی می‌ماند.»

قبل از تشریح اینکه چرا چنین جهانی آن‌گونه که ما آن را درک می‌کنیم، ارتباط چندانی با متاقدردت ندارد، اجازه دهید اکنون به بحث پیرامون انواع گفت‌وگوهایی که در سطوح مختلف زندگی روزمره یا در کتب ادبی‌مان با آنها مواجه می‌شویم، بازگردیم. در ایجاد، ما درک خودمان از طریق گفت‌وگوهایمان را آغاز می‌کنیم، ما ضمن تعامل با یکدیگر، جهان را به گونه‌ای متفاوت تصور می‌کنیم و می‌بینیم که نقش‌ها و هویت‌های ما در نتیجه این تعاملات تغییر می‌کنند. دلیل مستعدتر بودن گفت‌وگوهای روزمره نسبت به گفت‌وگوی ملینی، برای درک متاقدردت این است که

گفت‌وگوی ملینی کسی را به سمت به پرسش گرفتن جهانی که فرد خود را در آن می‌یابد، سوق نمی‌دهد. آنتی‌ها، اسپارته‌ها و ملینی‌ها می‌دانند که هستند و باید بر اساس منافع و اولویت‌هایی که از لحاظ تاریخی به آنها منتسب شده، عمل کنند. آنها می‌دانند که دولت، دولت شهر یا دولت جزیره یا بنا به اصطلاحات یونانی پولیس، هستند. آنها واجد منافع هستند که با شفافیت تعریف شده و امنیت آنها را افزایش می‌دهد و باید به طریقی خاص برآورده شوند. متاقدردت در باب کشف خاستگاه‌های این منافع، خاستگاه‌های هویت‌های خود بازیگران و معانی زیربنایی رمزگذاری شده اقدامات که صورت می‌گیرد، است.

من اکنون سراغ نوع متأخرتری از گفت‌وگو در دیپلماسی جهانی می‌روم که نزدیک به مفهوم متاقدردت بسط یافته در اینجاست و الزامات چشمگیری در رابطه با درک دیپلماسی دیجیتال دارد. در دهه ۱۹۸۰، دیپلمات‌ها در ژنو به طور مستمر با هم ملاقات می‌کردند تا به قوانین جهانی برای منضبط کردن و شکل دادن آنچه به عنوان اقتصاد خدمات جهانی شناخته شده است، شکل دهند. خدمات، شامل هر چیزی است که ما می‌خریم، می‌فروشیم یا مصرف می‌کنیم اما کاملاً محسوس نیست خدمات تلفنی و رسانه‌ای ما، تلویزیون دیجیتالی و برنامه‌های فیلم، مسافرت‌های هوایی، حساب‌های بانکی، فعالیت‌های آموزشی و توریستی، همگی بخشی از اقتصاد خدمات جهانی هستند. تقریباً سه‌چهارم اقتصاد ایالات متحده به واسطه خدمات به حرکت درمی‌آید. حتی در میان فقیرترین کشورهای جهان، تقریباً نیمی از اقتصاد آنها ممکن است متشکل از خدمات باشد. آیا می‌دانستید که توریسم، بزرگ‌ترین صنعت در جهان است و حدود یک نفر از هر ۱۰ نفر، در این صنعت مشغول به کار هستند؟ به گمان من اکثر کسانی که در حال خواندن این کلمات هستند، در اقتصاد خدمات جهانی مشغول به کارند یا مصرف‌کنندگان حریص آن هستند. با وجود این، بیش عمومی این است که خدمات یک اقتصاد پیشرفته است و سطح جهانی، ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ در جریان پیش بردن مذاکرات پیرامون این

مساله، تنها بود. اساسا اروپایی‌ها در مقابل این تحرکات مقاومت کردند و کشورهای نظیر هند و برزیل با صدای بلند به مخالفت، حتی با ایده بحث پیرامون خدمات در سطح جهانی پرداختند. خدمات در جهان دیپلماسی به عنوان یک مساله پیشرفته که عمدتا دغدغه آمریکایی‌هاست، ترسیم شد. اما تا سال ۱۹۹۵، کشورهای تجاری جهان یک توافقنامه برجسته به نام توافقنامه عمومی تجارت خدمات (گاتس) را امضا کردند که اکنون اقتصاد خدمات جهانی را شکل می‌دهد. بنا به توافق گاتس، بیش از ۵۰۰ بخش فرعی که در فهرست موسوم به فهرست طبقه‌بندی بخشی خدمات قرار داشتند، آزادسازی شد. این توافق به امضای ۱۶۰ عضو سازمان تجارت جهانی رسید و اکنون قوانین آن بر همه چیز، از تعداد فیلم‌هایی که چین سالانه از خارج وارد می‌کند (در حال حاضر، ۲۰ فیلم)، تا تعداد مجاز تأمین‌کنندگان خارجی در بخش خدمات خطوط زمینی در ایالات متحده (به هیچ تأمین‌کننده خارجی‌ای چنین مجوزی داده نشد)، حکمفرما است. توافق گاتس چارچوب اداره حدود دوسوم اقتصاد جهانی است.

بین سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷، نمایندگان گروهی از کشورها با هم ملاقات کردند تا در مورد قوانینی که می‌تواند بر اقتصاد خدمات جهانی حاکم شود، همفکری کرده و مشکلات مربوطه را حل کنند. اختلاف‌نظرها و فشارهایی در این فرآیند وجود داشت، اما به طور کلی، چارچوب توافق گاتس درباره حل مشکلات بود و در آن هیچ خروجی خاص از پیش مشخص شده‌ای که کشوری بخواهد به سمت آن حرکت کند، وجود نداشت. آنها حتی در ابتدا نمی‌دانستند که چارچوب خدمات تجاری جهانی را چه بنامند تا اینکه اصطلاح گاتس کم‌کم مطرح شد. مایه تعجب این بود که زمانی که چارچوب گاتس نهایتاً به امضا رسید، ایالات متحده که اقدام جهت پیاده‌سازی آن را آغاز کرده بود، به گونه‌ای از شیوه حل و فصل امور، ناخشنود بود. مورد تعجب‌برانگیز دیگر این بود که هند به وجد آمده بود: ایالات متحده با ظهور چارچوب گاتس، نسبت به مشارکت در اقتصاد خدمات جهانی دلسرد می‌شد؛ هند بعدتر در قرنمان به عنوان یک مرکز



محرکه خدمات ظهور کرد که دلیل آن تا حدودی مشارکت این کشور در گفت‌وگوهای پیرامون گاتس بود. همه آن داستان‌هایی که شما درباره برون‌سپاری فناوری اطلاعات، بانکداری، سلامت و دیگر خدمات می‌شنوید، از طریق چارچوب گاتس برای هند و دیگر کشورها امکان‌پذیر شد.

ایالات متحده، اروپا، هند و برزیل در اواسط دهه ۱۹۸۰، در باب مساله جدیدی وارد گفت‌وگو شدند. این گفت‌وگو پس از آن آغاز شد که مساله قبلی پیرامون ساخت و تولید و کشاورزی دیگر امری نبود که اقتصاد جهانی را به حرکت درمی‌آورد. این گفت‌وگوها جدید بود. هند پس از این گفت‌وگوها، هویت جدیدی را برای خود متصور شد. هند از آن به بعد، آینده خود را در تحویل خدمات به جهانیان دید. بسیاری از کشورها دیگر نقش‌هایی را که به آنها منتسب شده بود، ایفا نمی‌کردند. متاقدرد در این مورد به ما کمک می‌کند تا معنای مساله مورد نظر یعنی تجارت خدمات آن‌گونه که اول بار وارد عرصه جهانی شد و نیز نحوه تغییر نهایی هویت بازیگران تحت تأثیر خدمات را رمزگشایی و تفسیر کنیم. خود مفهوم متاقدردت از گفت‌وگوها و تعاملات میان بازیگران منتج می‌شود.

متاقدردت از گذشته‌های دور تاکنون وجود داشته است، اما ما در مورد آن صحبت نکرده‌ایم. توسیدید و پیروان وی بحث‌ها را صرفاً به سمت قدرت ابزاری سنتی سوق می‌دهند. قدرت ابزاری سنتی، همواره پیرامون منابع و توانایی واداشتن دیگران به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌دادند، است. حتی قدرت نرم یا متقاعدسازی که اغلب موضوع بسیاری از مباحثات امروزی است، خود نیز یک درک ابزاری است. قدرت نرم در باب متقاعد کردن فردی برای انجام کاری است که شما از طریق گفت‌وگو و دیگر ابزارهای «نرم»، نظیر استفاده از محصولات فرهنگی از وی می‌خواهید که انجام دهد. بنابراین برای نمونه ایالات متحده می‌تواند از هالیوود و صنعت موسیقی خود استفاده کند تا مردم را به این کشور علاقه‌مند سازد. قدرت نرم در باب مسائل نوظهوری که فاقد یک معنا یا یک نام هستند، نیست.

## فراسوی قدرت سنتی

مناقدرت همان‌طور که پیش از این اشاره شد، مقدم بر قدرت ابزاری است: هویت بازیگران و مساله‌ای که به آن می‌پردازند، پیش از استفاده از منابع با ابزارها تعیین می‌شود. اما در شرایط شدیداً تعاملی، این هویت‌های قدیمی می‌تواند بی‌اثر شود و مناقدرت مجدداً اهمیت یابد. جای تعجب نیست که اغلب دیپلماسی عمومی - مردم در مورد یکدیگر چطور فکر و عمل می‌کنند - مقدمه گفت‌وگوها پیرامون دیپلماسی دیجیتال است و قلب‌ها و اذهان مردم را در بر می‌گیرد.

ما باید به سمت فراسوی ادراکات ابزاری سنتی از دیپلماسی مبنی بر اینکه «چه کسی چه کاری را به چه صورتی انجام می‌دهد»، حرکت کنیم تا بسترهای دگرگون‌کننده دیپلماسی را مدنظر قرار دهیم. دیپلماسی، چیزها را تغییر می‌دهد، اما معنای آنها را تماماً تغییر نمی‌دهد. بنابراین دیپلماسی درک شده به سبک ابزاری می‌تواند درک قابلیت‌های تقویت شده یا تضعیف شده بازیگران و مسیرهای اقدام راهبردی مطلوب یا محدود آنها را برای ما میسر سازد. از سوی دیگر، از آنجا که ممکن است قابلیت‌ها به واسطه بسترهای تعاملی لحاظ شده به عنوان منابع مناقدرت، نیز تقویت یا تضعیف شوند، تعاملات نیز ممکن است ماهیت بازی در حال انجام را تغییر دهند.

در تحلیل پیش رو، بستر ابزاری قدرت به تفصیل بررسی شده و متعاقباً، بسترهای جمعی «بین‌ذهنی» که در اینجا به مثابه شکلی از مناقدرت تشریح شده، تحلیل می‌شوند. جزئیات بسترهای قدرت ابزاری، شیوه انتخاب راهبرد توسط بازیگران با در نظر گرفتن محیط‌های دیپلماتیک از قبل مشخص شده را برجسته می‌سازند اما در یک بستر پویا، آنها ممکن است حداقل به طریقی محدود، نشان‌دهنده نحوه تغییر احتمالی این راهبردها و منافع زیربنایی باشند. بنابراین پیکربندی‌های قدرت که قابلیت‌های ابزاری و ساختاری را عینیت می‌بخشند، نقطه ورود مناسبی به بحث هستند. آنها

نشان می‌دهند که چرا جهان توسعه‌یافته، در جریان مباحثات حساس سازمان ملل متحد در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سرسختی نشان دادند، یا اینکه چرا رقابت‌های تسلیحاتی و مذاکرات تسلیحاتی هر دو با هم در خلال جنگ سرد بر روابط شرق-غرب حاکم بودند.

در اکثر برداشت‌ها از تعاملات دیپلماتیک، منافع بازیگران ثابت فرض می‌شود و دیپلماسی به طریقی اجرایی می‌شود که هر حرکت واجد یک ماحصل خاص باشد. بنابراین دیپلماسی یک تلاش راهبردی مقید شده به واسطه محیطی است که در آن به اجرا درمی‌آید. مدل‌های پویای نیت راهبردی در جریان تلاش خود برای جلب توجه نسبت به تکامل تعاملات دیپلماتیک پیچیده هستند، اما در هر صورت در نتیجه دو فرض زیر، در درکشان محدود هستند: تغییر در محیط تقریباً همیشه نسبت به سیستم بیرونی است و بازیگران همواره به طور راهبردی عمل می‌کنند.

به معنای دقیق کلمه، در جهان به سرعت در حال تغییر دیپلماسی دیجیتال و شبکه‌های ارتباطاتی، نامتغیر فرض کردن بستر زیربنایی دوراندیشانه نیست. از چنین چشم‌اندازی، ما متوجه این نکته نمی‌شویم که ممکن است بازیگرانی غیر از دولت‌ها از دیپلماسی استفاده کنند یا اینکه مساله مورد نظر برای آنها معنای کاملاً متفاوتی نسبت به معنای آن برای بازیگران دولتی، داشته باشد. مفهوم امنیت که در بالا به آن اشاره شد، مثالی از این مورد است. به طور کلی، نظریه‌های لیبرال فاقد درکی عمیق از تعاملات هستند، اگر منافع و هویت‌های بازیگران در خلال این تعاملات بدون تغییر باقی بماند (سینگ ۲۰۱۰). من این نکته را بر پایه عقل سلیم مطرح می‌کنم. ما از طریق گفت‌وگوها و تعاملات، مفهومی از خودمان را فرمول‌بندی می‌کنیم که هویت‌ها و منافع ما بر اساس آن شکل می‌گیرد. این پیشنهاد مفهومی که قدرت ابزاری یک نقطه ورود برای تحلیل ماست، بر پایه دو مساله مفروض مطرح می‌شود: درک مشترک از مساله مورد نظر و منفعت بازیگران در نتیجه یک مساله مفروض باید از قبل مشخص شوند. برای درک خاستگاه‌ها و اثرات این ادراکات، ما باید متاقدرد

یا قدرت بسترهای تعاملی برای تغییر ادراکات از خود بازیگران با توجه به مسائل و محیط مورد نظر را به تفصیل مورد بررسی قرار دهیم.

دیپلماسی و مجموعه راهبردها و تاکتیک‌های همبسته، با آنکه به عنوان مذاکره شناخته می‌شوند، می‌توانند ادراکات جمعی حاکی از هویت بازیگران و مسائل را دگرگون سازند. بنابراین، متاقدردت در هر دو سوی طیف عمل می‌کند: ادراکات بازیگران را قبل از تعاملات دیپلماتیک مشخص می‌کند و مهم‌تر از همه، ادراکات با تعاملات بیشتر اصلاح می‌شوند.

متاقدردت، فرآیندی است که دال بر دگرگونی‌های هویت‌های جمعی بازیگران و منافع آنها در بستر تعاملات بین‌المللی است. تعاملات بین‌المللی، به خصوص با تقویت به واسطه فناوری‌های ارتباطاتی و دیپلماسی، بازیگران را اجتماعی می‌کنند و در عین حال منجر به دگرگونی‌هایی در رابطه با هویت‌های بازیگران و منافع می‌شوند. با این وجود، احتمالات مبنی بر دگرگون‌کنندگی این تعاملات باید از کاربردهای محدود و گسترده اصطلاح «دگرگونی» در جریان صحبت از بعد جمعی قدرت، متمایز شوند. در معنایی گسترده، بوزان و لیتل (۲۰۰۰) اشاره می‌کنند که قابلیت تعاملی سیستم که باید در رابطه با دگرگونی‌ها در جهان مدرن مدنظر قرار گیرد، افزایش یافته است. با وجود این، ممکن است امکان دگرگون‌کنندگی همچنان محدود باشد (بوزان و لیتل ۲۰۰۰، ۳۵۱). برای نمونه، فشردگی و شتاب ارتباطات جهانی ممکن است به صورت تصاعدی افزایش یافته باشد، اما این مساله به معنای آن نیست که سیستم بین‌المللی از نظر کیفی متفاوت با آن چیزی است که تا پیش از این بوده است. اگر دولت‌ها همچنان مسلط بر سیستم تعاملات باشند، یا دست بالا را در روابط بین‌المللی داشته باشند، آنگاه ما نمی‌توانیم از دگرگونی‌های بنیادی در سیستم حرف بزنیم. با این وجود، آنها با راگی موافقند که می‌گوید پتانسیل دگرگونی بین‌المللی با افزایش قابلیت تعامل به واسطه فناوری اطلاعات، ممکن است در «بخش‌های اقتصادی» وجود داشته باشد که در آنها «تأثیر محتمل آن، به شکل هجمه‌ای جدی علیه سازمان منطقه‌ای

سیاست و فرهنگ پدیدار خواهد شد.» (۶) در هر صورت، تشریح دقیق این تعاملات بر اساس تعاملات دیپلماتیک صورت نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد که خود بوزان (۲۰۰۴) هم به سمت ترسیم امکان یک جامعه جهانی متشکل از بازیگران چندگانه به عنوان دگرگونی بنیادی جامعه بین‌المللی متشکل از سیستم بینادولتی حرکت کرده است.

متا قدرت، دگرگونی را در بسترهای خردی قرار می‌دهد که هویت بازیگران و منافعشان در آنها جاگذاری می‌شود. برای مثال، در تحلیل راگی (۱۹۹۳)، دگرگونی بنیادی دولت-شهر قرون وسطایی به سیستم دولت مطلق وستفالیایی می‌تواند در سطح خرد بازارهای تجاری خارج از دیوارهای شهر، مورد توجه قرار گیرد. این بازارها منشأ ظهور طبقه تجاری جدیدی می‌شدند که خواهان اشکال جدیدی از سازمان‌دهی اقتدار بود که حقوق مالکیت ضروری یا انگیزه برای رفتار اقتصادی یا مالکیت اقتصادی را به آنها عرضه می‌داشت. (۷) امپراتوری‌های جهانی در آن زمان به طور پایدار از لحاظ ارضی دچار چرخش می‌شدند و حقوق مالکیت به ندرت و با مضایقه، معمولاً فقط به آریستوکرات‌های زمین‌دار واگذار می‌شد. بنابراین، به واسطه شکل جدیدی از تعامل، طبقات تجاری و بعدتر طبقات تولیدکننده، اشکال جدیدی از حقوق مالکیت را به دست آوردند. نهایتاً اشکال جدیدی از سازمان سیاسی پدیدار شد که حدامرزهای سیاسی را حول دولت‌های ملی، «تثبیت» می‌کرد.

بستر متا قدرت، به واسطه مذاکرات تعاملی بازیگران که ظهور ادراکات جمعی جدیدی را در پی دارد، درک می‌شود. ریشه‌های فناورانه این ادراکات در این باره جالب توجه است. برای مثال، فناوری‌های اطلاعاتی همان فناوری‌های شبکه‌ای هستند. شبکه‌ها سبب تقویت، تعمیق و گسترش تعاملات بین‌المللی می‌شوند. پایه و اساس تکنولوژیکی متا قدرت را نمی‌توان انکار کرد. در هر صورت، فناوری صرفاً یکی از پایه‌های متا قدرت است. فناوری‌های اطلاعاتی، پیوندهای میان افراد و نیز معانی و بازنمایی‌هایی که در میان آنها جریان می‌یابد را تقویت می‌کنند. (۸) این مساله در مورد

کنش محض سخن گفتن انسان نیز صادق است و آن هم می‌تواند به عنوان پایه دیگری برای متاقدردت در نظر گرفته شود. بنابراین، در فصل حاضر تعاملات دیپلماتیک به عنوان عرصه‌ای واجد اهمیت قلمداد می‌شود که در آن ما متوجه کارکردهای متاقدردت می‌شویم.

متاقدردت به برجسته‌ترین معنای آن، امری است در رابطه با اشکال مختلف ارتباطات و امکان «آگاهی گفتمانی» آن گونه که آنتونی گیدنز (۱۹۸۴، ۴۱-۵) گفته، یا «بیداری آگاهی» آن گونه که پاول فریبر (۲۰۰۰) اشاره کرده است. ما فقط از طریق آگاهی گفتمانی می‌توانیم فرآیندهای بنیادی پدیده اجتماعی را تشریح کنیم: «فرض بر این است که «آگاهی» در این معنا، می‌تواند برداشتی منسجم از فعالیت‌های فرد و دلایل آن فعالیت‌ها فراهم آورد.» پاول فریبر یک گام فراتر می‌نهد و «بیداری آگاهی» را شیوه‌های گفت‌وگویی قرار می‌دهد که از طریق آنها سوژه‌ها خودشان و یکدیگر را می‌شناسند: «در این نظریه اقدام، نمی‌توان از یک بازیگر یا به سادگی از بازیگران سخن گفت، بلکه باید از بازیگران در جریان ارتباطات سخن گفت.» (فریبر ۲۰۰۰، ۱۲۹). روی هم رفته، فناوری و در پی آن دیپلماسی، ظهور متاقدردت در تعاملات انسانی، به خصوص تعاملات بازیگران در شبکه‌های اطلاعاتی را تسهیل می‌کنند.

### روش‌های جدید

مناسب‌ترین روش‌ها برای درک و به کارگیری دیپلماسی دیجیتال چه روش‌هایی هستند؟ آشکارا، روش متقاعدسازی راهبردی با گونه‌های قدرت ابزاری، زمانی به خوبی عمل می‌کند که محیط باثبات است و مانند وضعیت عصر مدرن، دولت‌ها بازیگران اصلی هستند و از دیپلماسی در مواجهه با یکدیگر استفاده می‌کنند. دیپلمات‌ها به چه صورت باید دگرگونی‌ها در شیوه‌های دیپلماتیک که مخازن دانش قدیمی آنها را با چالش مواجه می‌کند، درک کنند؟

من با این فرض آغاز می‌کنم که روش‌هایی که در درک قلمرو

دیپلماسی به ما کمک می‌کنند، پاسخ‌های بهتری را هم درباره شیوه‌های خوب به دست خواهند داد. هیلاری کلینتون وزیر خارجه اسبق ایالات متحده در جریان برنامه بازبینی چهارسالانه دیپلماسی و توسعه در سال ۲۰۱۰، این پرسش را مطرح کرد که «ما چطور می‌توانیم بهتر عمل کنیم؟» برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه «عبارت است از یک ارزیابی فراگیر درباره نحوه کارآمدتر شدن، پاسخگوتر شدن و اثربخش‌تر شدن وزارت خارجه و آژانس توسعه ایالات متحده در جهانی که در آن قدرت‌های نوظهور، بی‌ثباتی فزاینده و دگرگونی فناورانه، تهدیدها و همچنین فرصت‌های جدیدی را مطرح می‌سازد.» (وزارت خارجه ایالات متحده ۲۰۱۰، ۱).

برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه، «یک سری از اصلاحات و توصیه‌ها» را در رابطه با نحوه اعمال قدرت مدنی دیپلماسی توسط ایالات متحده مطرح می‌کند.

برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه، چندان خود را درگیر نحوه درک این جهان نمی‌کند: دغدغه اصلی آن عبارت است از اینکه با این جهان چه کند. یک گزارش در مورد خط‌مشی سیاسی که درباره ابزارها و غایات مورد تحلیل خود مردد باشد، دوپهلوی و مبهم قلمداد خواهد شد. در هر صورت، برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه توصیه‌هایی را مطرح می‌سازد که دال بر منافع و خروجی‌های شناخته شده و در کنار آن یک سری از ابزارها جهت اندازه‌گیری میزان کارآمدی خروجی‌های شیوه‌های دیپلماتیک آتی است، بدون اینکه در ابتدا به واقع جهان جدیدی را که اکنون دیپلماسی ایالات متحده در آن عمل می‌کند و منافع و خروجی‌های اثربخش، دیگر در آن شفاف نیستند، مورد توجه قرار گیرد. به این ترتیب، برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه به جای گسست از شیوه‌های دیپلماتیک سنتی، همچنان به استفاده از آنها ادامه می‌دهد. برای نمونه، در شیوه‌های دیپلماتیک سنتی، یک شبکه تروریستی به عنوان تهدیدی برخاسته از دولت‌های خاص که باید علیه آنها وارد جنگ شد،

درک می‌شود. در یک درک بدیل، ممکن است روی شرایطی که تحت آن انسان‌ها به شبکه‌های تروریستی جهانی ملحق می‌شوند و نیز روی پاسخ‌های ممکن در قالب خط‌مشی سیاسی جهت رسیدگی به آن شرایط تأکید شود.

دیپلماسی، هنر متقاعدسازی است و این هنر باید بازتاب‌دهنده حقوق ویژه عصر خود باشد. همان‌طور که دوره و زمانه تغییر می‌کند، حقوق ویژه هم تغییر می‌کنند. زمانی که فرانسیس دِ کالیری کتاب «در باب شیوه مذاکره با شهریان» را در سال ۱۷۱۶ به رشته تحریر درآورد، وی درباره مجموعه‌ای از شیوه‌ها می‌نوشت که به سرعت در حال بدل شدن به معیارهای ادراک روابط میان دولت‌های نوظهور اروپایی بودند. بنابراین متقاعدسازی از دید دِ کالیری دال بر منافع ملی و مهارت دیپلمات‌ها در آرام کردن درگیری‌ها بود؛ وی به دیپلمات‌ها نصیحت می‌کند که «نیات خیر هر کسی را جلب کنند». در عصر ما، در جریان این متقاعدسازی باید مسائل، ادراکات و بازیگران جدید در امور جهانی مدنظر قرار گیرند. اکنون دیگر به وضوح نمی‌توان گفت که چطور باید متقاعد کرد و چه کسی را باید متقاعد کرد. دیپلماسی قدیمی به کار رفته در میان دولت‌ها هنوز منسوخ نشده، در حالی که اشکال جدید با اشکال قدیمی همپوشانی پیدا کرده و تداخل یافته‌اند.

فرانسیس دِ کالیری (۱۹۶۳، ۱۲۱) اظهار می‌کند که: «یکی از ضروری‌ترین شایستگی‌های یک مذاکره‌کننده خوب عبارت است از اینکه یک شنونده قابل باشد.» دیپلمات باید به دقت گوش دهد و شیوه‌ها را به طریقی با شیوه‌های فرهنگ آموخته شده سازگار کند که بدون زحمت به نظر برسند: «بدین وسیله، نفوذ شما به تدریج و تقریباً به صورت ناخودآگاه در اذهان آنها بیشتر می‌شود.» در مقایسه با آنچه دِ کالیری توصیه می‌کند، برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و توسعه چندان در باب شنیدن نیست و بیشتر در مورد اقدام است: ایالات متحده چه کاری باید انجام دهد و این کار به چه صورت باید انجام شود. برنامه چهارسالانه بازبینی دیپلماسی و



توسعه با چارچوب انسان‌شناسانه گوش سپردن فرهنگی منطبق نمی‌شود. در ادامه برخی از روش‌های شنیدن معرفی می‌شود.

### یادداشت‌های میدانی

در عصر پدیده‌های نوظهور و دیپلماسی دگرگون‌کننده، وظیفه گردآوری بینش فرهنگی، دغدغه‌ای واجد اهمیت بسیار است. بینش بیشتر درباره تماس‌ها و شنیدن است تا درباره سخنرانی کردن و وادار کردن مردم به شنیدن.

نخستین وظیفه متدولوژیکی دیپلمات جدید - نماینده یک دولت، یک سازمان بین‌المللی یا سازمان جامعه مدنی - باید تأمل عمیق پیرامون شیوه‌های فرهنگی زمانه ما باشد، نه به عنوان مطالعه بیگانگان مرموزی که باید آنها را شناخت و از طریق مجموعه‌ای از کدها تعریفشان کرد، بلکه به عنوان پدیده‌ای نوظهور که رموز آن هنوز شناخته شده نیست. یک انسان‌شناس، یک فرهنگ را از طریق «رصد مشارکتی» و «یادداشت‌های میدانی» رمزگشایی می‌کند. جالب توجه است که در عصری که انسان‌شناسی هنوز ابداع نشده بود، دِ کالیری (۱۹۶۳، ۱۳۹) می‌نویسد که «دیپلمات، یادداشت‌برداری روزانه از نکات اصولی که باید مدنظر قرار دهد را مفید خواهد یافت... این خاطرات که بخشی ارزشمند از تعامل دیپلماتیک است، در نگارش پیغام‌هایش کمک بزرگی به وی خواهد کرد و ابزاری را برای تصحیح حافظه خودش در آینده در اختیارش قرار خواهد داد.»

نکته‌ای که در اینجا درباره گوش سپردن فرهنگی مطرح می‌شود فراگیرتر از صرف نگارش یک پیغام دیپلماتیک است. پیغام‌های دیپلماتیک ۲۰ هزار نفر از مقامات وزارت خارجه ایالات متحده بسیار بزرگ‌تر از توانایی‌های گردآوری اخبار هر سازمان خبری بین‌المللی بزرگ هستند. نکته اصلی در مورد گوش سپردن فرهنگی مربوط است به تأمل عمیق‌تر در مورد شیوه‌های فرهنگی در سراسر جهان به منظور درک تغییر در انتزاعی‌ترین وجه آن. جیمز روزنیو (۱۹۹۷) پژوهشگر، زمانی نوشت که درک

تغییر باید از هنر خلق معماها یا آن گونه که خود می‌گوید از «معمازدگی»، حاصل شود. وی تمایزی میان امور غیرمعارف و معماها قائل می‌شود: «امور غیرمعارف، استثناهای یک الگوی شناخته شده هستند، در حالی که معماها از الگوهای شناخته شده‌ای مشتق می‌شوند که در آنها پویایی که معماها را حفظ می‌کند، گیج‌کننده است.»

در بافت و زمینه فصل حاضر، الگوهای شناخته شده بسیاری وجود دارد که از جمله عبارتند از شیوه‌های دیپلماسی، جهان بازیگران چندگانه و تهدیدها و چالش‌های جدید. چیزی که ناشناخته است، میزان اثربخشی شیوه‌های دیپلماتیک ما در مواجهه با این الگوهای شناخته شده است. محرک تصحیح‌کننده در دیپلماسی عبارت است از نظر کردن به مخزن گزینه‌های ممکن در راستای دستیابی به خروجی‌های «اثربخش». طرح معما، مقدم بر مخزنی از گزینه‌هاست: معماها در وهله اول به ما کمک می‌کند تا سودمندی مخازن دانش خود را تعیین کنیم و در وهله بعدی به دنبال الگوهای ناشناخته بگردیم. ما در جست‌وجوی الگوهای ناشناخته عملکرد خوبی نداریم: پژوهشگران روابط بین‌الملل، نه سقوط شوروی را پیش‌بینی کردند نه بهار عربی را.

رسانه‌های اجتماعی دو گزینه را برای یافتن الگوهایی در جریان گوش سپردن فرهنگی فراهم می‌آورند. یک گزینه عبارت است از گوش سپردن پنهانی یا شنود گسترده که به نظر می‌رسد ایالات متحده در این مساله مهارت دارد و داده‌های بزرگ را از شرکت‌های حوزه رسانه‌های اجتماعی نظیر گوگل و فیس‌بوک گردآوری می‌کند. آشکار است که منابع گوش سپردن، به سمت این جهت سوق یافته‌اند. جهت دوم عبارت از دیپلماسی عمومی؛ عرصه‌ای که در آن ایالات متحده با دقت گوش می‌دهد تا نحوه درک و دخالت در سیاست جهانی را مشخص کند. اگر بر اساس بودجه‌های ناچیزی که به این مساله اختصاص می‌یابد قضاوت کنیم، به نظر می‌رسد این نوع از گوش سپردن فرهنگی هنوز عمومی و محبوب نشده است. کول (۲۰۱۳)، استدلال کرده است که طرح‌های دیپلماسی عمومی ایالات

متحدہ در جریان بهره‌برداری از ابزارهای رسانه‌های اجتماعی کند عمل کردند و زمانی هم که این کار را کردند، به جای تمرکز روی «جنبه‌های وابستگی» دوطرفه رسانه اجتماعی، بر خبرپراکنی یک‌طرفه تأکید کردند.

## قوم‌نگاری

صرف نظر از گوش سپردن فرهنگی به مثابه یادداشت‌های میدانی، شیوه‌های متدولوژیک دیگری هم وجود دارد که معماهایی را از الگوهای شناخته شده تولید می‌کند و یکی از آنها عبارت است از رصد مشارکتی. رصد مشارکتی حاصل غوطه‌وری فرهنگی و گوش سپردن است. به جای پیش رفتن با تکیه بر فرضیه‌های شناخته شده و پدیده‌های شناخته شده، در یک قوم‌نگاری، الگوها از طریق «تشریح عمیق» که از مهارت‌های تحلیلگر حاصل می‌شود، یافت می‌شوند.

دیپلماسی دیجیتال در محیطی شبکه‌ای عمل می‌کند. بنابراین وظیفه قوم‌نگار پیچیده می‌شود، چراکه معانی باید به واسطه مکان‌های میدانی مرتبط درک شوند. معانی جدید امنیت، تجارت و حقوق بشر، همان‌طور که پیش از این اشاره شد، اکنون از محیط‌های شبکه‌ای نشات می‌گیرند. برای مثال، در راستای درک معانی حقوق فرهنگی و هویت مردم سامی در کشورهای شمال اروپا و روسیه، ما اکنون باید معانی مشابهی را که از جابه‌جایی‌های مردمان بومی در سراسر جهان نشات می‌گیرد، درک کنیم. دیپلماسی سنتی اغلب بر دانش مربوط به واحدهای مجزا - یک دولت ملی، یک نهاد یا مجموعه‌ای از مردم - تکیه کرد. با وجود این، اکنون بیش از هر زمان دیگری، این دانش از شیوه‌های شبکه‌ای نشات می‌گیرد؛ امری که وظیفه قوم‌نگار را چالش‌برانگیز و دشوار می‌سازد. مجدداً، گفته‌های فرانسویس دِ کالیری در این باره، پیش‌گویانه است:

ما باید دولت‌های تشکیل‌دهنده اروپا را به هم پیوسته به واسطه انواع تجارت ضروری در نظر بگیریم، به طوری که شاید بتوان آنها را به عنوان اعضای یک جمهوری قلمداد کرد و هیچ تغییر چشمگیری نتواند در مورد

هر یک از آنها رخ دهد، مگر اینکه بر شرایط همه آنها تأثیر بگذارد یا صلح و آرامش همگی آنها را مختل کند.

خوشبختانه، انسان‌شناسان پیش از این، کار روی توسعه تکنیک‌های یک قوم‌نگاری چندمکانی را آغاز کرده‌اند که «از مکان منفرد و موقعیت‌های محلی پژوهش‌های قوم‌نگارانه متعارف که به منظور بررسی گردش معانی، اشیاء و هویت‌ها در فضا-زمان پراکنده طراحی می‌شوند، حاصل می‌شوند» (مارکوس ۱۹۹۵، ۹۶). قوم‌نگاری‌های چندمکانی می‌تواند در درک معانی و چالش‌های جدیدی که از امنیت، تجارت و حقوق بشر برمی‌خیزند، به ما کمک کنند. یکی از راه‌های اجرای قوم‌نگاری چندمکانی، از طریق جاسوسی به سبک قدیمی در شبکه‌ها است. با این وجود، همان‌طور که مورد ادوارد اسنودن از اداره امنیت ملی ایالات متحده نشان می‌دهد، گردآوری اطلاعات بدین شیوه، حتی اگر به عنوان فعالیت غیراخلاقی محسوب نشود، ذاتاً خطرناک است. شیوه‌های جاسوسی برای گردآوری اطلاعات وجود دارد. اخیراً آژانس‌های جاسوسی و دفاعی دولت ایالات متحده برای رمزگشایی معانی فرهنگی به سراغ انسان‌شناسان رفته‌اند. اکنون زمان آن است که وزارت خارجه نیز چنین اقدامی را صورت دهد. (۹)

دو راه وجود دارد که از طریق آنها انسان‌شناسان می‌توانند معانی را برای دیپلماسی دیجیتال مشخص کنند. نخست، قوم‌نگاری برای تحلیلگری است که تلاش می‌کند معنی را در فرهنگ‌ها بیابد و دوم قوم‌نگاری می‌تواند استعاره‌ای برای هدایت شیوه‌های خود دیپلمات‌ها باشد، مانند آن نوع خاطراتی که کالیری از دیپلمات‌ها می‌خواهد که به ثبت برسانند. کلیفورد گیرتز (۱۹۷۳) می‌نویسد که یک قوم‌نگار، یک روستا را مورد مطالعه قرار نمی‌دهد، بلکه در یک روستا پژوهش می‌کند. «تحلیل فرهنگی عبارت است از حدس زدن معانی، ارزیابی حدسیات و استنتاج نتایج تشریحی از بهترین حدسیات و نه کشف قاره معنا و ترسیم نقشه سرزمین بدون پیکره آن.» باید خاطر نشان کرد که نباید سیستم‌های از پیش ساخته از معنا را بر پدیده‌های جدید تحمیل کرد. انجام چنین امری برای اکثر

تحلیلگران دشوار است.

اکثر پژوهشگران و دیپلمات‌ها طوری آموزش می‌بینند که مذاکرات را بر حسب نظریه بازی‌ها مدنظر قرار دهند و با تکیه بر یک فرهنگ لغات از پیش ساخته شده در راستای کشف گام‌های مهم رفتار دیپلماتیک راهبردی تلاش کنند. در عوض، در خلال درزهای این فرآیندهای دیپلماتیک، می‌توان فرهنگ دیپلماسی را کشف کرد: معیارهای حرفه‌ای مشترک، آداب حرفه‌ای و مهم‌تر از همه حل مساله به صورت جمعی. به یاد داشته باشید که در یک وضعیت غامض یا وضعیت شکار آهوی مطرح شده توسط روسو، جهان تصور شده توسط نظریه‌پرداز به خروجی‌های ناکارآمدی می‌رسد چرا که هیچ گونه حل مساله به صورت جمعی وجود ندارد. منفعت راهبردی هر فرد به گونه‌ای است که وی کنار می‌کشد. در یک فرهنگ دیپلماتیک مبتنی بر معیارهای مشترک، ممکن است فرصت‌های متعددی برای حل مساله وجود داشته باشد که تحلیلگر در صورتی که صرفاً به رفتار راهبردی توجه کند، احتمالاً آن فرصت‌ها را از دست خواهد داد.

هنر معمازدگی در ترکیب با هنر تشریح عمیق، ممکن است مستعدترین راه‌های درک فرهنگ‌های جدیدی باشند که دیپلماسی از طریق آنها عمل می‌کند. همان طور که روزنیو اشاره می‌کند، طرح معما از تشخیص الگوها حاصل می‌شود. شورای امنیت سازمان ملل نمونه نوعی رفتار راهبردی است و رای‌گیری‌ها یا رویه‌های تصمیم‌گیری رسمی آن اغلب موضوع تحلیل قرار می‌گیرند. با وجود این، پژوهش جدیدی نشان می‌دهد که فرآیندهای گفت‌وگوی غیررسمی میان کشورهای پی ۵، در راستای رفع ضرب‌الاجل‌ها یا رسیدن به اجماع، واجد اهمیت بوده‌اند (پرتتل ۲۰۰۵). برای نمونه، ایده نیروی حافظ صلح سازمان ملل متحد پس از وقوع بحران سوئز در سال ۱۹۶۵، در نتیجه چنین مشورت‌های غیررسمی، به خصوص بین شوروی و آمریکا مطرح شد و می‌توان آن را به مثابه حل مساله درک کرد: سازمان ملل متحد به مصری‌ها اطمینان داد که با توجه به در راه بودن نیروهای حافظ صلح این سازمان، امکان حضور نظامی اسرائیلی‌ها یا

نیروهای بریتانیایی و فرانسوی در شرم‌الشیخ وجود ندارد.

### مصاحبه‌های نخبگان

نکته دیگر درباره قوم‌نگاری‌های تفصیلی عبارت است از ارزش مصاحبه‌های نخبگان یا گفت‌وگوهای صورت گرفته با دیپلمات‌ها. اکثر دیپلمات‌ها در جهانی آشفته و پیچیده از مسائل و بازیگران چندگانه عمل می‌کنند که در آن، گزینه‌های پیش روی آنها همواره شفاف و آشکار نیست. گفت‌وگوهای طولانی با دیپلمات‌ها و مذاکره‌کنندگان، پرتو نوری خواهد بود بر طرقتی که این دیپلمات‌ها به واسطه آنها تصمیم‌گیری می‌کنند و نیز بر انواع روایت‌ها یا مسیرهای میانبر ذهنی اکتشافی که ممکن است آنها در چنین وضعیت‌هایی مورد استفاده قرار دهند.

قانون کلی چنین گفت‌وگو‌هایی این است که به مذاکره‌کنندگان اجازه می‌دهند تا داستان خود را روایت کنند. تحلیلگران باید در صورت لزوم، سرنخ‌هایی را برای داستان فراهم کنند، اما تحلیلگر، روزنامه‌نگار نیست: وظیفه وی نمی‌تواند تحت فشار قرار دادن مذاکره‌کننده به امید رسیدن به یک پاسخ پنهانی با به کارگیری مجموعه‌ای از تکنیک‌های بازجویی باشد. به عبارت دیگر، وظیفه تحلیلگر عبارت است از گوش سپردن و فراهم آوردن سرنخ‌ها. من سؤال زیر را از مذاکره‌کننده طرف هندی پیرامون حقوق مالکیت معنوی در جریان دور اروگوئه‌ای مذاکرات پرسیدم: «می‌توانید به من بگویید زمانی که شما برای ملاقات‌های دور اروگوئه در آوریل سال ۱۹۸۹ در مونترال بودید، چطور مذاکرات پیرامون حقوق مالکیت معنوی را پیش بردید؟» بینش کسب شده در مورد مساله مذکور این است که هند فرصت‌های خود در آی‌پی را واگذار کرد تا بر سر مساله منسوجات و کشاورزی اجماع حاصل کند و اینکه در مقابل به چیزی دست نیافت. در مقابل آنچه من از مذاکره‌کننده هندی شنیدم، چیز کاملاً متفاوتی بود. هیچ‌گونه رایزنی در میان مذاکره‌کنندگان پیرامون مساله منسوجات و مذاکره‌کنندگان در باب مساله حقوق مالکیت معنوی صورت نگرفته بوده

است. وی بر این گمان بود که اگر هم هرگونه مصلحت‌سنجی صورت گرفته باشد، بین سران دولت‌ها صورت گرفته، اما میان خود مذاکره‌کنندگان در مونترال چنین اتفاقی نیفتاده است. مهم‌تر از همه، وی از همکار کانادایی خود شنیده بود که قانون ایالات متحده، به نهادهای امنیت ملی نظیر ناسا اجازه داده تا در راستای برآوردن الزامات امنیتی در ایالات متحده، امتیازات خارجی را زیر پا بگذارند. مذاکره‌کننده هندی از این دانش خود به منظور مطرح کردن بند ۳۱ توافقنامه خدمات تجاری مرتبط با حقوق مالکیت معنوی استفاده کرده که ابطال امتیازات در شیوه‌های شناخته شده به عنوان مجوزدهی اجباری و واردات موازی را میسر می‌سازد (سینگ ۲۰۰۸، فصل ۳). در واقع، بند ۳۱ به عنوان پایه و اساس پاراگراف معروف ششم از اعلامیه سلامت دوحه در نوامبر سال ۲۰۰۱ مورد استفاده قرار گرفت که از شورای خدمات تجاری مرتبط با حقوق مالکیت معنوی می‌خواهد که به پرسش‌های مربوط به فوریت‌های سلامت ملی و نیاز جوامع فقیر به دور زدن امتیازات ویژه شرکت‌های کشور توسعه یافته رسیدگی کند.

با توجه به اینکه ممکن است مصاحبه‌های نخبگان حول مذاکرات خاصی ترتیب داده شده باشد، به روایت‌های تاریخی دیپلمات‌ها از تجارب‌شان به طور کلی نیز نیاز خواهد بود. خوشبختانه این نیاز از طریق پروژه‌های به اجرا درآمده در نهادهای مختلف پیرامون تاریخ شفاهی دیپلماتیک، در حال برآورده شدن است. (۱۰) مجموعه ابزارهای مربوطه در اینجا، تاریخی و آرشیوی هستند.

## مطالعات موردی

اکنون اکثر مراکز مطالعه پیرامون دیپلماسی واجد آرشیوی از موارد تاریخی هستند. (۱۱) در تاریخچه‌های موردی غنی در باب رویدادهای دیپلماتیک یا مذاکراتی، طرح کلی «داستان» یا «سیر روایی» این رویدادها، معمولاً به ترتیب زمانی ارائه می‌شود تا بازیگران، مسائل مربوطه، چالش‌ها و نکات انحرافی یا ضرب‌الاجل‌ها، با دقت مورد توجه قرار گیرند. آنها

شالوده‌ای غنی را برای درک شیوه‌های فرهنگی دیپلماسی فراهم می‌آورند. چنین امری باید در مورد محیط‌های دیپلماسی دیجیتال هم صورت گیرد. اگرچه روش مطالعه موردی همچنان در اکثر مکاتب روابط بین‌الملل دوران آغازین خود را سپری می‌کند، اما در مکاتب تجاری، شاهد تغییر بوده‌ایم، به طوری که در این مکاتب، روش مطالعه موردی به طور منظم در راستای نقش‌آفرینی، حل مساله و کارآفرینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مورد مدنظر به عنوان سرنخی درباره یک چشم‌انداز ناشناخته که در آن گونه‌های مختلفی از خروجی‌ها امکان بروز دارد، ارائه می‌شود. شاید قضیه از این قرار باشد که عرصه روابط بین‌الملل هنوز به درک نقش دیپلماسی یا مذاکرات در شکل‌دهی به خروجی‌های جهانی نرسیده است. وقتی ما بر این باور باشیم که عادات رفتاری متناقض یا همکاری، بنا به عادت، واقعیت‌های ساختاری نظم جهانی هستند، همان طور که تحلیل‌های واقع‌گرایان یا لیبرال‌ها می‌بینیم، آنگاه نقش دیپلماسی در این تلاش‌ها، نه به عنوان شکل‌دهنده خروجی‌های اساسی، بلکه صرفاً تا حد هموار کردن مسیر تقلیل داده می‌شود. بنابراین اهمیت مطالعات موردی در مکاتب تجاری در مقابل بی‌اهمیتی آنها در آموزش دیپلماسی قرار می‌گیرد: مکاتب تجاری از مطالعات موردی به منظور آموزش مهارت‌های بنیادی تجاری بهره‌برداری می‌کنند. جالب است که واحدهای درسی دیپلماسی و مذاکره نسبت به واحدهای مربوط به ترسیم طرح کلی قدرت و منافع شناخته شده در آموزش دیپلمات‌ها، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند به همین دلیل مطالعات موردی غنی پیرامون دیپلماسی به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مطالعات موردی در حوزه دیپلماسی دیجیتال می‌توانند نشان‌دهنده نحوه ظهور معانی جدید در محیط‌های اطلاعاتی غنی و نحوه تأثیرگذاری بازیگران دیپلماتیک بر معانی جدید (یا حتی ساخت آن معانی) باشند. برای مثال، تاریخچه‌های موردی پیرامون دیپلماسی عمومی می‌تواند نشان‌دهنده بستری که در آن دیپلماسی عمومی موفق عمل می‌کند و انواع رسانه‌های



اجٲماعی که واجد بیشتین میزان اثربخشی هستند، باشد. موضوع بسیاری از پژوهش‌های صورت گرفته در مرکز دیپلماسی عمومی یواس‌سی، بررسی موارد مزبور است. این پژوهش‌ها حول موضوعات زیر است: دیپلماسی دیجیتال، دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی غیردولتی، (۱۲)

از این مطالعات موردی می‌توان برای آموزش دیپلمات‌ها استفاده کرد. روش مطالعه موردی نزدیک به روش یادگیری تجربی است. در این روش بر موارد موجود در «جهان واقعی» تکیه می‌شود، تا تفکر پیرامون تصورات، انگیزه‌ها، منافع و اقدامات بازیگران در محیط‌های غنی از اطلاعات، به دیپلمات‌ها آموزش داده شود. روش‌های مطالعه موردی، به واسطه شبیه‌سازی می‌توانند ایفای نقش و حل مساله را میسر سازند. بنابراین، روش مطالعه موردی، راهی اثربخش برای الهام گرفتن و یادگیری شنیدن است.

روش مطالعه موردی، واجد پتانسیل قابل توجهی به عنوان یک فن آموزشی برای جهانی در حال دگرگونی است. ثانویه فرض کردن دیپلماسی در مقایسه با خروجی‌های قدرت‌محور یا تأمل همیشگی پیرامون رفتار راهبردی، در جهانی که این شیوه‌ها در آن برای پاسخ دادن به دگرگونی‌ها و چالش‌ها مورد نیاز است، رویکردی بهینه نیست. روش‌های به کار رفته جهت تحلیل دیپلماسی باید با جهان واقعی دیپلماسی سازگار شوند. در غیر این صورت، محدودیت‌های دیپلماسی به پیشگویی خودتحقق‌بخش بدل می‌شوند: اگر ما به دیپلمات‌ها یاد دهیم که دیپلماسی نسبت به قدرت سنتی در درجه دوم اهمیت قرار دارد، آنگاه نمی‌شود گفت که از آنها خواسته‌ایم خلاقانه عمل کنند یا در خط مقدم درک دگرگونی‌های جهانی یا مدیریت آنها قرار گیرند. ما باید در استفاده از مطالعات موردی بیشتر شبیه حوزه تجاری عمل کنیم.

## نتیجه‌گیری

کتاب «برخورد تمدن‌ها» اثر ساموئل هانتینگتون استعاره‌ای عالی برای درک حدود دیپلماسی است. حتی در حالی که این نظریه شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت، اما همچنان به طرق مختلف طنین‌انداز می‌شود، چراکه در واقع این نظریه مانند دیگر ادراکات، دیپلماسی را در حاشیه قرار می‌دهد. فؤاد عجمی (۱۹۹۳) راهی را برای خروج از این زندان مفهومی پیشنهاد داد که البته در انتقاد از هانتینگتون بود. وی اشاره می‌کند که نظریه هانتینگتون مانند شخصیت مارلو در رمان جوزف کنراد است که کلمات و تصاویر را تنها به زبانی که می‌داند یعنی انگلیسی، درک می‌کند. نکته مورد نظر عجمی این است که ما تنها در صورتی می‌توانیم دشواری درک نادرست را دور بزیم که به خودمان اجازه دهیم که قبول کنیم ممکن است حالتی وجود داشته باشد که ما کلماتی را می‌شنویم که درک نمی‌کنیم. وی می‌پرسد که هانتینگتون چطور می‌تواند از جانب دیگر تمدن‌ها حرف بزند، در حالی که درک نمی‌کند آنها چه می‌گویند؟ سرآغاز آن وظیفه، خاطرات روزانه و داستان‌هایی است که باید گردآوری کنیم که می‌تواند برای انسان‌شناس دیپلمات ما سرآغازی برای طرح دیدگاه‌های جهانی ناشناخته باشد.

فصل حاضر برای دیپلمات دست‌اندرکار، رهنمونی را ارائه می‌دهد جهت آگاهی یافتن از اینکه آنها مهارت خود را در جهانی به کار می‌گیرند که در آن، اشکال سنتی متقاعدسازی ممکن است جواب ندهند. اولاً، دیپلماسی دیجیتال باید تشخیص دهد که آن‌هایی که باید متقاعد شوند، صرفاً بازیگران دولتی نیستند، بلکه بازیگران اجتماعی‌ای با قابلیت شبکه‌سازی داخلی و بین‌المللی نیز هستند. ثانیاً، دیپلماسی دیجیتال باید از معانی جدید در محیط‌های وساطت شده و غنی از اطلاعات آگاه باشد. ثالثاً، ابزارهای لازم جهت یادگیری اینکه چطور یک دیپلمات الکترونیکی اثربخش باشیم، ابزارهای انسان‌شناسانه هستند، رصد مشارکتی، گوش سپردن و تحلیل مطالعه موردی. دلیل این مساله آن است که مدیریت تغییر در دیپلماسی

دیجیتال نمی‌تواند منافع، هویت‌ها و ابزارها را مفروض بگیرد. یک دیپلماسی شایسته باید از فرآیندهای درک معانی جدید و فرهنگ‌های جدید برخاسته از شبکه‌های فرهنگی چندمکانی آگاه باشد.

در فصل حاضر، دیدگاه‌های جهانی جدید درباره فرآیندهای متاقدردت که محیط‌های تعاملی و ارتباطاتی در دیپلماسی دیجیتال نشأت می‌گیرد، دنبال شدند. متاقدردت، هویتی را برای طیفی از بازیگران درگیر در دیپلماسی جهانی و معانی متغیر مسائلی که در موردشان بحث می‌کنند، فراهم می‌آورد. بنابراین زمانی که دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های جامعه مدنی، رسانه‌ها و شهروندان و تجارت‌های جهانی، مسائل مربوط به امنیت، اقتصاد و حقوق بشر را به بحث می‌گذارند، ما نمی‌توانیم فرض بگیریم که معنای مسائل و منافع بازیگرانی که در مورد این مسائل بحث می‌کنند، پیشاپیش تعیین می‌شود. در اغلب موارد، آن معانی در نتیجه تعاملات دیپلماتیک پدیدار می‌شوند. متاقدردت، نقطه ورودی را برای درک دیپلماسی دیجیتال فراهم می‌آورد.

### یادداشت‌ها

۱. بعدتر، بوزان و لیتل (۲۰۰۰، ۳۵۰)، اشاره می‌کنند که: «افزایش قابلیت تعامل ناشی از پیشرفت‌های عمیق در فناوری‌های فیزیکی و اجتماعی، عنصر کلیدی دیگری در دگرگونی از عصر باستان و کلاسیک به عصر مدرن بود.»
۲. من مفهوم متاقدردت را در بستر تعاملات پیرامون شبکه‌های اطلاعاتی (سینگ ۲۰۰۲) و متعاقباً رفتار دیپلماتیک (سینگ ۲۰۰۸) بسط دادم.
۳. برگر و لاکمن (۱۹۶۶) می‌نویسند؛ زمانی که معانی به خوبی پذیرفته می‌شوند - عینیت می‌یابند - ما اغلب نمی‌توانیم فرآیندهایی را که منجر به شکل‌گیری معنی شدند، تشخیص دهیم.
۴. ادراکات اجتماعی از قدرت را می‌توان تا ویر و دورکهایم و بسط یافته در بسترهای معاصر توسط فوکو و بوردیو دنبال کنیم.
۵. امور متقدم از نظر بینشی بر اصطلاح متاقدردت وجود دارند. مفهوم‌پردازی متاقدردت با بومگارتنر، باکلی و برنز (۱۹۷۵)، در درک اجتماعی از آنچه آنها نیز از اصطلاح متاقدردت برای اشاره به روابط میان بازیگران بین‌المللی از آن استفاده

- می‌کنند و قوانین سازمانی و نظم‌های جهانی را میسر می‌سازد، مشترک است. با این وجود، این ادراکات شامل اسناد به معانی جدید نیستند.
۶. آندرهیل (۲۰۰۶، ۵-۶) نیز بر نقش تعاملات سیاسی در دگرگونی‌های اجتماعی جهانی تأکید می‌کند.
۷. راگی (۱۹۹۳، ۱۵۵)، اشاره می‌کند که: «به هیچ معنایی، بازارهای تجاری قرون وسطایی نمی‌توانستند جایگزین نهادهای حکمرانی فئودالی شده باشند. با این وجود، این بازارها کمک چشمگیری به نابودی روابط استبدادی فئودالی کردند.»
۸. جیانی و اتیموس (۱۹۹۳، ۲۱۴) اشاره می‌کند که فناوری و پست مدرنیته، آموزنده هستند: «آنچه در عصر پست مدرن مایه نگرانی ما می‌شود عبارت است از دگرگونی (مفهوم) هستی به طور کلی که و فناوری کلید آن دگرگونی است.»
۹. البته آژانس‌های دولت ایالات متحده نیز معانی را دستکاری کرده‌اند. جان بردی کیزلینگ در نامه استعفای خود به وزارت خارجه ایالات متحده، در زمینه جنگ ایالات متحده با عراق نوشت: قربانی کردن منافع جهانی به پای سیاست داخلی و منفعت شخصی بوروکراتیک، مساله جدیدی نیست و مسلماً مشکلی منحصر به آمریکا نیست. با این وجود، ما از زمان جنگ در ویتنام تاکنون، شاهد چنین تحریف سیستماتیک اطلاعاتی، چنین دستکاری سیستماتیک عقیده آمریکایی نبوده‌ایم. نامه استعفای دیپلمات ایالات متحده، نیویورک تایمز، ۲۷ فوریه، ۲۰۰۳، قابل دسترس در [www.nytimes.com/2003/02/27/international/27WEB-TNAT.html](http://www.nytimes.com/2003/02/27/international/27WEB-TNAT.html)
۱۰. برای مثال، تاریخچه‌های موردی دیپلماتیک از طریق مکتب دولتی کندی، نهاد مطالعه پیرامون دیپلماسی در دانشگاه جرج تاون و مرکز دیپلماسی عمومی در دانشگاه کالیفرنیا، جنوبی، در دسترس هستند.
۱۱. نگاه کنید به یادداشت قبلی.
۱۲. نگاه کنید به مرکز دیپلماسی عمومی یواس سی. «پژوهش». دسترسی در تاریخ 19 آوریل 2014 <http://uscpublicdiplomacy.org/research>

## آینده دیپلماسی دیجیتال

مارکوس هلمز

این کتاب پدیده بسیار فعال و همواره در حال تکامل دیپلماسی دیجیتال را به مثابه نوعی از مدیریت تغییر در دنیای سیاست به شکل تجربی به تصویر کشیده و درباره آن دست به نظریه‌پردازی زده است. این کتاب اندیشمندان برجسته و کارشناسان کهنه‌کار در حوزه دیپلماسی را گرد هم آورده تا به تبیین نوعی دیپلماسی بپردازند که در ارتباط با پیامدهای سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند. در اینجا دو مضمون به ویژه از بقیه متمایز می‌شوند. مضمون اول اینکه، در سطح سیاست‌ها، رسانه‌های اجتماعی بر چگونگی انجام امور توسط دیپلمات‌ها و رهبران تأثیر می‌گذارند. ابزارهای دیجیتال از مرحله جمع‌آوری داده گرفته تا مرحله مذاکرات، شیوه‌های مورد استفاده کارشناسان و همچنین احتمالات مرتبط با شیوه‌های آتی را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، ابزارهای جدید دیجیتال به دیپلمات‌ها امکان می‌دهند تا آنچه در آینده قابل پیش‌بینی است و چگونگی واکنش نسبت به آن را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند. مضمون دوم نیز این است که در سطح سازمانی، سازمان‌های گوناگون از وزارتخانه‌های امور خارجه گرفته تا سازمان‌های مردم‌نهاد و سازمان‌های بین‌المللی به‌واسطه انقلاب در فناوری‌های دیجیتال دستخوش تغییر می‌شوند و مجدداً شکل می‌گیرند. هر یک از فصل‌های ارائه شده در این کتاب ابعاد مختلف دو مضمون فوق را برجسته کرده‌اند و حوزه‌های تلافی این دو مضمون را مورد شناسایی قرار داده‌اند. دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان یک سازمان بین‌المللی در راستای پیگرد جنایتکاران جنگی از فناوری‌های دیجیتال جهت مدیریت

ابعاد روزمره تغییرات بین‌المللی بهره می‌گیرد و در عین حال از این فناوری‌ها در راستای تقویت حضور آنلاین خود، انتقال دستاوردها و افزایش مشروعیت خود استفاده می‌کنند. قدرت‌های بزرگ نظیر آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا در قالب دیپلماسی عمومی از بستر رسانه‌های اجتماعی در چین بهره می‌گیرند تا بدین طریق فعالیت‌های خود را تبلیغ و با شهروندان چینی ارتباط برقرار کنند. در دیگر موارد، کشورهایی نظیر استرالیا ممکن است در زمینه بهره‌گیری از اینگونه فعالیت‌ها عقب افتاده باشند و اکنون در آن سوی «خط تقسیم دیجیتال» قرار دارند.

هدف از نگارش این فصل خلاصه‌سازی یافته‌ها و مطالب مطروحه در فصول مختلف کتاب نیست. هدف در واقع برجسته‌سازی یک رسالت پژوهشی درباره دیپلماسی عمومی در مسیر حرکت به جلو و همچنین ارزیابی این مساله است که مطالب مطروحه در این کتاب به چه نحو به فرآیند سیاست‌گذاری کمک می‌کنند. مطالب ارائه شده در این کتاب دیدگاه‌های خود را در یک گفتمان جامع‌تر درباره نقش دیپلماسی در عرصه سیاست بین‌الملل و پارادایم‌های سنتی نظریه روابط بین‌الملل گنجانیده‌اند. با این حال، همچنان که دیپلماسی دیجیتال به عنوان یک حوزه مطالعه پدیدار می‌شود، سؤالات جدیدی فراتر از سؤالات سنتی مرتبط با روابط بین‌الملل مطرح می‌شوند. اندیشیدن به ماهیت احتمالی اینگونه سؤالات و چگونگی پاسخگویی اندیشمندان به این سؤالات به تعیین آینده مطالعات در حوزه دیپلماسی دیجیتال کمک می‌کند. به علاوه، از دیدگاه آکادمیک و از دیدگاه کارشناسانه به مقوله دیپلماسی دیجیتال پرداخته‌ایم و از نویسندگان مختلف خواسته‌ایم تا نگرش‌ها و دیدگاه‌های خود درباره ماهیت دیپلماسی دیجیتال را مطرح سازند. بنابراین بد نیست در پایان به ارزیابی این مساله پردازیم که درباره دیپلماسی دیجیتال چه چیزهایی آموخته‌ایم و چه توصیه‌های عملی سیاست‌محوری می‌توانیم در این راستا ارائه دهیم.

## دیپلماسی عمومی؛ پاسخ‌های فراوان اما سؤالات جدید

این کتاب همچون اغلب موارد دیگر در عین حال که به سؤالات بسیاری پاسخ داده سؤالات جدیدی نیز مطرح کرده است. مطالب مطروحه در این کتاب مخصوصا به سه مجموعه سؤالات درباره دیپلماسی دیجیتال شکل داده‌اند که این سؤالات احتمالا مطالعات و پژوهش‌های آتی را سمت‌وسو خواهند داد.

اولا اینکه، مطالب ارائه شده در این کتاب عمدتا بر اثرات مفید و سودمند دیپلماسی دیجیتال متمرکز هستند. از مدیریت تغییرات گرفته تا ایفای نقش به عنوان یکی از ابزارهای دیپلماسی عمومی، کاستن از پنهان‌کاری، افزایش مشروعیت یا شکل دادن به فراقدرت، این فعالیت‌ها از ظرفیت هنجاری مثبتی برخوردارند. دیپلماسی دیجیتال به‌عنوان نوعی از مدیریت تغییر در واقع شکلی از اعمال سیاست است و در نتیجه از ابعاد کمتر مفیدی برخوردار است. گروه‌های تروریستی، سازمان‌های نامطلوب و دیگر بازیگران غیردولتی برخوردار از نیات مشکوک از فناوری‌های دیجیتال در راستای مدیریت تغییرات در فضای بین‌المللی و ترویج پیام‌های خود بهره می‌گیرند. این موارد کمتر مفید «دیپلماسی» دیجیتال به چه نحو با ابعاد مفیدتر تعامل دارند؟ یکی از حوزه‌های دیپلماسی که درباره آن کمتر نظریه‌پردازی شده و اخیرا توجهات بیشتری را به سمت خود جلب کرده است به بهره‌گیری از دیپلماسی در قالب خشونت نمادین مربوط می‌شود (درباره خشونت نمادین در روابط بین‌المللی رجوع شود به بیگو، ۲۰۱۱). خشونت نمادین به بهره‌گیری از اهانت، ارباب، تحریف حقایق و امثال اینها جهت لطمه زدن به حیثیت یا جایگاه یک بازیگر دیگر بدون توسل به خشونت فیزیکی اطلاق می‌شود. این نوع خشونت شاید به لطف دیپلماسی دیجیتال همه‌گیر شده باشد، زیرا هزینه دست زدن به این نوع خشونت در مقایسه با خشونت فیزیکی بسیار پایین است، هر چند مشخص نیست دولت‌ها یا دیگر بازیگران در چه شرایطی دست به این نوع اقدام می‌زنند.

برای مثال، رویدادهای اخیر در اوکراین حکایت از آن دارند که این نوع خشونت ممکن است در مقاطع وقوع بحران امری معمول باشد.<sup>۱</sup>

ثانیا، بسیاری از مطالب مطروحه در کتاب، تمایز میان دیپلماسی دیجیتال و دیگر اشکال سنتی تر نظیر دیپلماسی رودرو یا دیپلماسی تلگرافی را خاطرنشان ساخته‌اند. من بیان داشته‌ام که ابزارهای دیجیتالی و رسانه‌های اجتماعی می‌توانند دولت‌ها را در راستای انجام اموری نظیر جمع‌آوری گسترده داده و اطلاع‌رسانی عمومی یاری دهند. با این حال، این ابزارها از غنای اطلاعاتی دیپلماسی سنتی نظیر تعاملات رودرو — که می‌توانند به درک نیات و کشف فریبکاری‌ها کمک کنند — برخوردار نیستند. در دنیایی که در آن دولت‌ها نیات را مورد ارزیابی قرار می‌دهند تا تغییرات را به کمک آنالیز کلان داده‌ها مدیریت کنند، سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام دولت‌ها با توجه به داده‌هایی که در دسترسشان است می‌توانند به نیات دول دیگر پی ببرند. در همین ارتباط، پیدایش کانال‌های ارتباطی جدید نظیر فناوری اطلاعات و ارتباطات سؤالات مهمی را درباره چگونگی کارکرد اعتماد میان فردی در دنیای رسانه‌های اجتماعی مطرح ساخته است. آیا دولت‌ها می‌توانند اعتمادپذیری را از طریق رسانه‌های اجتماعی منتقل کنند؟ آیا افراد هدف در رسانه‌های اجتماعی احساس می‌کنند که قادرند پیام‌های دریافتی را در معرض آزمایش قرار دهند؟ در این حوزه‌ها، مقادیر عظیم داده که به کمک ابزارهای پیشرفته دیجیتال آنالیز می‌شوند می‌توانند نگرش‌های مهمی را درباره جهت‌گیری و سمت‌وسوی بازیگران بین‌المللی شکل دهند. با این حال، برخی حوزه‌های دیگر نیز هستند که در قالب آنها دیپلماسی شخصی سنتی یا تماس‌های تلفنی به سبک قدیمی گزینه بهتری قلمداد می‌شوند. تشریح نقش دقیق فناوری‌های دیجیتال در مقایسه با دیگر اشکال دیپلماسی به ویژه در راستای ارائه

۱- برای مثال رجوع به لوسی وستکات، «دیپلمات‌های ناتو در توییتر به روسیه درس جغرافیا می‌دهند»، نیوزویک، ۲۸ آگوست ۲۰۱۴، [www.newsweek.com/nato-diplo-matsgive-russians-geography-lessons-twitter-267400](http://www.newsweek.com/nato-diplo-matsgive-russians-geography-lessons-twitter-267400)



توصیه‌های سیاست‌محور حائز اهمیت است.

نهایتاً اینکه، مطالب ارائه شده در این کتاب به شیوه‌های گوناگون درک و شناخت نقش سببی و بنیادین فناوری‌های دیجیتال در حوزه دیپلماسی اشاره دارند. دستیابی به شناخت بهتر درباره افکار عمومی در خارج، نمایاندن وجهه خویش نزد دیگر دولت‌ها، ارتقای مشروعیت از طریق ارتباطات و اطلاع‌رسانی گسترده‌تر و امثال اینها، بر وجود پیوندهای مهم میان متغیرهای کلیدی در عرصه سیاست بین‌الملل نظیر نوع دیپلماسی اتخاذی و وجهه دریافتی از دولت دلالت دارند. اما بیان این رابطه سببی اغلب سخت و دشوار است از آن جهت که فناوری‌های دیجیتال اکنون دیگر همه‌گیر شده‌اند. آلکراس بیان داشته که یکی از اهداف وزارت امور خارجه آمریکا در قبال دیپلماسی دیجیتال این بوده که «آن را در هر آنچه در وزارت امور خارجه انجام می‌دهیم بگنجانند» (هانسون، ۲۰۱۲ ج؛ هانسون ۲۰۱۲ ه). به واسطه این امر، تحقق تأثیرات سببی یک فناوری دیجیتال خاص — یک راهبرد دیپلماسی دیجیتال — با بهره‌گیری از دیگر رویکردها امری سخت و دشوار است، زیرا «فناوری دیجیتال اکنون دیگر به یک پدیده همه‌گیر تبدیل شده است» (ساواج، روپرت، و لا، ۲۰۱۲). به همان میزان که فناوری دیجیتال به یکی از مؤلفه‌های اساسی کارکرد روزمره وزارتخانه‌های امور خارجه تبدیل شده است، به همان میزان نیز مجزاسازی دیپلماسی دیجیتال به‌عنوان یک متغیر سببی سخت و دشوار است.

پرداختن به سؤالات فوق و مساله دیجیتال که اکنون بخش اعظم آنچه دولت‌ها، مؤسسات و سازمان‌ها در عرصه سیاست بین‌المللی انجام می‌دهند را تشکیل می‌دهد، مستلزم تدوین یک رسالت پژوهشی در زمینه دیپلماسی دیجیتال است. ما اکنون به بررسی این مساله می‌پردازیم.

### رسالت پژوهشی در زمینه دیپلماسی دیجیتال

مطالب منتشره از جی پی سینگ در این کتاب یکی از ابعاد مهم دیپلماسی دیجیتال را برجسته ساخته که در مسیر حرکت به جلو نمود

بیشتری پیدا می‌کند: کدام شیوه‌های مطالعاتی ما درباره دیپلماسی دیجیتال ممکن است از ماهیت این حیظه متأثر شوند؟ سینگ سودمندی و فایده یادداشت‌های میدانی، مردم‌شناسی، مصاحبه با نخبگان و مطالعات موردی را خاطر نشان ساخته که اندیشمندان با بهره‌گیری از آنها می‌توانند تأثیر دیپلماسی دیجیتال بر پیامدهای سیاسی را بهتر درک کنند.

یادداشت‌های میدانی در حوزه مردم‌شناسی به اندیشمندان امکان می‌دهد تا کاربردهای روزمره ابزارهای دیجیتال نزد دیپلمات‌ها را بشناسند. این شیوه تجربی در شرح نظری هلمز از دیپلماسی دیجیتال به مثابه مدیریت تغییرات بین‌المللی بازتاب یافته است، به ویژه در قالب تغییر افزایشی درون‌زایی که در کارکردهای روزمره رخ می‌دهد. مشاهده این کارکردها به اندیشمندان امکان می‌دهد تا دقیقاً مشخص سازند چه چیزی چگونه و با چه میزان کارآمدی مدیریت می‌شود.

به همین نحو، مصاحبه با فعالان این حوزه که منشأ یا مخاطب ابتکارات دیپلماسی دیجیتال هستند در راستای ارزیابی استنباطات از آن راهبردها در بالاترین سطوح حاکمیت مفید و سودمند است. هر چه که باشد، اگر دیپلماسی عمومی، فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست خارجی دولت‌ها را از خود متأثر سازد، در آن صورت باید مشخص ساخت که تلاش‌های دیجیتال تا چه میزان در میان رهبران در بالاترین سطوح حاکمیت نفوذ می‌کنند.

سینگ همچنین مطالعات موردی را در راستای درک و شناخت تکاپوی دیپلماسی عمومی به ویژه مفید و سودمند می‌داند. این دیدگاه با نظرات دیگر نویسندگان این کتاب که تأثیر دیپلماسی عمومی را در قالب آنالیز دقیق مطالعات موردی مهم درباره کشورهای نظیر چین، استرالیا، آمریکا، دیوان بین‌المللی کیفری و امثال اینها بررسی کرده‌اند، همخوانی دارد. این مطالعات موردی ذیل یک دسته‌بندی قرار می‌گیرند که گرینگ آن را «مطالعات معمول» نامیده و «مثال‌هایی معمولی از برخی روابط میان‌موردی» توصیف کرده است (گرینگ، ۲۰۰۷، ۸۹). در اینجا، رابطه میان‌موردی معمول در واقع به رابطه میان انتخاب راهبرد در قبال

به کارگیری ابزارهای دیجیتال و پیامد ناشی از تصمیمات مذکور اطلاق می‌شود. از لحاظ تعریفی، مطالعات موردی معمول در واقع گوشه‌ای از یک مجموعه بزرگ‌تر از مطالعات موردی موجود جهت بررسی هستند.

استفاده از مطالعات موردی در جهت بررسی دیپلماسی دیجیتال، نظیر مطالعات موردی درباره دولت‌های قدرتمندی که دست به دیپلماسی عمومی می‌زنند و خودشان را نسبت به مدیریت تغییرات در نظام بین‌الملل ناگزیر می‌بینند، امری توجیه‌پذیر است. با این حال، در ادامه مسیر، باید دیپلماسی عمومی را در قالب دیدگاه‌های متکثر و گوناگون نیز مورد بررسی قرار داد. موارد گوناگون که متغیرهای متنوعی را در بر می‌گیرند، از جمله مواردی که در قالب آنها از دیپلماسی عمومی تبعیت نمی‌شود، در راستای تشخیص شرایطی که بر حسب آن دولت‌ها و دیگر بازیگران تصمیم به بهره‌گیری از دیپلماسی دیجیتال می‌گیرند، مفید فایده هستند (گرینگ، ۲۰۰۷). موارد حاد، نظیر مواردی که در قالب آن دولت‌ها ارزش بیش از حدی برای یک متغیر خاص قائل می‌شوند (گرینگ، ۲۰۰۷) و از دیپلماسی دیجیتال به حدی بهره می‌گیرند که تشخیص آن از دیگر شیوه‌های غیردیجیتال غیرممکن است نیز جالب توجه هستند و باید مورد بررسی قرار گیرند. مهم‌تر از همه اینکه، جهت مشخص ساختن پیوند میان نوع بازیگر و شرایط بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی، انواع بازیگرانی که از راهبردهای دیپلماسی دیجیتال بهره می‌گیرند (یا بهره نمی‌گیرند) نیز باید بررسی شوند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، سازمان‌های تروریستی می‌توانند همانند سازمان‌های مردم‌نهاد از دیپلماسی دیجیتال بهره بگیرند. کشورهای کوچک در منطقه جنوب صحرای آفریقا همانند کشورهای اروپایی راهبردهای دیپلماسی دیجیتال را به کار می‌گیرند. شناخت این مساله که چه زمانی و تحت چه شرایطی هر یک از این بازیگران به دیپلماسی دیجیتال متوسل می‌شوند، حائز اهمیت فراوان است.

به علاوه، مطالعات موردی مربوط به استفاده از دیپلماسی دیجیتال در کشورهایی که در آنجا دولت‌ها در راستای محدودسازی دسترسی آنلاین

گام‌هایی برداشته‌اند بازتاب‌دهنده شرایطی هستند که در قالب آنها بسیاری از مطالب این کتاب تهیه شده‌اند. فصل مربوط به سوتیریو به بسیاری از این مسائل در زمینه آزادی اینترنت اشاره دارد. درووا جایشانکار در این بار می‌نویسد:

ماهیت ارگانیک و حتی هرج و مرج گریانه مراحل ابتدایی توسعه وب با اینکه به شکل‌گیری فرصت‌های جدید و بی‌سابقه‌ای انجامید، اما در عین حال سیاست‌گذاران را با چالش‌های جدیدی مواجه ساخت؛ چالش‌هایی که برخی واقعی و برخی استنباطی بودند. بسیاری از دولت‌ها — چه لیبرال و چه غیرلیبرال — اکنون در تقلا هستند تا با تهدیدات امنیتی، آشفتگی‌های اجتماعی و فعالیت‌های غیرقانونی که به لطف فعالیت‌های آنلاین امکان‌پذیر شده‌اند، مقابله کنند. آنها در این راستا مرتباً محدودیت‌هایی را در زمینه دسترسی عموم به اینترنت وضع می‌کنند بدون آنکه از عواقب آن بترسند. (جایشانکار، ۲۰۱۴، ۱)

کشورهایی که اینترنت را محدود می‌کنند در واقع از توانایی دیگر بازیگران — کشورها، گروه‌ها یا افراد — جهت تعامل دیپلماتیک با آنها در چشم‌انداز دیجیتالی می‌کاهند. شناخت تکاپوی جاری در چنین مواردی و اینکه دیپلماسی دیجیتال چگونه در این شرایط محدود می‌شود، حائز اهمیت است؛ به ویژه در شرایطی که کشورهای بیشتری با چالش‌های مورد شناسایی جایشانکار مواجه می‌شوند.

نهایتاً اینکه، با اینکه مطالعات موردی در جهت دنبال کردن مسیرهای علی در درون و در میان سوژه‌های مختلف مفید و سودمند هستند، اما بررسی متغیرها و دیگر مولفه‌ها در میان گروه شاهد در قالب اینگونه مطالعات کار ساده و آسانی نیست. در قالب مطالعات موردی اغلب به دشواری می‌توان مشخص ساخت که یک پیام ارسال شده در توییتر یا یک تصویر ارسالی در فیس‌بوک و یا داده‌های جمع‌آوری شده از طریق یک نرم‌افزار خزنده وب web-crawler چه کاری می‌تواند در فضای پیچیده و آشفته بین‌المللی صورت دهد. یک مساله چالش‌برانگیزتر اینکه، مطالعه درباره دیپلماسی

دیجیتال غالباً با یک مشکل در ارتباط با سطوح آنالیز مواجه می‌شود که به واسطه آن به دشواری می‌توان تجارب افراد یا گروه‌ها را به سطوح بالایی تصمیم‌گیری دولتی تعمیم داد. با اینکه از طریق مصاحبه با نخبگان، یادداشت‌برداری‌های میدانی و امثال اینها می‌توان آنچه دقیقاً در فرآیند تصمیم‌گیری در بالاترین سطوح حاکمیت مدنظر قرار گرفته را شناسایی کرد و بدین طریق در ارتباط با مشکل فوق نگرش‌هایی را شکل داد، اما مساله مجزاسازی تأثیر یک پیام دیجیتالی خاص یا یک مجموعه داده جمع‌آوری شده از طریق رسانه‌های اجتماعی همچنان به‌عنوان یک مشکل مهم و کلیدی مطرح است.

آزمایش‌های تجربی صورت گرفته در محیط‌های کنترل شده - چه به‌صورت میدانی در میان تصمیم‌گیرندگان و عموم مردم که در اقدامات بازیگر مورد بررسی نقش ایفا می‌کنند یا در آزمایشگاه - می‌توانند در اینجا مفید و ارزشمند باشند. آزمایش‌های تجربی به پژوهشگران امکان می‌دهند تا از طریق کنترل تعداد فاکتورها، انتخاب شرکت‌کنندگان در آزمایش و شیوه دستکاری متغیرها روایی درونی تئوری‌ها را مورد ارزیابی قرار دهند. برای مثال، در ارتباط با یک پیام توییتی مشخص، پیام مذکور را می‌توان یکبار بر روی توییت‌ر و یکبار از طریق روزنامه یا تلویزیون یا فیس‌بوک منتشر نمود. این امر پژوهشگران را قادر می‌سازد تا به درک و شناخت دقیق‌تری از نقش توییت‌ر در مقایسه با دیگر رسانه‌ها دست پیدا کنند. پژوهشگران با ارزیابی ویژگی‌های شخصیتی، دموگرافیکی، ایدئولوژیکی و دیگر شاخص‌ها در قالب پیش‌آزمون می‌توانند مشخص سازند آیا یک ویژگی فردی یا گروهی مشخص وجود دارد که شیوه دریافت پیام‌ها از طریق یک رسانه خاص را از خود متأثر می‌سازد یا نه.

نهایتاً اینکه، پژوهش‌های آتی در حوزه دیپلماسی دیجیتال باید مساله‌محور باشند و از تنوع روش‌شناختی برخوردار باشند. همچون اکثر موارد در حوزه علوم اجتماعی، سوالات و مشکلاتی که مطرح می‌شوند باید شکل‌دهنده راهبرد روش‌شناختی جهت پاسخ‌گویی به سوالات و حل

مشکلات مذکور باشند. این کتاب دست به نظریه‌پردازی درباره دیپلماسی دیجیتال زده و یک شناخت تجربی اولیه درباره تأثیرات دیپلماسی دیجیتال ارائه کرده است. در قالب نظریه‌پردازی‌ها و پژوهش‌های تجربی بیشتر، می‌توان در نهایت به یک درک و شناخت مشروح از ماهیت دیپلماسی دیجیتال دست پیدا کرد و همچنین درباره این موضوع که پیامدها در عرصه سیاست بین‌الملل تحت چه شرایطی به واسطه بهره‌گیری از دیپلماسی دیجیتال تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

### توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاران

ما در پایان، بر مبنای آنالیزهای صورت گرفته از سوی مؤلفان این کتاب چند توصیه به سیاست‌گذاران ارائه می‌کنیم. توصیه اول اینکه، با اینکه دیپلماسی دیجیتال احتمالاً پابرجا باقی خواهد ماند، اما اشکال سنتی دیپلماسی نیز همچنان مطرح خواهند بود. بخش زیادی از مطالب ارائه شده در این کتاب نقش مهم دیپلماسی دیجیتال در مدیریت تغییرات بین‌المللی را خاطر نشان ساخته‌اند، اما مشخص شده که دیپلماسی سنتی — در قالب نشست‌های رودورو، اجلاس‌ها، کنسرت‌ها و به صورت پنهانی یا امثال اینها — همچنان جایگاه خود را حفظ می‌کند. همان‌گونه که هلمز استدلال کرده است، دیپلماسی دیجیتال به ویژه در راستای مدیریت تغییرات افزایشی درون‌زا مفید و سودمند است، زیرا مشاهده و آنالیز اینگونه تغییرات کوچک در نظام بین‌المللی بدون بهره‌گیری از ابزارهای دیجیتال مربوطه کار سخت و دشواری است. آنچه در این دیدگاه نهفته است این است که هنگام بحث درباره دیگر انواع تغییرات، نظیر بحران‌ها و وضعیت‌های برون‌زا که در قالب آنها نیات کشورها باید با دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، دیپلماسی دیجیتال نمی‌تواند جای «تماس‌های فردی» را بگیرد.

به همین نحو، کوری (Corrie) شیوه‌هایی را شناسایی کرده که در قالب آنها دیپلماسی دیجیتال از رسالت دیوان بین‌المللی کیفری مبنی بر مدیریت تغییرات میدانی در فرآیند رسیدگی به پرونده‌ها و ارتقای

مشروعیت پشتیبانی می‌کند، هرچند کارکردهایی نیز هستند که فناوری دیجیتال نمی‌تواند جایشان را بگیرد. جلب حمایت بالاترین سطوح بازیگران غیردولتی از سازمان از جمله این کارکردهاست. نهایتاً اینکه، بجولا و جیانگ راهبردهای دیجیتال دیپلماسی عمومی اتحادیه اروپا، آمریکا و ژاپن در چین را برجسته کرده‌اند. بسیاری از این راهبردها در جهت شکل دادن به دیدگاه مطلوب‌نظر سفارت‌خانه‌های این کشورها موفق عمل کرده‌اند، اما ابتکارات دیجیتال تنها یک ابزار در میان مجموعه ابزارهای دیپلماسی دیجیتال هستند که شاید در راستای به تصویر کشیدن یک وجهه مشخص در خارج مورد نیاز باشند.

در امتداد این خطوط، هزینه‌های دیپلماسی دیجیتال نیز باید در کنار مزایای آن مدنظر قرار گیرند. با اینکه هزینه نسبتاً پایین بهره‌گیری از فناوری‌های دیجیتال جهت برقراری ارتباط با شمار بالایی از افراد و گروه‌ها در بسیاری از مطالعات خاطرنشان شده است، اما اینگونه ارتباطات لزوماً ممکن است موجب شکل‌گیری برخی هزینه‌ها از جمله هزینه‌های مرتبط با اشتباهات شوند. همان‌گونه که ویلیام جی هیگ وزیر امور خارجه انگلیس اخیراً در قالب یک پیام توییتی خاطرنشان کرده است، «توییت می‌تواند کارکنان ما را به واسطه برقراری ارتباط مستقیم دچار اضطراب کند.»<sup>۱</sup> این اضطراب احتمالاً از نگرانی درباره هزینه‌های هرگونه توییت اشتباه یا دیگر پیام‌های ارسالی در رسانه‌های اجتماعی نشات می‌گیرد، زیرا اینگونه اشتباهات می‌توانند در خوش‌بینانه‌ترین حالت موجب بروز سوءتفاهم شوند و در بدترین حالت یک اقتضاح سیاسی به بار بیاورند. به عبارت دیگر، ابزارهای رسانه‌های اجتماعی دیجیتال همچون بسیاری از فناوری‌های ارتباطی از یک منحنی یادگیری برخوردارند و شاید لازم باشد سیاست‌گذاران قبل از به جان خریدن ریسک تعامل از طریق دیپلماسی دیجیتال این منحنی یادگیری را سبک و سنگین کنند.

۱- ۲۶ فوریه ۲۰۱۴، توییت: <https://twitter.com/WilliamJHague/status-es/438647305911406592>

از سوی دیگر، یکی از پیامدهای پیچیده‌تر دیپلماسی دیجیتال که مخصوصاً با بحث و جدل‌های اخیر درباره ویکی‌لیکس، ماجرای اسنودن و آژانس امنیت ملی آمریکا ارتباط پیدا می‌کند، نقش گشودگی و پنهان‌کاری در حوزه دیپلماسی است. مطالب ارائه شده از سوی ویچوفسکی حکایت از آن دارند که سیاست‌گذاران باید درباره گشودگی و پنهان‌کاری در حوزه دیپلماسی تجدیدنظر کنند. یک دلیل آن کاملاً مشخص است: دنیای دیجیتال دنیایی است که در آن - همان‌گونه که رویدادهای اخیر نشان می‌دهند - هیچ چیز را نمی‌توان در برابر افشاگری مصون دانست. همان‌طور که ویچوفسکی خاطرنشان ساخته است، سیاست‌گذاران می‌توانند با اتخاذ راهبردهایی اسرار خود را حفظ کنند و یا دست به گشایش زده و فشارهای فراوان مبنی بر پنهان‌کاری را مردود شمارند، امری که دولت‌ها را قادر می‌سازد تا امنیت ملی را افزایش دهند و در عین حال با عقل سلیم در تضاد است.

در ارتباط با جمع‌آوری و آنالیز داده‌ها، یک سؤال کلیدی که نزد سیاست‌گذاران مطرح می‌شود این است که کلان‌داده‌ها در ارتباط با حوزه کاری‌شان چه معنا و مفهومی دارند. وعده‌ها درباره کلان‌داده‌ها بسیار زیاد بوده‌اند و توانایی به تصویر کشیدن روندهای موجود در میان حجم عظیم داده‌های جمع‌آوری شده از رسانه‌های اجتماعی جهت کشف ارتباطات و پیوندها در میان اعداد و ارقام به دلایل زیادی می‌تواند جالب و جذاب باشد؛ چنین امکانی در گذشته وجود نداشت یا سخت و دشوار بود. برای مثال، دسترسی بیشتر به داده‌های مربوط به رسانه‌های اجتماعی مختلف از لحاظ نظری امکان رصد روند تکامل بحران‌های بین‌المللی از مراحل ابتدایی تا پیامد بحران را امکان‌پذیر می‌سازد. تنش‌های جاری در دریای چین جنوبی، میان ایران و رژیم صهیونیستی یا میان روسیه و اوکراین به ویژه از طریق آنالیز کلان‌داده‌ها قابل رصد هستند، زیرا این تنش‌ها در سطوح مختلف آنالیز - از بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در کشور تا سطح رسانه‌های عامه‌پسند و فرهنگ - اتفاق می‌افتند. رصد این روند تکاملی در سطوح پایین‌تر همچنین می‌تواند نگرش‌هایی درباره روند تصمیم‌گیری در



سطوح بالاتر شکل دهد.<sup>۱</sup>

وزارتخانه‌های امور خارجه باید یک راهبرد در قبال کلان‌داده‌ها اتخاذ کنند که این حقیقت واضح و پیش‌پافتاده در حوزه علوم اجتماعی را به ذهن متبادر می‌سازد: آنالیز با سیاست‌گذاری فرق دارد. درست است که کلان‌داده‌ها از جایگاه خود برخوردارند، اما باید به این مساله اندیشید که کدام داده‌ها می‌توانند سیاست‌ها را غنا بخشند و کدام داده‌ها قادر به چنین کاری نیستند. یا همانگونه که آرین سیمپسون اخیرا در این باره استدلال کرده است، «انقلاب اطلاعات به قدری مهم است که نباید آن را صرفا به دست مهندسان سپرد» (سیمپسون، ۲۰۱۴، پاراگراف ۱۳). جمع‌آوری، مصورسازی و آنالیز داده‌ها همگی نیازمند ابزارهای پیشرفته مهندسی هستند، اما سیاست‌گذاری و دیپلماسی نشأت‌گرفته از این فرآیند نیازمند رویکردهای پیچیده جهت درک و شناخت معنا و مفهوم داده‌هاست.

### نتیجه‌گیری

در نهایت باید گفت که مطالعه درباره دیپلماسی دیجیتال و کاربرد آن از سوی سیاست‌گذاران در حال حاضر دوران طفولیت را سپری می‌کند. همچنان که پژوهشگران و کارشناسان این حوزه به بررسی چگونگی استفاده از این فناوری‌ها جهت مدیریت انواع گوناگون تغییرات بین‌المللی ادامه می‌دهند و همچنان که این فناوری‌ها بیش از پیش تکامل می‌یابند، سؤالات و دیدگاه‌های جدید نیز در این باره مطرح می‌شوند. آنچه ما می‌دانیم این است که اگر حرف سیاست‌گذاران درست باشد، ظهور رسانه‌های اجتماعی مهم‌ترین نوآوری در حوزه دیپلماسی از زمان تلگراف به بعد بوده است. تعداد دیپلمات‌های حاضر در شبکه‌های اجتماعی آنلاین واقعا بالاست. نهایتا اینکه، کارآیی این شیوه‌های مدیریت تغییرات نه در

---

۱- راهبردهای مشابهی در گذشته در راستای شکل دادن به هویت ملی و شعور اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته‌اند آن هم به گونه‌ای که موجب غنای فرآیند تصمیم‌گیری در حوزه دیپلماسی خارجی شوند. آنالیز کلان‌داده‌ها می‌تواند منابع مرجع و نگرش‌های برگرفته از این منابع را به میزان شایانی افزایش دهد.

قالب تعداد دیپلمات‌هایی که از اینگونه ابزارها بهره می‌گیرند، بلکه در قالب دستاوردهایی که دیپلمات‌ها به مدد این ابزارها محقق می‌سازند، بازتاب پیدا می‌کند. به بیان دیگر، پیامدها نمایانگر تفکرات و تأملات آتی در حوزه دیپلماسی دیجیتال هستند و مشخص خواهند ساخت که آیا دیپلماسی دیجیتال به وعده مهم و جالب خود عمل می‌کند یا نه.